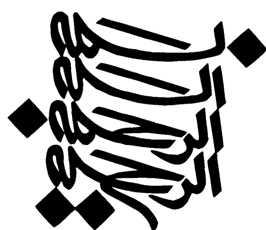
دستور معاصر زبان دری

دستور معاصر زبان دری

مؤلف: محمد نسیم نگهت سعیـدی



دستور معاصر زبان دری

مؤلف:

محمد نسیم نگهت سعیدی

ویراستاری و تعلیقات:

دکتر محیی‌الدین مهدی

سرشناسه: نگهت سعیدی، محمدنسیم
عنوان و نام پدیدآور: دستور معاصر زبان دری / محمدنسیم نگهت سعیدی.
مشخصات نشر: کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.
شناسه افزوده: مهدی، محیی‌الدین
ISBN: 978-9936-8015-2-3
موضوع: دستور زبان ـ ـ قواعد زبان دری.



کابل، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
شماره‌های تماس: ۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴ ـ ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲

- **دستور معاصر زبان دری**
- مؤلف: **محمدنسیم نگهت سعیدی**
- ویراستاری و تعلیقات: **داکتر محیی‌الدین مهدی**
- حروفچینی و صفحه‌آرایی: **فرید پویان**
- سال چاپ: **دوم، (اول ناشر) ۱۳۹۲ خورشیدی**
- ناشر: **انتشارات امیری**
- تیراژ: **۱۰۰۰ نسخه**
- قیمت: **۱۵۰ افغانی**

این کتاب در سال ۱۳۴۷ برای ترفیع به رتبه‌ی پوهنوال پیشنهاد شده و پس از دفاع مؤلف از آن و اظهار نظر سه پوهاند و بعد از تکمیل دیگر شرایط ترفیع به این رتبه، از طرف مجلس استادان پوهنځی، کمیسیون ترفیعات و شورای پوهنتون پذیرفته شده است.

یادآوری

کتاب «دستور معاصر زبان دری» اثر استاد مرحوم نکهت سعیدی، فصل شاخصی است میان آنچه که دستور نویسی سنتی گفته می شود و آنچه که (با آثار انقلابی «نوام چامسکی») دستور زبان بر مبنای نظریه ی گشتاری مسما گردیده است. با این حال، استاد در مواردی –چند- اعم در دستور خط و دستور زبان - با معاصران خویش موافق نیست.

موارد املایی فوق را در چاپ جدید وارد کردیم؛ اما پاره ای از موارد دستوری را زیر نام تعلیقات در آخر کتاب آوردیم. به امید اینکه این کمترین کار، مورد قبول اهل دانش باشد.

«ویراستار»

زندگینامه‌ی مؤلف

محمدنسیم نکهت در سال ۱۳۱۱ شمسی در فیض‌آباد بدخشان دیده به جهان گشود.

مکتب ابتدایی را در زادگاهش به سال ۱۳۲۵ به درجه‌ی اعلی به پایان رسانید.

دوره‌ی بکلوریا را در کابل به سال ۱۳۳۱ به درجه عالی به اتمام رسانیده؛ در سال ۱۳۳۲ شامل پوهنځی ادبیات شد، و در سال ۱۳۳۵ به درجه عالی فراغت یافت و در ماه دلو همان سال در کدر تدریسی پوهنځی ادبیات به رتبه‌ی پوهیالی شامل گردید و فعلاً پوهنیار می‌باشد.

از آغاز تدریس، در شعبه‌ی ادبیات فارسی، «متن‌های ادبی و آیین نگارش» را تدریس می‌کند. در بین این سالها، به شعبات دیگر و محصلان چینی و شوروی نیز فارسی درس داده است.

از اواخر سال ۱۳۳۲ چاپ نوشته‌ها و ترجمه‌های وی در روزنامه‌ی بدخشان و مجلهٔ عرفان و در سال ۱۳۳۵ همکاریهای قلمی او با مجلات مرکز از قبیل عرفان، ژوندون و پشتون ژغ ازدیاد یافت. نکهت همکاریهای قلمی خویش را با مجله ادب، از اواخر سال ۱۳۳۶ شروع کرد که تا امروز بدون وقفه ادامه دارد.

علاوه بر نوشته ها، مقالات و ترجمه های گوناگون آثار و ترجمه‌های مهم او که مخصوصاً مربوط به موضوع های درسی پوهنځی است و یا

از جمله‌ی موضوع‌های ممد درسی بوده و در مجله‌ی ادب انتشار یافته است. بدین قرار است:

۱- شیوه‌های نو در ادبیات جهان – قسمت اول – منتشره‌ی مجله‌ی عرفان در سال ۱۳۳۶ه.ش.

۲- تحقیقی در املای فارسی افغانی، در سال ۱۳۳۶، نامطبوع.

۳- متن‌های ادبی فارسی.

۴- بخش شعر دری، شامل اشعار دوره‌ی سبک خراسانی که کتاب درسی بوده در سال ۱۳۳۶ ه.ش تألیف و تدوین شده و نامطبوع است.

۵- داستانها – ترجمه‌ی ده داستان که در سال ۱۳۳۸ ه.ش در جوایز مطبوعاتی حایز جایزه‌ی رحمان بابا گردیده، و در ماه قوس سال گذشته [۱۳۴۰ه.ش] از طرف مطبوعات در مطبعهٔ دولتی چاپ شده است.

۶- نگارش و تفکر، ترجمه‌یی است که در سال جاری [۱۳۴۱ه.ش] در مجله‌ی ادب نشر می‌شود.

۷- ترجمه‌ی «تاریخ مختصر ادبیات قدیم چین».

[استاد نکهت، پس از نشر ترجمه‌ی «تاریخ مختصر ادبیات قدیم چین» سالهای دیگر زیست و به یقین آثار پرباری هم آفرید که از آنها و از سال فوتش بی‌خبریم. این مختصر از ترجمه‌ی مذکور گرفته شد که در سال ۱۳۴۱ منتشر گردیده است. آوردن سنوات داخل قلاب نیز از روی همین زندگی نامه‌ی ناقص است].

«ویراستار»

فهرست مطالب

پیشگفتار

در سال تعلیمی ۱۳۴۵ درس «نگارش دری»[۱] صنف اول پوهنځی تعلیم و تربیه به دوشم گذاشته شد. چون تدریس آیین نگارش دری صنف‌های دوم و سوم رشته‌ی ادبیات دری پوهنځی ادبیات را از سالهای پیش به عهده داشتم و مشاهده کرده بودم که با وجود درس مستقل «دستور زبان دری» در صنف دوم، اکثر محصلان در رعایت قواعد گرامری و نوشتن صحیح و بی عیب، ناتوان هستند؛ بنابراین، در ضمن تدریس و تشریح نکات املایی و مسأله‌های نگارشی، برخی مطالب گرامری را به ضمیمه‌ی یادداشتهای درسی نگارش و برخی دیگر را به طریق شرح و لکچر به دسترس محصلان می‌گذاشتم و در «وظایف خانگی» نیز توجه آنها را به این نکات معطوف می‌ساختم و تا کنون همین روش را تطبیق می‌کنم.

---

۱. در این کتاب کلمه‌ی دری به مفهوم خاص و اصلی آن که همانا دری اصیل و نخستین و با تاریخ یک و نیم هزار ساله، یعنی فارسی افغانستان است، به کار رفته است و کلمه‌ی فارسی یا به مفهوم فارسی ایرانی یا فارسی عمومی (یعنی فارسی کشورهای افغانستان، تاجکستان، ایران، هند و پاکستان و ترکیه)؛ و نیز باید متوجه بود که زبان فارسی تاجکستان امروز به نام تاجیکی یاد می‌شود. دری و تاجیکی و فارسی که سه لهجه‌ی عمومی جغرافیایی یک زبان است. از نگاه ساختمان اصلی اصوات، کلمه‌ها و جمله ها، فرق اساسی و کلی ندارد اما از رهگذر برخی خصوصیات صوتی، استعمال و تلفظ کلمه‌ها و پاره‌یی ساختمانهای نحوی، از یکدیگر فرق دارد.

گرچه این امر، آشکار و یقینی است که آموختن دستور زبان (تشریح گرامری زبان) و آموختن طرز نوشتن [دستور خط]، یک چیز نیست. بعض کسان که هیچ گاه دستور زبان را مطالعه نکرده‌اند، بسیار خوب می‌نویسند و برعکس، کسان دیگری که دستور زبان را زیاد و متداوم مطالعه کرده‌اند، نوشته‌ی‌شان سست و ضعیف است؛ زیرا آموزش طرز نوشتن، اساساً با مطالعه‌ی زیاد و دقیقانه‌ی آثار گوناگون ادبی و نوشتن و تمرین بسیار، صورت می‌پذیرد. با این هم، یاد گرفتن دستور زبان در عملیه‌ی آموختن نگارش صحیح و بی عیب، می‌تواند کمک کند و این کمک در مورد عده‌یی قابل توجه است.

درس دستور زبان که اساساً باید در سه سال اول یا دوم دوره‌ی ثانوی یا هر دو و به سویه‌ی این صنفها به صورت کامل و تطبیقی تدریس شود، پراگنده و نامکمل و به صورت نظری تدریس می‌شود و تا پایان دوره‌ی ثانوی نیز به آخر رسانده نمی‌شود (تقریباً همه درسهای اجتماعی و لسانی در مکاتب همینطور است). در پوهنتون که اصلاً باید زبان شناسی، تاریخ و تحولات زبان، روش تحقیق و مطالعه‌ی دستور زبان تدریس شود، درس دستور زبان در صنف اول یا دوم یا هر دو صنف پوهنځی ادبیات، به اشکال و طریقه‌های گوناگون ادامه یافته است. (البته در سالهای اخیر درس زبان شناسی در این پوهنځی پیشرفت قابل ملاحظه‌یی کرده است). نکته‌ی اصلی قابل گفتن این است که درس گرامر، مانند مکاتب، تقریباً هیچ وقت به صورت کامل و تطبیقی، القا نشده است، و حتی عده‌یی از مدرسان، کتابی را که در اینجا یا آنجا چاپ شده برداشته‌اند و مطالب آن را به شکل مختصر یا مفصل، نقل و اقتباس کرده و گاهی از «مقدمات» فراتر نرفته‌اند و

عده‌یی از «اسم و صفت» قدم آن سوتر نگذاشته‌اند. (صرف نظر از این که چه موادی درس داده‌اند و به کدام روش و با چگونه هدف و تا چه حد صحیح و مطابق به اصول و روشها و هدفها امروزی) و عموماً از مباحث صرف فراغت نیافته‌اند تا چه رسد به نحو که عده‌ی زیادی اصلاً و ابداً توجهی یا معلوماتی در آن باره به جز جمله‌های خبری و انشایی، اسمیه و فعلیه، کامل و ناقص و مکمل، که بیش از دو سه صفحه را در بر نمی‌گیرد، ندارند. این وضع تدریس دستور زبان به سویه‌ی پوهنتون است که به چگونگی آن در مکاتب از روی این، می‌توان پی برد.

بدین جهات بهتر دانستم که در پوهنځی تعلیم و تربیه نیز در پهلوی مسایل مربوط به املا و پرنسیپهای درست نوشتن، مختصری از دستور زبان نگارشی تدریس شود. در این درس که به طریق لکچر ایراد می‌شد، کوشیدم تا جنبه‌ی نگارشی و تعلیمی دستور زبان را نسبت به جنبه‌ی تحقیقی و تشریحی آن بیشتر مورد توجه قرار بدهم.

این کورس، مدت دو ماه (ثور و جوزا) را در بر گرفت. در ماه اسد، لکچرها را از روی یادداشتهای محصلان، تنظیم و پاکنویس کردم. پس از آن گاه به گاه مطالبی را به آن افزودم یا تعدیل و تصحیح کردم. سپس از ماه قوس تا دلو و همچنان در طول مدت نوشتن کتاب، هرچه کتاب و رساله - در موضوع دستور زبان به فارسی و انگلیسی که به دست آورده توانستم - مطالعه و در مباحث و مسایل و دقایق دستور زبان تعمق و دقت کردم. بعد از شروع دلو تا آخر حوت به نوشتن کتاب پرداختم. این بار تنها جنبه‌ی تعلیمی را مد

نظر نگرفتم، بلکه جنبه‌ی تحقیقی و تشریحی و پهلوی نگارشی دستور زبان را یکسان مورد توجه و تدقیق قرار دادم.

یادآوری این نکات نیز لازم است که پیش از شروع مبحث صرف، با در نظر داشتن هدف درسی و تعلیمی، سخن از جمله به حیث واحد گفتار و نگارش، آغاز شده و بدین رنگ مستقیماً به مبحث نحو، تماس به عمل آمده است؛ همچنان در سرتاسر بخش صرف مطالب صرفی و نحوی به این طریق آمیزش یافته است: نخست چون کلمه‌ها نظر به وظیفه‌ی نحوی و اهمیت آنها در جمله، تشریح گردیده و دوم چون در موارد مختلف مانند بخش‌های فعل مرکب اصلی و منکشف، فعل وصفی و متمم فعل، به تصحیح اغلاط و اشتباه‌های نگارشی پرداخته شده، از نحو سخن به میان آمده است؛ سوم اینکه فعل مرکب، مفعول معرفه (با پسینه‌ی «را»)، متمم فعل (با پیشینه‌ها)، مفعول نکره و قید و اسم و صفت جزء فعل، همه شکل عبارت را دارد و مطالعه‌ی آنها مربوط به نحو است. از بخش عبارت به بعد، مطالعه‌ی نحو و ساختمانهای نحوی آغاز گردیده است.

چون موضوع بحث در اینجا، گرامر زبان نثر معاصر دری می‌باشد، بنابرآن در سراسر کتاب همه شواهد و مثالها از نثر معاصر دری است و آن سان که مشاهده می‌شود، به جز یکی دو مورد به منظور مقایسه، حتی یک بیت شعر هم در متن کتاب به حیث مثال و نمونه ذکر نشده است؛ اما به سببی که می‌دیدم شاگردانم میل و علاقه‌ی زیادی به شنیدن و نوشتن شعر نشان می‌دهند در بخش تمرینها چند بیتی هم درج گردیده و نیز به همین علت معدودی از شواهد شعری در پاورقی

افزوده شده است؛ با اینهم کوشش شده که اشعار بیشتر از گویندگان معاصر افغانستان انتخاب گردد.

در پایان این یادآوری‌ها، از دوست گرامی و همکار محترم پوهندوی محمدرحیم الهام که پیش از آنکه به نگارش این یادداشتها عزم کنم، گاه به گاه در مسایل مختلف زبان‌شناسی و دستور زبان با هم مذاکره و مباحثه کرده ایم و در مدت نوشتن کتاب نیز چند بار راجع به مطالب دستوری به مباحثه پرداخته ایم و من از نظریات و مشوره‌هایشان بهره گرفته‌ام و از اصطلاحاتی که نخستین بار ایشان وضع کرده و به کار برده‌اند و از مفکوره‌های نوی که در زمینه‌ی دستور زبان و زبان‌شناسی به میان آورده‌اند استفاده کرده ام؛ گذشته از این، مقدمه‌ی کتاب را با وجود مشغولیت زیاد، خوانده و مرا به برخی اشتباهات در مورد انواع دستور زبان متوجه ساخته‌اند و برعلاوه چندین کتاب به زبانهای فارسی و انگلیسی به شمول سه اثر خودشان را در اختیارم گذاشته‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم و از لطف بی‌حد و حصرشان سپاسگزارم.

همچنان از دوست ارجمند و همکار عزیزم محترم اسدالله حبیب که چند جلد دستور زبان از آن خودشان و از دوستان‌شان را به کمال مهربانی در دسترسم قرار داده‌اند و از دوست و همکار محترم محمداسحاق مضطرب که یک جلد دستور زبان متعلق به خودشان را به من لطف کرده‌اند و همینگونه از محترم عبدالبصیر رحیمی آمر آرشیف موسیقی رادیو افغانستان و همکارشان که یک آواز ثبت شده‌ی مورد ضرورت را پس از جستجو و زحمت زیاد پیدا کرده برایم شنواندند، از صمیم قلب ممنون و شکرگزار هستم.

این یادداشتهای مختصر که اصلاً برای راهنمایی و کمک به شاگردان سالهای آخر دوره‌ی ثانوی و محصلان سالهای اول پوهنتون، علی‌الخصوص پوهنځی‌های علوم اجتماعی و نویسندگان مبتدی، طرح شده، اگر برای دانشمندان و متخصصان زبان و علاقه مندان دیگر، دلچسپ و قابل خواندن باشد یا موادی در باب زبان و ادبیات در اختیارشان بگذارد یا نکات فراموش شده‌یی را به یادشان بدهد، باعث خوشی و مسرت مؤلف خواهد بود.

چون در صفحه‌های پیشتر و نیز در مقدمه و برخی جاهای کتاب، چندین بار اصطلاحات «دستور زبان نگارشی»، «دستور زبان نثر» و «دستور تعلیمی» ذکر شده لازم به نظر می‌رسد که در باره‌ی زبان و اشکال مختلف و متنوع آن، تذکر مختصری داده شود.

زبان دارای دو شکل متنوع کلی‌تر است: «زبان گفتار» و «زبان نگارش». زبان گفتار، نخست نظر به ساحه ای بزرگ یا کوچک جغرافیایی لهجه‌های گوناگونی (از رهگذر خصوصیات صوتی و تلفظی، مجموعه‌ی کلمات و برخی مسایل صرفی و نحوی رایج در محلهای مختلف) دارد؛ مثلاً در زبان فارسی، سه شکل جغرافیایی، دری افغانستان، فارسی ایران و تاجیکی تاجیکستان شوروی و به حیث مثال در زبان دری افغانستان: لهجه‌های بدخشی، تخاری، هروی، کابلی، هزاره‌گی و غیره و دوم نظر به وضع اجتماعی، لهجه‌های دیگری از یک زبان گفتاری مانند: لهجه‌ی طبقه‌ی بالا، لهجه‌ی طبقه‌ی متوسط و لهجه‌ی طبقه پایین می‌تواند وجود داشته باشد؛ و باز لهجه‌های فرعی دیگری نظر به خصوصیات قشرهای مختلف هر طبقه‌ی اجتماعی مانند لهجه‌ی روشنفکران (که خود دارای دو بخش

اندک متفاوت است: لهجه‌ی پوهنتونیان و لهجه‌ی کارمندان اداره‌ها)، لهجه‌ی تاجران و زمینداران کوچک، لهجه‌ی پیشه وران در لهجه‌ی طبقه‌ی متوسط و نظایر آن، وجود دارد. گذشته از اینها زبان گفتار، شکلهای دیگری همچون گفتار معیاری و گفتار عامیانه (یا زبان قشرهای پایینی طبقه‌ی سوم) نیز می‌داشته باشد.

یکی از لهجه‌های زبان گفتار، براثر عوامل و شرایط خاصی، مثلاً مرکزیت یافتن ساحه یا منطقه‌ی آن لهجه، به تدریج معیاری می‌شود. نگارش شکل نوشته شده و آراسته و پیراسته‌ی گفتار معیاری است؛ به حیث مثال دری نگارشی و ادبی نخستین، شکل نوشته شده‌ی گفتار معیاری مردم بلخ و بدخشان و بخارا و مرو (نظر به فرهنگهای برهان قاطع و نفیسی) و گفتار مردم بلخ و بخارا و مرو (نظر به آنندراج و رشیدی) بوده است؛ یا دری نگارشی معاصر، شکل نوشته شده‌ی گفتار معیاری کابل است.

زبان نگارش هم دارای دو شکل مختلف: ۱) زبان نگارش عادی و ۲) زبان نگارش ادبی است؛ و دومی شامل دو بخش فرعی زبان شعر و زبان نثر ادبی می‌باشد. هر دو گونه زبان نگارشی، به صورت کلی، هم شکل قدیمی و کلاسیک و هم شکل جدید و معاصر را دارد.

تحقیق و مطالعه و تدوین دستور همه لهجه‌ها و شکلهای زبان گفتار و زبان نگارش مدتی بس طولانی و رنج توانفرسای فراوان تدقیق و تتبع را ایجاب می‌کند و کار آسانی نیست؛ و بنابراین، در مطالعه‌ی گرامر، به اساس روش کار علمی امروزی، باید ساحه‌ی تحقیق و مطالعه به یکی از لهجه‌های زبان گفتار یا یکی از شکلهای زبان

نگارش، محدود شود تا همه جوانب آن احتوا شده و مورد دقت و توجه قرار گرفته بتواند.

به همین دلیل موضوع مطالعه‌ی من «دستور زبان نگارشی معاصر دری» یا «دستور زبان نثر عادی و نثر ادبی معاصر دری» است که به جهت خود داری از درازی عنوان، نام کتاب «دستور زبان معاصر دری»، انتخاب شده است. البته نظر به اقتضای مطلب جای جای به یکی از لهجه‌های زبان گفتار یا به شکلی از شکلهای زبان نگارشی قدیم یا معاصر، اشاره‌هایی صورت گرفته است.

باید به عرض رساند که چون از یکسو فکر و کار یک تن به تنهایی، بیشتر به خطا و اشتباه معروض است، و از سوی دیگر به سبب ترک راه عنعنوی دستور نویسی و اختیار روش نسبتاً جدید و تا اندازه‌یی علمی، شاید این کار کوچك و ناچیز از نقایص و لغزشها و اشتباهات فراوان انباشته باشد. با در نظر داشتن این حقایق، از زبان‌شناسان و دانشمندان و محققان این رشته، توقع می‌رود از راهنمایی و اصلاح و انتقاد، دریغ نفرمایند تا اگر فرصت چاپ دیگری میسر شود، کتاب به صورت بهتر و کاملتر به دسترس خوانندگان قرار گیرد.

کابل، حوت ۱۳٤٦

محمد نسیم نکهت سعیدی

یادداشت

هنگامی که مقدمه‌ی این کتاب آماده‌ی چاپ بود، مکتوب خانم کیسیلووه دانشمند روسی و عضو انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم شوروی، حاوی معلومات جدید و موثق راجع به کار محققان شوروی در زمینه‌ی دستور زبان دری رسید. (۱۲ جوزای ۱۳۴۸) وی پس از تذکرهایی در باره‌ی نوعی از کلمه‌های مرکب در زبان دری و تاجیکی و فارسی ایرانی، نوشته است: «بنا به اجازه‌ی تان آقای حبیب [اسدالله] یک نسخه گرامر دری تانرا به من دادند تا آشنا بشوم. با کمال دلچسپی به مطالعه‌ی این اثر بی نظیر پرداختم. گرامر شما واقعاً اولین دستور زبان معاصر دری افغانستان است (چون کتاب آقای فرهادی [عبدالغفور روان] مربوط به لهجه کابل بود نه به زبان ادبی). همینکه عنوان و چندین سطر اول را خواندم خوشنودی بی پایانی در خود احساس کردم. تا اکنون هستند محققانی که وجود یک زبان مستقل ادبی در افغانستان را انکار می‌کنند. از جمله‌ی آنها آقای حمیدی [عبدالحبیب] از هموطنان شما می‌باشند که می گویند: «زبان گفتگویی ما لهجه‌ی کابلی است که در حقیقت با زبان تهران خیلی فرق دارد اما زبان ادبی ما همانا زبان امروزه‌ی فارسی ایران است و بس». من از سال

۱۹۵۸ با این مفکوره مبارزه کردم و به نفع زبان شما گفتم و نوشتم. حالا که با نظریه‌ی علمی خودتان در باره‌ی موجودیت سه شاخه‌ی مستقل زبان فارسی در سه مملکت همجوار، آشنا شدم درجه‌ی مسرت و لذت مرا تصور کرده می‌توانید.

تا اکنون فقط پیشگفتار و مقدمه‌ی گرامر جامع شما را خواندم. چون شما از آثار محققان شوروی هم ذکر کردید اجازه بدهید چند نکته‌یی در باره‌ی آثار خودم به عرض برسانم.

۱) من کتاب آقای فرهادی را هیچ وقت ترجمه نکردم چون من بیشتر به زبان ادبی علاقه مند بودم و ایشان در باره‌ی زبان محاوره‌یی تحقیقات به عمل آوردند. بعد از نشر کتاب «گرامر کابلی» در پاریس، همینکه یک نسخه‌ی آن به دست من افتاد، یک مقاله‌ی مفصلی در باره‌ی این کتاب نوشتم که در سال ۱۹۵۹ در یک مجموعه‌یی نشر گردید. مقصود من از این مقاله، معرفی کتاب آقای فرهادی به خوانندگان شوروی بود و ضمناً بعض نقاط کتاب مذکور را مورد انتقاد قرار داده بودم. مثلاً با نظریه‌ی آقای فرهادی در مورد زبان ادبی تاجیکی (که می‌گفتند زبان تاجیکها، زبان نیمه ادبی است) اظهار مخالفت کردم.

۲) دومین اثر من «در باره‌ی زبان فارسی افغانستان» عنوان داشت و در یک جلد خبرهای انستیتوت شرقشناسی (نام سابق انستیتوت ما که خوشبختانه در این اواخر باز هم به این موسسه پس داده شده است) چاپ شد. در این مقاله بعض خصوصیات گرامری زبان کتبی فارسی افغانستان را مورد بررسی قرار دادم.

۳) در سال ۱۹۶۰ رساله من به عنوان «زبان فارسی کابلی» در سلسله‌ی «ساختمان زبانهای آسیا» انتشار یافت. (در آن زمان کلمه‌ی دری در مورد زبان فارسی افغانستان هنوز پیش ما معمول نبود). این اثر را نمی‌توان دستور زبان دری نامید. این اثر نگاهی است به گرامر و لکسیک زبان ادبی افغانستان (آنچه ما به روسی می گوییم «اوچرک») با مقایسه با زبان فارسی ایران. بنابراین، آنچه در پایان صفحه‌ی ۲ مقدمه‌ی گرامر تان آمده (که گویا من مؤلف گرامر دری و همچنین گرامر فارسی ایرانی هستم) دقیق نیست. عنوان این رساله‌ی من به فارسی باید این طور نوشته شود: «نگاهی به گرامر ولکسیک (لغات) زبان فارسی افغانستان، مسکو، ۱۹۶۰» و یا اینکه «طرح مختصر گرامر و لغات زبان دری افغانی».

۴) خانم رستورگویوه حالا در پوهنتون مسکو نیستند، مدتی است پروفیسور شده و در انستیتوت زبان شناسی اکادمی علوم، ریاست شعبه‌ی زبانهای ایرانی را به عهده دارند.

۵) اثر آقای روان فرهادی توسط یک محقق جوان تحت رهبری پروفیسور پیسی کوف در پوهنتون مسکو ترجمه می‌شود. تا آنجا که من اطلاع دارم کار ترجمه هنوز به اتمام نرسیده است.

۶) از آثار دیگر که در شوروی نشر گردید، می‌شود کارهای ذیل را ذکر کرد:

آ: مقاله‌ی ت. پاخالینا «و اولها در لهجه‌ی کابلی» مسکو ۱۹۶۳.

ب: و. آ. ایفیموف «زبان هزاره گی» نشریه دولتی دانش، مسکو، ۱۹۶۵.

مقدمه

تعدادی کتابهای دستور زبان که در افغانستان نوشته شده خیلی اندک و انگشت شمار است. نخستین دستور زبانی که من دیده ام نوشته‌ی مرحوم قاری عبدالله ملک‌الشعرا به صورت مختصر و جزو قراءت فارسی برای مکاتب رشدیه‌ی دوره‌ی امانی است که شاید به شکل مستقل و مفصل‌تر نیز چاپ شده باشد. باید افزود که نخستین اثر چاپ شده در موضوع نگارش به نام «اصول انشأ» هم تألیف همین شاعر و نویسنده و معلم گرامی وطن است.

دومین کتاب، «دستور زبان فارسی» تألیف استاد گرانمایه ملک‌الشعرا بیتاب، چاپ پوهنځی ادبیات، حوت ۱۳۳۳ است که خودشان آن را وقتی در پوهنحی تدریس می‌کردند و بعضی دیگر از استادان پوهنځی نیز از آن در تدریس استفاده کرده‌اند.

باید تذکر داد که آقای داکتر روان فرهادی رساله‌ی دکتورای خود را در باره‌ی لهجه فارسی کابلی (فونولوجی و مارفالوجی) به زبان فرانسوی نوشته است و در سال ۱۹۵۵، ۱۳۳۴ش، چاپ شده. خلاصه‌ی آن با ترجمه‌ی خانم لیدیا کیسیلووه، کارمند علمی انستیتوت شرق شناسی در مسکو چاپ شده و ترجمه‌ی کامل آن توسط محترم

پسیکوف استاد زبان و ادبیات فارسی در پوهنتون مسکو، صورت گرفته است.

اثر سوم «مقدمه‌یی بر دستور زبان» اثر محترم پوهندوی الهام است که در باره‌ی روش مطالعه و تحقیق در دستور زبان، تألیف و نخستین بار در مجله‌ی ادب (قسمتی در سال ۴۰ و قسمتی دیگر در ۱۳۴۲) چاپ و سپس در سال ۴۴ گستر شده است.

چهارمین کتاب تألیف محترم عبدالحبیب حمیدی است که هنگام تدریس در پوهنتون تاشکند، ازبکستان شوروی (سالهای ۳۹- ۱۳۴۰) آنرا نوشته و به گفته‌ی خودش در سال ۱۳۴۵ به مطبعه سپرده شده است.[۱]

اثر پنجم به نام «دستور زبان» تألیف محترم الهام می‌باشد که متأسفانه تکمیل نشده است. بخش نخست راجع به زبان و زبانشناسی و انواع دستور زبان و شعبه‌های آن منتشر در مجله‌ی «دکابل پوهنتون خبرونه»، شماره‌ی ۶-۷ سرطان- اسد ۱۳۴۴ و بخش دوم در باره‌ی فونیم شناسی دری، منتشر در همان مجله، شماره‌ی ۸-۹ سنبله، میزان ۱۳۴۴ است.

این یادداشتها به ضمیمه‌ی مطالبی در باره‌ی صرف (مورفیم‌شناسی) به صنف دوم رشته‌ی دری پوهنځی ادبیات در همان سال تدریس شده است.[۲]

در اتحاد شوروی انستیتوت شرق‌شناسی مربوط به اکادمی علوم شوروی، فاکولته‌های شرق‌شناسی پوهنتونهای مسکو و لنینگراد و برخی پوهنتونهای دیگر تحقیق و مطالعه در مسایل دستور زبان فارسی و همچنان تحقیق در زبان و ادبیات دری و پشتوی افغانستان مانند دیگر

۱. این کتاب در ماه میزان ۱۳۴۷ منتشر شد.
۲. این اثر در ماه سرطان ۱۳۴۷ تکمیل شد.

رشته‌های شرق‌شناسی، پیشرفت شایان توجهی کرده است که متأسفانه تا این اواخر چندان اطلاعی در آن باره نداشتیم و پس از سفر چند تن از دانشمندان و محققان و زبان شناسان شوروی از پوهنتونهای لنینگراد و مسکو و انستیتوت شرق‌شناسی به افغانستان و ترجمه‌ی انگلیسی «طرح مختصر گرامر تاجیکی» تا اندازه‌یی از چگونگی و مقدار کار ایشان آگاهی یافتیم که باید گفت این هم بسنده نیست. ما به سبب آشنایی نداشتن با زبان روسی، از مطالعه و استفادهٔ این تحقیقات و مطالعات بی بهره مانده ایم ولی امید است در آینده این نقیصه رفع شود.

در آنجا گذشته از تألیف کتب و رسالات در باب عمومیات و مسایل کلی دستور زبان از قبیل «طرح مختصر گرامر تاجیکی» اثر خانم رستور گویوه، اسیستانت پروفیسور پوهنتون مسکو، به حیث مقدمه‌ی لغتنامه‌ی بزرگ فارسی به روسی تدوین رحیمی و اوسپنسکایا، مسکو، ۱۹۵۴ (ترجمه‌ی انگلیسی توسط پروفیسور هربرت پیپر، ان آربر مشیگن، ۱۹۶۳)، گرامر دری افغانی و فارسی ایرانی، تألیف خانم لیدیا کیسیلووه، در زمینه‌ی قاموس نگاری، لغت شناسی و بخشهای معین دستور زبان نیز تحقیقات دقیق و با ارزشی صورت پذیرفته است؛ مانند «کلمه‌های مرکب در زمان ادبی معاصر تاجیکی» رساله‌ی دکتورای آقای تورسونوف که خلاصه‌ی آن به سال ۱۹۵۲ در مسکو چاپ شده، رساله‌یی در فونیم شناسی دری لغتنامه‌ی دری با مقایسه به فارسی ایرانی، آهنگ جمله‌های سوالی فارسی[۱] و هم کار

۱. رساله‌ی دکتورای خانم آ.ا. آرزومانیان که خلاصه‌ی آن در مسکو، به سال ۱۹۶۵ چاپ شده است.

لغت شناسی (لگزیکو گرافی) دری و پشتو به تازگی آغاز گردیده است.[۲]

در انگلستان، آلمان و فرانسه از اوایل قرن بیستم تا کنون چندین دستور زبان فارسی، که بیشتر آنها برای استفاده‌ی غربیان نگارش یافته، چاپ شده است. این گرامرها که برخی از آنها را دیده ام و تا آنجا که اطلاع دارم به قرار ذیل است:

۱. J.T. Platts and S.A Ranking, A Grammar of the Persian language, oxford, ۱۹۱۱.

۲. Lieut- Colonel D.C. phillot, Higher Persian Grammar, Calcutta, ۱۹۱۹.

۳. L.P. Elwell- Sutton, colloquial Persian, London, ۱۹۴۶.

۴. M.N. Hawker, written and spoken Persian.

۵. Ann. K.S. Lambton, Persian grammar, Cambridge, ۱۹۵۳ (reprinted with corrections: ۱۹۵۷, ۱۹۶۰. ۱۹۶۱, ۱۹۶۳, ۱۹۶۷).

۶. Elwell- Sutton, Elementary Persian grammar, combridge, ۱۹۶۳.

۷. John Mace, Teach yourself modern Persian, the English universities press Limited, London, ۱۹۶۲.

۸. H. Jenson, neupersische Grammatik, hedelberg, ۱۹۳۱.

۹. W. Hinz, persisch ۱, ۲ Auflage, berlin, ۱۹۵۵.

۱۰. Gilbert lazard, grammaire du persan contemporain, paris, ۱۹۵۷.

۲. برای کسب معلومات تازه و موثق در باره‌ی آثاری که در اتحاد شوروی نوشته شده، رجوع شود به مکتوبی که پس از فهرست مطالب کتاب، چاپ شده است.

چندی پیش شنیدم که مرحوم احمد آتش، استاد زبان و ادبیات دری در پوهنتون استانبول ترکیه نیز دستور زبان فارسی به زبان ترکی نوشته بوده است.[۱] متأسفانه به دست آوردن و مطالعه‌ی همه‌ی این کتب و اظهار نظر بر آنها، فعلاً میسر نیست.

در ایران پس از نگارش دستور یک جلدی آقای عبدالعظیم قریب و دستور دو جلدی پنج استاد برای مکاتب، در این اواخر گذشته از مقالات و تحقیقات در بخش معینی از مطالب دستوری (مانند مقاله‌های آقایان همایی و مینوی و خانلری، مفرد و جمع معرفه و نکره، اضافه، اسم مصدر- حاصل مصدر اثر آقای داکتر محمد معین)، کتابهای زیادی در عمومیات دستور زبان، تألیف شده است. کتبی را که تا حال من دیده ام عبارت از اینهاست:

۱. دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب، رضادایی جواد، اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۴۰

۲. دستور زبان فارسی و فنون ادبی، عبدالحسین سعیدیان، چاپ دوم، ۱۳۴۳

۳. دستور پارسی (در صرف و نحو و املای فارسی)، ر. ذوالنور، ۱۳۴۳

۴. اصول دستور زبان فارسی، سید کمال طالقانی، ۱۳۴۴

۵. دستور زبان فارسی، عبدالرحیم همایون فرخ

۶. دستور جامع، همایون فرخ

۷. دستور نامه‌ی پارسی، داکتر خیامپور[۲]

۸. دستور زبان فارسی، داکتر مشکور[۳]

۱. این کتاب به عنوان: Farsca Grameri, Yazanlr: A. Ates, A. Tarzi: Istanbul, ۱۹۵۴. است که در تألیف آن محترم عبدالوهاب طرزی هم سهم دارد.

۹. دستور زبان فارسی، روش نو، داکتر پرویز ناتل خانلری، ۱۳۴۴ برای مکاتب (دوجلد)

در اکثر این کتابهای دستور زبان، به استثنای آخرین، که صحیح‌ترین و معتبرترین گرامر برای مکاتب است، به شمول بیشتر کتابهای دستور زبان که در افغانستان تألیف شده است، آن سان که در بخش وندها اشاره شده، در کنار مطالب و مواد تازه و سودمند و آموزنده، بدبختانه لغزشها و نارساییهای زیاد، هم از رهگذر مواد و هم از نگاه روش تحقیق، مشاهده می‌شود که وقتی کتاب برای استفاده‌ی شاگردان و محصلان نوشته شده باشد، در بسا موارد به عوض راهنمایی، آنان را گمراه و مشوش می‌سازد.

مثلاً از رهگذر مواد، لست‌های طولانی و درازی داده می‌شود که حتی متخصص زبان و دستور زبان نیز نمی‌تواند آن همه را به حافظه بسپارد. تقریباً همگان، معانی مختلفی برای کلمه‌های اضافت (مخصوصاً به) داده‌اند. یکی پسوند (-اک) تصغیر و اسمی را با پسوند (-ه) آمیخته است. یکی دیگر، ۳۵ نوع قید را بر می‌شمارد و هر یک را به سه قسم فرعی تقسیم می‌نماید. دیگری نوعی از صفت را به ۵۹ قسم و هر قسم را به ۲۰ و بیست و اند جدا می‌کند یا در جستجوی وزنهای مصدر، به تقلید وزنهای مصدر عربی، می‌افتد و ۷۶ وزن مصدر، با یکی دو نمونه برای هر کدام، پیدا می‌کند. همگان حرف (ه - علامت صوت a در آخر کلمه) را در جمع و صفت نسب به «گ» یا به قول عده‌یی «کاف فارسی» بدل کرده‌اند، ولی یک تن «گ» را هم به هیچ شمرده، (ه) را صاف و ساده به «ک» تبدیل نموده است. همگان به تقلید عربی، در پی یافتن صیغه‌ی مبالغه و صفت مشبهه، تلاش کرده و گمان برده‌اند که نبودن اینگونه کلمات در زبانی، نشانه‌ی نقص و عیب و فقر و نارسایی آن زبان است. یکی از نبودن

صیغه‌ی مبالغه حیفش آمده و گفته است: «شگفتا! در زبان مبالغه و شعر که مبالغه برای اهل آن از آب خوردن سهل‌تر است، چگونه صیغه‌ی مبالغه وجود ندارد؟». پس از آنکه از مبالغه و دروغ (که بدبختانه نظر به شرایط خاص در ادبیات قدیم دری خیلی راه یافته بود و در کشور ما هنوز هم نشانه‌هایی از آن باقی مانده است) دفاع کرده صیغه‌ی مبالغه یا کثرت که (با «پر» ساخته می‌شود) و حتی در مقابل آن صیغه‌ی قلت (که با «کم» ساخته می‌شود) یافته است. یکی دیگر پسوند جمع (- آن) را در مورد اعضای جفت بدن، علامت تثنیه (دو تایی تثنیه در عربی یکی از صیغه‌های فعل مخصوص به همین زبان است: ضربا- دو مرد زدند، کتبا- دو زن نوشتند و اسم و ضمیر تثنیه نیز در عربی وجود دارد تا با صیغه‌ی تثنیه‌ی فعل، مطابقت کند) دانسته است! و به قول داکتر خانلری یکی دیگر هم صیغه‌ی تثنیه را در فارسی کشف کرده است؛ بدینگونه که برای ساختن تثنیه، پیش از کلمه، (دو) آورده می‌شود! اکثر آنان از میان کلمه‌های ربط متعدد (که، چه) را «موصول» نامیده و گفته‌اند که موصول اجزای جمله را به هم وصل می‌کند؛ ولی آشکار است (که، چه) همیشه دو فقره را به هم مربوط می‌سازد نه اجزای جمله را، و از سوی دیگر کلمه‌ی موصول (به معنای وصل شده) خود مورد تأمل است؛ زیرا «وصل شده» همان فقره تابع است که به فقره‌ی عمده وصل می‌شود. فرضاً اگر این دو کلمه‌ی ربط را «واصل» می‌نامیدند باز اندکی بهتر می‌بود. از جمله‌ی دستور نویسان، آقای طالقانی بر موصول انتقاد کرده و آن را حرف ربط [کلمه‌ی ربط] خوانده است. وی می‌گوید: «موصول از عربی تقلید شده، در فارسی موردی ندارد، مثلاً (الذی) موصول عربی، اسم است و رکن جمله واقع می‌شود. باید موصول از بحث دستور به کلی حذف شود.»

از نگاه روش تحقیق، کار از این هم نا به سامان‌تر است.

نخست اینکه در مبحث اجزای کلام و دسته‌بندی کلمه‌ها، اتفاق نظر وجود ندارد و این مبحث اساسی که جزء عمده و آغاز صرف و نحو است، طوری که لازم است مورد دقت و توجه قرار نگرفته است. عده‌یی از دستور نویسان به تقلید عربی، کلمه‌ها را به سه دسته، و عده‌ی دیگر به شش تا ده دسته تقسیم کرده‌اند.

دوم، اینکه مطالب مختلفی از قبیل املا (الفبا، همزه و الف، تنوین، واو معدول...) و فنون ادبی و نظایر اینها را در دستور زبان ذکر کرده اند؛ از فونیم شناسی خبری نیست و در عوض، حروف و الفبا را به جای صوت‌های سخن، نشانده‌اند.

سوم، اینکه در اکثر این کتابها، از نحو به جز چند صفحه(در برابر چند صد صفحه صرف) آن هم در باره‌ی جمله‌ی اسمیه و فعلیه، کامل و ناقص و مکمل و معترضه، مستقیم و مقلوب [جمله‌ی ناقص: فقره‌ی اول، مکمل (تکمیل کننده): فقره‌ی دوم جمله‌ی مرکب، معترضه: فقره‌یی که در بین جمله‌ی دیگر بیاید و ارتباط گرامری مستقیم با آن نداشته باشد، مستقیم: جمله‌یی که کلمه‌های آن ترتیب عادی داشته باشد، مقلوب: جمله‌یی که اجزای آن پیش و پس و نامرتب باشد، بهتر بود جمله‌ی مرتب و نامرتب نامیده می‌شد]. نشانی وجود ندارد. در یکی از دستورها، جمله به سی چهل نوع از نظر معنی‌های مختلفی که جمله‌ها می‌داشته باشد، تقسیم شده است!

چهارم، اینکه اکثر دستورنویسان، همیشه و در همه موارد، از شعر مثال داده و برای تجزیه و ترکیب نیز شعر را انتخاب کرده‌اند. اگر چند مثالی از نثر به مشاهده رسد آن هم از نثر قدیم است که با نثر امروز از بسا جهات فرق دارد. بنابرآن، اینگونه کتب دستور را «گرامر شعر» آن هم به شکل عنعنوی و ناقص آن می‌توان شمرد.

شاغلی الهام نیز به این نکته چنین اشاره کرده است: «دستورهای زبان دری که تا کنون نوشته شده و جنبه‌ی تعلیمی یا علمی محض را دارند، همه در ردیف دستورهای ادبی قرار می‌گیرند؛ زیرا در این دستورها غالباً زبان ادب (بیشتر زبان شعر و ضمناً زبان نثر) مورد مطالعه قرار گرفته؛ است ولی روش تحقیق این دستورها غالباً مبتذل و کهنه بوده با میتودهای علمی معاصر زبانشناسی منطبق نیستند».- مجله‌ی دکابل پوهنتون خپرونه.

امروز گرامر (فونیم شناسی، صرف، نحو) که شاخه‌یی از زبانشناسی تشریحی است به چند شاخه‌ی فرعی دیگر تقسیم می‌شود و موضوع هر یک بالنسبه جدا و مشخص است. پوهندوی الهام در بخش نخست دستور زبان (همان مجله) انواع دستور زبان را مشروحاً بیان کرده است. ما در اینجا صرف از آنها نام می‌بریم و به علاقه مندان توصیه می‌کنیم که بخش نخست دستور زبان تألیف محترم الهام را حتماً مطالعه کنند.

۱) دستور جامع (اما نه به مفهوم دستور جامع همایون فرخ)، ۲) دستور لهجه، ۳) دستور تاریخی، ۴) دستور مقایسی (از دو یا چند زبان همریشه)، ۵) دستور تعلیمی، ۶) دستور مأخذ، ۷) دستور مقابله‌یی (از دو زبانی که همریشه نباشد).

بنابراین، موضوع گرامرهایی که امروز نوشته می‌شود، خواه جنبه‌ی علمی بدارد خواه تعلیمی، باید کاملاً مشخص باشد.

گرامر شعر را می‌توان به سویه‌ی شاگردان مکاتب تهیه کرد و بدین وسیله در فهم وجوه گرامری شعر قدیم که در کتابهای قراءت دری صنف‌های مختلف می‌خوانند، برای آنان آسانیهایی فراهم ساخت و ذهنشان را برای فرا گرفتن مطالعات عالی زبان و زبان‌شناسی در دوره‌ی پوهنتون، آماده گردانید.

دستور تعلیمی که باید مطالعه و تشریح زبان نثر معاصر باشد[۱]، به سویه‌های مختلف برای شاگردان دوره‌ی اول یا دوم مکاتب ثانوی و محصلان سالهای اول پوهنحی نیز باید جداگانه نگاشته شود.

املا و مطالب مربوط به خط و الفبا و طرز نوشتن حروف کلمه‌ها را هم با مد نظر داشتن رابطه‌ی خط و زبان و تثبیت و یکسان ساختن طرز نوشته، به شکل کتاب یا رساله‌ی جداگانه و به سویه‌ی صنفهای مختلف مکتب، باید تدوین کرد.[۴] در شرایط کنونی و با در نظر گرفتن سویه‌ی فعلی معارف، ناگزیریم مسایل املایی و طرز نوشتن کلمه‌ها را حتی در دوره‌ی عالی تحصیلی، پوهنتون، هم تدریس کنیم.

دستور زبان یا گرامر، سه بخش عمده را در بر دارد:

۱) فونیم شناسی یا علم واحدهای صوتی (فونیمکس یا فونولوجی)[۲] که اصوات سخن را در یک زبان معین، مطالعه و تشریح می‌کند. در هر زبان دو نوع فونیم (واحد صوتی) وجود دارد: الف:

---

۱. دستور تعلیمی یا دستور زبان نگارشی، با تشریح ساختمان زبان نثر عادی، و نیز نثر ادبی، سروکار دارد و اصول و قواعدی را که از آثار نویسندگان استخراج می‌شود به منظور درست نوشتن، شرح و بیان می‌کند، و هدف آن این است که به شاگردان در گفتار معیاری و نگارش عادی (و به عده‌یی در نگارش ادبی) کمک و رهنمایی کند؛ زیرا آشکار است که اهل یک زبان، در سخن گفتن عادی و گفتگوی روزانه، به آموختن دستورها و قواعد زبان ضرورت ندارند. گوینده‌ی اصلی یک زبان، گپ زدن و مکالمه را خود به خود در خانواده و در جمعیت فرا می‌گیرد و در گفتار، دچار لغزش نمی‌شود.

۲. آوا شناسی (فونیتیکس) بخشی از زبانشناسی تشریحی است که اصوات سخن را، با همه اصواتی را که انسان توسط اعضای صوتی می‌تواند تولید کند، بدون در نظر گرفتن زبان معینی، مطالعه و تشریح می‌کند و دارای سه شاخه است. الف: articulatory phonetics مربوط به تولید آواز، ب: acoustic phonetics مربوط به انتقال آواز، ج: auditory phonetics مربوط به شنیدن آواز.

فـونیم‌هـای مقطـع یعنـی کانـسوننتها،[صـامت] واولهـا[مـصوت]؛ ب: فونیمهای عروضی یعنی فشار کلمه، آهنگ، توقف، وصل.[۱]

۲) صرف یا علم واحدهای صرفی (مورفیمکس یا مورفولوجی) که ساخت و دگرگونی‌های صرفی و انواع کلمه‌ها را مطالعه می‌کند.

۳) نحو یا علم واحدهای نحوی (سینتکس) که ساختمان عبارتهـا و جمله‌ها و مسایل مربوط به حالات کلمه‌ها و آهنگ جمله‌ها و عبارتهـا را تشریح می‌کند.[۵]

چون متن کتـاب، از بخـش نحـو آغـاز شـده و در پـی آن مباحـث صرفی و سپس باز مسایل نحوی آمده است؛ لذا لازم مـی‌افتـد کـه در مقدمه به انواع فونیم‌های زبان دری اشاره‌ی مختصری شود.[۲]

در زبان دری مانـنـد همـه زبانهـای دیگـر، دو نـوع فـونیم یـا واحـد صوتی وجود دارد:

الف: فونیم‌های مقطع، ب: فونیم‌های عروضی.

الف: فونیم‌های مقطع در زبان دری، به سان اکثر زبانهای دیگر، سه نوع است: ۱) صامت یا کانسوننت ۲) صایت یا مصوت یا واول ۳) نـیم مصوت یا شبه واول.

فونیم‌های مقطع به شکل قطعه‌های صوتی، عناصر صوتی کلمه‌های زبان را تشکیل می‌دهد. این سه قسم فونیم مقطع یـا «صـوت سـخن» و

---

۱. فشار کلمه و توقف و وصول (یا فصل و وصل) هنگامی که سبب تغییر معنای کلمـه شود و آهنگ زمانی که سبب تغییر معنای جمله شود از جمله‌ی فـونیم‌هـای عروضـی است. در غیر این، آهنگ و توقف مربوط بـه جملـه و عبـارت اسـت و در مبحـث نحـو مطالعه می‌شود.

۲. تشریح مفصل و دسته بندی فونیم‌های مقطع زبان دری، در «فونیم شناسـی» اثـر الهام، مجله‌ی د کابل پوهنتون خپرونه، شماره ۸-۹ سنبله و میزان ۱۳۴۴.

هم هر یک از اصوات کانسوننت، واول و نیم واول از نگاه محل تولید صوت، عضو تولید صوت، طریقه‌ی تولید صوت از هم فرق می‌شود.

کانسوننت‌ها اصواتی است که به هنگام تولید آنها جریان تنفس جزءً یا کلاً به نحوی از انحا، متوقف می‌گردد و از دوام و طنین آنها کاسته می‌شود. کانسوننتها نظر به محل و عضو و طریقه‌ی تولید، به دسته‌های خاص تقسیم و به نامهای مختلفی یاد می‌شود. این اصوات از رهگذر عادی بودن یا اهتزاز و لرزش رشته‌های صوتی حنجره به دو دسته تقسیم می‌شود.

کانسوننت‌های صدا دار[1] آنهایی است که در وقت تولید آنها، رشته‌های صوتی به اهتزاز می‌آید: مانند: ب، ج، ز، ژ، د، گ، غ و هـ

کانسوننتهای بیصدا[2] آن صوتهایی است که به هنگام تولید آنها رشته‌های صوتی لرزش نمی‌کند. برخی از این اصوات، جفت بیصدای کانسوننت‌های صدادار است: پ، چ، س، ش، ت، ک، ق، ف، خ.

صوتهای: ر، ل، م، ن، ی هم صدادار است اما کانسوننت بیصدای جفت آنها، وجود ندارد. بدین صورت می‌بینیم که در زبان دری ۲۳ صوت کانسوننت هست.

واول‌ها صوتهایی است که در وقت تولید آنها، جریان تنفس به هیچ شکلی از اشکال، متوقف نمی‌گردد و از دوام و طنین و تموج آنها کاسته نمی‌شود. در تولید واولها شکل لبها و حرکت زبان، سهم بارز دارد. زبان یا به طور افقی (از عقب به پیش یا برعکس) یا به طور عمودی (از پایین به بالا یا برعکس) حرکت می‌کند. لبها یا به حالت عادی و به دندانها چسپیده می‌باشد یا کم و بیش مدور گردیده، اندکی

۱. کانسوننت صدادار یا طنین دار یا زنگ دار یا با آوا.
۲. کانسوننت بیصدا یا بی‌طنین یا بی‌زنگ یا بی‌آوا.

پیش می‌آید و از دندانها جدا می‌شود. واولها اصوات امدادی یا کمکی است که کانسوننت‌ها به کمک آنها تلفظ می‌شود.

در زبان دری، هشت صوت واول موجود است:

۱. aa که در سر کلمه به شکل الف مد دار (آ) در وسط و آخر کلمه به شکل الف (ا) نوشته می‌شود: آب، نان، ما (aab, naan, maa).[خنده Xanda]

۲. a که در آغاز کلمه به شکل الف (ا) در آخر کلمه به شکل (ه) نوشته می‌شود ولی در وسط کلمه حرفی برای نوشتن آن وجود ندارد و گاهی با علامت فتحه یا زبر نشان داده می‌شود: ابر، به، من (abr, ba, man).

۳. i که در اول کلمه توسط حرف الف (ا) نوشته و ثبت می‌شود؛ در آخر کلمه نمی‌آید[۶] و در وسط کلمه، مانند صوت پیشتر، حرفی برای نوشتن آن نیست و گاهی با علامت کسره یا زیر نشان داده می‌شود: امروز، دل، اسپند (imroz, dil, ispand)

۴. e که در وسط و آخر کلمه می‌آید و حرف یا شکل نوشته‌یی[۷] آن را به نام یای مجهول (ی) یاد کرده‌اند. شیر (حیوان)، نی (جواب منفی) (sher, ne).

۵. ii که در شروع، میان و انجام کلمه می‌آید و حرف آن به نام یای معروف (ی) یاد شده است: این، شیر(مایع)، سی(۳۰) (iin, shiir, sii) اگر در سر کلمه بیاید، در نوشته حرف (الف) زیاد می‌شود:ایستگاه، ایجاد، این.[۸]

۶. u که در آغاز کلمه با حرف الف (ا) و در وسط کلمه گاهی با حرف واو و در آخر کلمه زمانی به حیث الوفون (صورت تغییر خورده‌ی) صوتهای واول شماره ۷و ۸ نیز با حرف واو نوشته می‌شود: اردو، استاد، خود، خوش، تو، خو (urduu, ustaad, xud, ush,

(tu, xu) عموماً در بین کلمه، حرفی برای ثبت و نوشتن آن نیست و گاهی با علامت ضمه یا پیش نشان داده می‌شود: پر، رخ، گل (pur, rux, gul).

۷. o که در وسط و آخر کلمه می‌آید و حرف آن، واو مجهول نامیده می‌شود: کور، گور، بور (رنگ)، خو(kor, gor, bor, xo).

۸. uu که در میان و پایان کلمه می‌آید و شکل نوشته‌یی[نوشتاری] آن، واو معروف مسمی شده است: چور، پور (پُر)، دو، تو (cuur, puur, duu, tuu).

باید گفت در بعضی از لهجه‌های دری، صوتی مشابه به اصوات واول شماره ۲ و ۳ و ۶ وجود دارد که الوفون[۱] این سه صوت است و ما آن را با این علامت (a) در الفبای فونتیک و با علامت زبرک در الفبای دری نشان می‌دهیم. این صوت در تلفظ مردم بدخشان، تخار، اندراب و پنجشیر در وسط کلمه می‌آید: خدا پلاشترک(غچی)، قشلاق(xadaa, palaashtarak, qashlaaq) و در تلفظ مردم پروان و پغمان در آخر کلمه می‌آید: بچه، خوشه، همیشه (baca, xosha, hamesha).

در زبان دری دو صوت شبه واول یا نیم مصوت (وw)، (ی y) وجود دارد. این اصوات به سببی به این نام یاد می‌شود که هر چند آنها در محل کانسوننت قرار می‌گیرد باز هم برخی از خصوصیت‌های واولها را می‌داشته باشد.

---

۱. الوفون allo phone وقتی که یک صوت در تلفظ تغییر کند ولی این تغییر، در معنای کلمه تغییری وارد نکند، آن صوتی که در تلفظ نسبت به صوت اصلی فرق کرده، الوفون (صوت تغییر خورده) نامیده می‌شود. تغییر صوت که بیشتر متوجه واولهاست، نظر به محل کلمه در جمله یا عبارت، نظر به محل‌های جغرافیایی و حتی نظر به تلفظ خاص هر شخص، به وجود می‌آید.

نیم واول (w و) در آغاز و میان کلمه مـی‌آیـد: وردک، وار، میـوه (wardak, waar, mewa) و در تلفـظ آن،ماننـد تلفـظ واولهـای (uu'o) مشابه به آن، لبها مدور می‌شود. نیم واول (w) در پایان کلمـه همراه یکی از واولها به حیث مصوت مرکـب (دفتانـگ) مـی‌آیـد کـه پسانتر ذکر خواهد شد.

نیم واول (ی y) نیز در آغـاز و میـان کلمـه مـی‌آیـد: یافـت، رویـه (yaaft, ruuya) و در پایـان کلمـه همـراه یکـی از واولهـا بـه حیـث مصوت مرکب می‌آید. تلفظ این صوت، همانند واولهـای نزدیـک بـه آن (uu'e) است.

مصوت مرکب (دفتانگ):

عبارت از صوتی است که به هنگام ادای آن، وضع اعضای صـوتی تغییر می‌کند و با این تغییر، طنین صوت هم فرق می‌کنـد؛ طـوری کـه آن را در حکم دو مصوتی به حساب می‌تـوان آورد کـه بـا هـم یکجـا شده و یک صوت را تشکیل داده باشد.

هشت مصوت مرکب زبان دری از ترکیـب واولهـا بـا دوشـبه واول (w,y) ساخته شده است و در آغاز، وسط یا آخر کلمه می‌آید.

۱. آی aay مـثلاً در کلمـه هـای: آیـدن، آیخـانم (نـام شـخص و جای)، دایکندی، پای.

۲. ای ay مثلاً در کلمه هـای: ایمـاق، قیمـاق، نـی، دی (زمـستان)، نیرنگ.

۳. وی oy مثلاً در کلمه های: جوی، توی (عروسی)، توپخانه.

۴. ووی uuy مثلاً در کلمه های: خوی، شوی (شوهر).

۵. آو aaw مثلاً در: گاو، چاو(زمین کاو).

۶. او aw مثلاً در: اولاد، دور، نو (جدید).

۷. یو ew مثلاً در: دیو، زردیو (نام جای).
۸. ایو iiw مثلاً در: شیو (کلمه‌ی صوت).

صامتهای پیهم (کلستر):

عبارت از دو صوت صامت یا کانسوننت است که پیوسته به یکدیگر بیاید و در بین آنها صوت واول یا صایت نباشد. در زبانهای اوستا و پهلوی، کلستر در آغاز کلمه هم می‌آمد (در پشتو، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و روسی در اول کلمه زیاد می‌آید) ولی در زبان دری، در وسط و آخر کلمه می‌آید؛ مثلاً: افغان- ف غ، بند- ن د، دوست- س ت.[۹]

ب: در زبان دری، مانند اکثر زبانهای هندی- اروپایی، فونیم‌های عروضی عبارت از: فشار کلمه، آهنگ، توقف و صل است.

۱. فشار: در باره‌ی فشار کلمه، بهتر دانستیم سخنان خانم رستور گویوه (طرح مختصر گرامر تاجیکی، صص ۹-۱۰) را نقل کنیم؛ البته با این تذکر که فشار کلمه در دری، تاجیکی و فارسی به جز مواردی معدودی، از هم فرق ندارد.

«فشار: در زبان تاجیکی، فشاری قوی و قابل پیشگویی[۱] وجود دارد. فشار عموماً بر هجای آخر کلمه واقع می‌شود: آهن، آهنگر، آهنگران.

---

۱. فشار وقتی قوی (یا دینامیک: قوه یی، پر نیرو) نامیده می‌شود که تلفظ پر زور و نیرومندی یک یا چند هجای کلمه را مشخص بسازد. اصطلاح «فشار قابل پیشگویی» برای حالتی استعمال می‌شود که در یک زبان معین فشار بر قسمت معینی از کلمه، ثابت باشد؛ به حیث مثال، همیشه (یعنی در تمام کلمه ها) بر هجای آخر، یا هجای پیش از آخرین هجا، واقع شود. -رستور گویوه.
آقای داکتر علی اکبر عظیمی (زبانشناسی عمومی، ص ۶۶) می‌گوید: «کلمات فارسی مثل کلمات انگلیسی با فشار زیادی ادا نمی‌شوند. اما یک یا چند سیلاب (هجا) با فشار بیشتر از اصوات مجاور خود، ادا می‌گردد».

شماره‌ی کلمه‌هایی که استثناءً فشار بر هجای آخرشان واقع نمی‌شود، اندک است. این کلمه‌ها عبارت است از: بلی، ولی، بلکه، خیلی، آری[1]، اما، یعنی، آیا، زیرا، حالا، حتی، البته.

از جمله نشانه‌های صرفی که در آخر کلمه می‌آید، اینها فشار ندارد: نشانه‌ی افزایش (اضافت) که مضاف و مضاف الیه و موصوف و صفت را به هم پیوست می‌کند و نشانه‌ی نکره (ی) : دخترِ من، دختری.

برخی از کلمه‌های نامستقل که به آخر کلمه پیوست می‌شود یا پس از کلمه می‌آید نیز فشار ندارد و از این نوع است: ۱) پسینه‌ی (را) که نشانه‌ی مفعول مستقیم معرفه است؛ ۲) پسوندهای ضمیری اضافی (اَم، اَت، اَش، اِمان، اِتان، اِشان)[2] ؛۳) پسوندهای ضمیری که با اسم و ضمیر می‌آید (ام، یم، ید، است [کلمه مستقل]، اند): منم، شاگردانیم، هوشیارانند؛ ۴) کلمه‌ی عطف (و- واول u): قلم و کتاب؛ ۵) کلمه‌ی ربط نمودار توازن (هم): من هم نمی‌دانم؛ ۶) کلمه‌ی ربط نمودار تابعیت (که).

در فعلهای مثبت همراه با پیشوند (می-) یا (بِ-)، فشار عمده و اصلی در آخر و فشار اضافی (متمم، تکمیلی، ثانوی) بر پیشوند واقع می‌شود: می گیرم، بگیرید. در فعل ماضی عادی یا مطلق، تلفظ دوگانه

باید تذکر داد که در جمله‌های اخباری دری، فشار کلمه زیاد و شدید نیست اما در جمله‌های پرسشی و تعجبی، فشار کلمه نیرومند و پر زور است.

۱. در محاوره‌ی معیاری کابل (آری) و در لهجه‌ی لوگری و هزاره‌گی دری (اری) فشار بر هجای دوم کلمه است.

۲. پسوندهای اضافی جمع که در تاجیکستان (amaan -...) تلفظ می‌شود در گفتار دری با نشانه‌ی افزایش می‌آید (i- maan-)، اما پسوندهای مفعولی جمع (-ishaan- imaan- itaan) تلفظ می‌شود مثلاً: فرستادمان firistaadimaan.

با وارد کردن فشار بر ریشه‌ی فعل یا انتقال فشار بر پسوند تصریفی، مجاز است: خواندم، خواندم.[۱]

کلمه‌های مرکب از دو کلمه‌ی مستقل نیز فشار دوگانه دارد: فشار عمده در آخر کلمه و فشار اضافی بر هجای آخر کلمه‌ی اول می‌آید: کم بغل، مکتب، بچه، [روزنامه، شتاب زده].[۲]

به غرض توضیح باید افزود که کلمه‌ها از یک یا چند هجا به وجود می‌آید. هجا مجموعه‌یی از یک صوت واول (به حیث هسته‌ی هجا) و یک یا چند صوت کانسوننت است: بدین طریق:

از یک واول و یک کانسوننت: از، آن، این.

از یک کانسوننت و یک واول: به، با، ما، نه، نی، که.

از یک واول و دو کانسوننت: در، من، دور، دیر، کار، شام، شب، ابر.

از یک واول و سه کانسوننت (درازترین هجای زبان دری): رفت، گفت، کارد، پوست، گوشت، چاشت، شست.

چندی از کلمه‌های دری (مانند: کند، خورد، برد، مرد) از یک هجا «کن، خور، بر، مر) و یک جزء هجا (- د) تشکیل شده است.

کلمه‌های دری عموماً دو هجایی و سه هجایی است. شمار کلمه‌های یک هجایی و چهار هجایی کم و تعداد کلمه‌های پنج هجایی خیلی کم است.

---

۱. در گفتار دری در فعل ماضی عادی، فشار همیشه بر پسوند تصریفی واقع می‌شود؛ اما در صورتی که توسط فعل ماضی، انجام دادن کاری به صورت مؤکد بیان شود، آنگاه فشار از پسوند تصریفی به ریشه‌ی فعل یا از هجای آخر به هجای پیش از آخر منتقل می‌شود: رفتم، نوشتم.

۲. نیز رجوع شود به «زبانشناسی عمومی» تألیف داکتر علی اکبر عظیمی، اصفهان، ۱۳۴۳، ص ۶۶.

گاهی با تغییر محل فشار، معنای کلمه فرق می کند؛ در حالی که دیگر اصوات واول و کانسوننت، یعنی فونیم‌های مقطع کلمه، یکسان و عین چیز می‌باشد و در چنین صورتی، فشار کلمه در جمله‌ی فونیم‌های عروضی به شمار می آید؛ به حیث مثال در همه کلمه‌هایی که پسوند ضمیری فاعلی (-ی) و پسوند اسم معنی (-ی) در آخر آنها می آید: مردی (مرد هستی)، مردی (مردانگی)، طفلی (طفل هستی)، طفلی(طفولیت، کودکی) و نیز در کلمه‌هایی چون سهیلا (نام خاص زنانه) سهیلا!(سهیل نام یا تخلص مردانه، یا صوت ندا که آهنگ ندایی نیز دارد) و در کلمه‌های ماهی (ماه هستی) و ماهی (حیوان دریایی و بحری) در این شعر رابعه‌ی بلخی:

تو چون ماهی و من ماهی، همیسوزم به تا به بر
غم عشقت نه بس باشد؟ جفا بنهادی از بربر

یا در کلمه‌های کتابت (نوشتن) و کتابت (کتاب تو).

۲. آهنگ: آهنگ در جمله‌ی اِخباری، عبارت است از کم و زیاد شدن ارتفاع صوت در وقت گفتن جمله؛ اما آن‌سان که در مورد جمله‌های پرسشی و تعجبی نیز گفته خواهد شد، آهنگ جمله‌ی پرسشی، مرکب از شدت و ارتفاع صوت و فشار قوی کلمه و آهنگ جمله‌ی تعجبی متشکل از فشار شدید کلمه و طنین و امتداد صوت است؛ برخی از جمله‌های اخباری دری، مانند اکثر زبانها، صرف با تغییر آهنگ، به جمله‌ی پرسشی یا تعجبی مبدل می‌شود، یا برعکس آن. در چنین مواردی آهنگ فونیم عروضی شمرده می‌شود مثلاً:

خواهرت رفت. (جمله‌ی اخباری). ....
خواهرت رفت؟ (جمله‌ی سوالی). ....
خواهرت رفت ! (جمله تعجبی). ....

۳. توقف: اگر در بین دو کلمه، مکث و توقف شود، هر یک از آن دو کلمه، معنای اصلی خود را در جمله دارا می‌باشد. در نوشته

گاهی توقف توسط کامه یا ویر گیول نشان داده می‌شود؛ مثلاً: اسم، صفت (اسم به معنای کلمه‌یی که مطلقاً اسم است، صفت به معنای کلمه‌یی که مطلقاً صفت است)؛ ولی گاهی در جای توقف، کامه گذاشته نمی‌شود؛ مانند: در به در می‌گشت (در، به در: دروازه به دروازه)، خدا داد(خدا، داد: خدا اعطا کرد).

٤. **وصل:** باید گفت که همه کلمه‌های مرکب دری به وسیله‌ی وصل نزدیک ساخته می‌شود؛ اما تعداد معینی از کلمه‌ها در جمله‌های خاص، اگر با وصل نزدیک تلفظ شود کلمه‌ی مرکب است و دارای یک معنی و اگر با توقف تلفظ شود دو کلمه‌ی جداگانه و دارای دو معنای مجزاست. مثلاً: دربه در (آواره و پریشان)، خداداد (نام خاص مردانه)، در عده‌یی از کلمه‌های مرکب جدید که در نتیجه‌ی تأثیر زبانهای اروپایی، در زبان دری رایج شده است، هایفن (-) به کار برده می‌شود.[۱۰]

اینگونه ترکیب را در زبان انگلیسی hyphen juncture (وصل با هایفن) می‌نامند؛ مثلاً: اسم- صفت(کلمه‌یی که در یک جمله اسم است و در جمله‌ی دیگر صفت است)[۱].

باید به خاطر داشت که با توقف و وصل، فشار اصلی و فرعی نیز فرق می‌کند.

---

۱. توقف و وصل را در این بیت از غزل شهریار و تغییری را که بر کلمه‌های (شهر) و (یار) وارد کرده است به خوبی می‌توان مشاهده کرد:

رواست جای تو در چشم شهریار، ای اشک!
که نیست جز تو در این شهر، یار دیده‌ی من

و نیز در این گفتگو که میان زیب النساء مخفی و شاعری ظریف طبع، شاید به صورت کتبی، ردبدل شده است، تأثیر فصل و وصل بر کلمه‌های (ما) و (در) آشکار است:

شاعر به مخفی: سنبوسه‌ی قند می‌خواهد دلم. (این خواهش، توریه است و دو معنی دارد).

مخفی به شاعر: از مطبخ ما در طلب (از مطبخ ما، درطلب. از مطبخ مادر، طلب)
(جواب هم توریه است و به وسیله توقف ووصل، دو معنی را می‌رساند).

جمله

چون در همه زبانها، با جمله‌ها سخن گفته و نوشته می‌شود، بنابرآن، واحد گفتار و نگارش، جمله است و براساس روش جدید تدریس قواعد زبان، باید درس گرامر از واحد گفتار و نگارش- از جمله- به حیث یک مجموعه‌ی تام و کامل، یک فکر مکمل و مستقل و یک کلی، آغاز گردد و سپس در باره‌ی جزئیات (اجزای جمله، کلمه‌های جمله) بحث به عمل آید.

تعریف جمله: جمله در همه زبانها، مجموعه‌یی از کلمه هاست که دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد- یعنی یک فکر کامل و مستقل را بیان کند.[۱]

قسمتها یا ارکان جمله:

در همه زبانها، جمله‌ی ساده‌ی مستقل (صورت اصلی و صورت منکشف یا منشعب) دارای دو قسمت اصلی یا دورکن است: یکی قسمت نخست که در باب آن، چیزی گفته می‌شود، دیگر قسمت دوم یا آنچه در باره‌ی قسمت نخست گفته می‌شود.

---

۱. به تعبیر دیگر «جمله چنان یک ساختمان گرامری است که جزء ساختمان گرامری بزرگتری نباشد». (راهنما و دستور عمل در نحو انگلیسی، هیرالدکینگ، مشیگن، ۱۹۶۱، ص ۰۳۹).

قسمت نخست، مسند الیه یا نهاد[۱] است.

قسمت دوم، مسند یا گزاره[۲] نام دارد.

به حیث مثال، در جمله‌های ساده‌ی اصلی زیر:

کریم/ به مکتب رفت.

کریمه/ کتاب را آورد.

او/ خندید.

آسمان/ صاف است.

دلسوزی بر ظالمان/ ستمگری بر مظلومان است.

دانستن/ توانستن است.

و در این جمله‌ی ساده منکشف:

یکی از دوستان/ با لوازم مربوط به درس و وسایلی برای حفاظت از باران، قبل از من اینجا آمده بود.

این دو قسمت، در جمله‌های اخباری، تعجبی و پرسشی[۳] عموماً به صورت بارز مشاهده می‌شود؛ ولی در جمله‌ی امری، قسمت نخست محذوف می‌باشد و تنها قسمت دوم ذکر می‌شود[۴] که آنهم بیشتراوقات یک کلمه است (با آهنگ خاصی که جزء کلمه می‌باشد) و این یک کلمه همان جزء اصلی جمله، یعنی فعل، است؛ مانند:

.../ بیا ‏ ‏ ‏ ‏ .../ گوش کن ‏ ‏ ‏ ‏ .../ برو

---

۱. subject.

۲. predicate نهاد و گزاره دو اصطلاحی است که نخستین بار داکتر پرویز ناتل خانلری استاد دانشگاه تهران، آنها را وضع کرده و به کار برده است.

تمرین: دو قسمت جمله‌های پایان را مشخص کنید:

۱) دانایی توانایی است. ۲) دوستم با ترس و احتیاط از پل لرزانک گذشت. ۳) رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان. ۴) قد و بالایش چون سرو خرامان است. ۵) ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان.

۳. رجوع شود به مبحث انواع جمله (اقسام جمله از نظر معنی).

۴. مبحث (صیغه‌ی فعل) دیده شود.

.../ بنشین   .../ مکن   .../ مرو[۱]

گاهی در جمله‌های اخباری، تعجبی و پرسشی نیز قسمت نخست (اسم و ضمیر در حالت فاعلی) بنابر وجود پسوند ضمیری فاعلی در آخر ریشه‌ی فعل، حذف می‌شود.[۲]

نهاد و گزاره در جمله‌های مرکب و مختلط:

آنچه گفتیم در باب جمله‌ی ساده‌ی مستقل (صورت اصلی و صورت منکشف)[۳] بود. در مورد جمله‌های مرکب و مختلط[۴] باید گفت که این جمله‌ها به دو قسمت یا رکن، تقسیم شده نمی‌تواند. نخست باید کلمه‌های ربط را یکسو بگذاریم و (در بعضی جمله ها) کلمه‌های محذوف به قرینه را در جای‌شان قرار دهیم (و در برخی از جمله‌ها، وجه وصفی و التزامی فعل را به وجه اخباری تبدیل کنیم) تا فقره[۵]ها به شکل جمله‌های ساده‌ی مستقل در آید؛ آنگاه دو قسمت اصلی جمله در آنها به درستی تشخیص شده می‌تواند؛ مثلاً در این جمله ها:

جمله‌ی مختلط: اگر باران نبارد، کشتهای للمی خواهد سوخت.

اگر- کلمه‌ی ربط شرطی

باران نبارد (نبارد: وجه التزامی، منفی)

---

۱. نشانه‌ی نهی (امر بر نکردن کاری) در گفتار دری (نه-) است: نرو، نگو، نیا و برخی از فعلهای نهی در گفتگو به گونه‌ی دیگری غیر از صورت نگارشی، به کار می‌رود: نکو (مکن) نخو (مخور)، نشی(منشین).

فعل نهی با پیشوند (نه-) در نگارش امروزی، زیاد استعمال می‌شود.

۲. مبحث (صیغه‌ی فعل) دیده شود.

۳. صورت منکشف یا منشعب جمله‌ی ساده، آن است که جمله دارای چندین عبارت (یا گروه کلمه‌ها phrase یعنی چند کلمه‌ی به هم مرتبط بدون معنای کامل) باشد.

۴. رجوع کنید به مبحث انواع جمله (اقسام جمله از نگاه ساختمان).

۵. فقره: clause- جمله‌های مرکب و مختلط متشکل از فقره‌ها و کلمه‌های ربط است.

باران/ نمی‌بارد (جمله‌ی ساده‌ی مستقل، صورت اصلی) (تابع شرطی)

کشتهای للمی/ خواهد سوخت (جمله‌ی ساده‌ی مستقل، صورت اصلی) (عمده)

جمله‌ی مختلط دیگر: وقتی که به ایستگاه رسیدم سرویس رفته بود.

وقت+ ی + که (مجموعاً کلمه‌ی ربط مرکب زمانی)

- ام (=من)/ به ایستگاه رسید- یا: (من) / به ایستگاه رسیدم. (تابع زمانی)

سرویس / رفته بود. (عمده)

جمله مختلط دیگر: «هر صبح وقتی که سر از بالین می‌برداشتم، احساس می کردم که هنوز هم خسته هستم. اکرم عثمان».

وقت + ی + که: .—

که: کلمه‌ی ربط دیگر.

(من)/ هر صبح سر از بالین بر می‌داشتم. — تابع زمانی.

(من)/ احساس می کردم. — عمده

(من)/ هنوز هم خسته هستم.- تابع مفعولی.

تمرین: فقره‌های جمله‌های مرکب و مختلط زیر و قسمت‌های هر فقره را معین کنید:

۱- همینکه چشم خانم به آن پارچه افتاد قهر خود را فراموش کرد. (داستان «تصویر عبرت»)

۲- دوست آن است که جمله عیب ترا همچو آیینه روبه رو گوید

۳- حاکم، بی آنکه احساس خستگی کند، دوسه مرتبه موضوعات از هم گسیخته را مرور کرد تا آنکه ذهن وی در زوایای تاریک و

جریانات مبهم و خطوط مغشوش موضـوع، توانـست راهـی باریـک و نیمه روشن برای خود پیدا کند. (داستان «حاکم» رهگذر)

۴- یکی از روزهای تابستان، هنگام غروب که مزارع بیکران گندم، زیر روشنی زرد رنگ خورشید مانند تخته‌های طلا به نظـر مـی‌رسـید؛ دهقان پیر داس خود را به زمین گذاشته دست به ریش سفیدش کـشید و به آسمان لاجوردی چشم دوخت. («آفتاب گرفتگی»، حبیب).

۵. با دل خونین لب پر خنده آور همچو جام
نی گرت زخمی رسد آیی چو چنگ اندر خروش

(حافظ)

۶. وقتی نمازگزاران خانه‌ی خدا را ترک می‌دادند، وی همچنان هر دو دست را در برابر سینه‌ی خویش بـه تـضرع گـشاده داشـت و پـیش خدای خود زاری می‌کرد. («شاعر شهکار آفرین» الهام).

اجزای جمله

پس از تقسیم جمله به دو قسمت اصلی و شناختن این قسمتها(یا ارکان) و شناختن مختصر عبارتها (یا گروههای کلمه ها) و فقره‌های جمله، وقت آن فرا می‌رسد که به شناختن و تحلیل کلمه‌ها یا اجزایی که در دو قسمت جمله می‌آید پرداخته شود. بدین منظور، نخست باید دید کلمه‌ها (یا اجزای تشکیل دهنده‌ی جمله ها) از نگاه مطالعات جدید دستوری و به اساس روشهای نو زبانشناسی به چند دسته‌ی عمده و به کدام گروه‌های فرعی می‌تواند تقسیم شود.

دسته بندی و انواع کلمه ها

با صرف نظر از تقسیم قدیمی کلمه به اسم، فعل، حرف (که از عربی تقلید شده بوده است)، با یک نگاه سطحی به دستورهای زبان دری که در سالهای اخیر نوشته شده، آشکار می‌شود که نویسنده گان دستور زبان، در تقسیم و دسته بندی کلمه، و همچنان در تشریح بسیاری از مسایل لسانی و گرامر نگارشی و حتی قواعد گرامر ادبی، راههای گوناگونی در پیش گرفته‌اند و کلمه‌های دری را به شش و هفت و هشت و نه و ده نوع تقسیم کرده‌اند.[۱۱]

همه کلمه‌های زبان دری، مانند زبانهای دیگر: زبانهای یک هجایی، زبانهای پیوندی یا التصاقی و زبانهای تصریفی، به دو دسته‌ی

عمده و اساسی تقسیم می‌شود: ۱) دسته‌ی کلمه‌های مستقل که معنای لغوی و کامل دارد؛ ۲) دسته‌ی کلمه‌های نامستقل که معنای لغوی و کامل ندارد بلکه وظیفه‌هایی را در ساختمان جمله‌ها یا ساخت کلمه‌ها انجام می‌دهد و معنای دستوری یا گرامری دارد؛ از قبیل پیوستن دو یا چند کلمه و عبارت و فقره، افزایش مفعولها و متممهایی به جمله‌ها، اشتقاق و ترکیب کلمه‌ها و ساختن، «گروه‌های کلمه ها» و مانند اینها.

۱) دسته‌ی نخست به سه گروه مشخص که از نگاه خصوصیتهای صرفی و نحوی از یکدیگر فرق دارد منقسم می‌شود:

الف) گروه فعلها ب) گروه قیدها ج) گروه اسمها (یا اسمیه ها). گروه قیدها (قید حالت یا چگونگی، قید زمان، قید مکان، قید مقدار و قید پرسشی) را و گروه اسمها (اسم، ضمیر، صفت و عدد) را در بر دارد.

۲) دسته‌ی دوم به دو گروه متمایز تقسیم می‌شود که البته هر گروه از رهگذر مشخصات صرفی یانحوی، با آن دیگر اختلاف دارد:

الف) گروه وندها. ب) گروه شکلهای ساختمانی.

گروه نخست که در ساخت و تصریف فعلها یا اشتقاق از ریشه‌های فعل و ریشه‌های اسم به کار می‌رود، دو نوع است: پیشوندها که پیش از ریشه می‌آید، و پسوندها که پس از ریشه می‌آید.

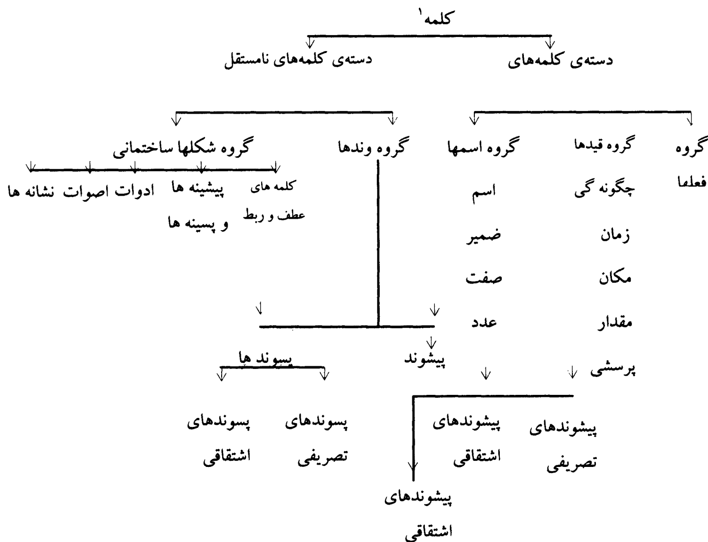
پیشوندها سه قسم است: ۱) پیشوندهای تصریفی. ۲) پیشوندهای اشتقاقی فعلی ۳) پیشوندهای اشتقاقی اسمی.

پسوندها به دو گونه است: ۱) پسوندهای تصریفی. ۲) پسوندهای اشتقاقی.

گروه دوم که در ساختمان عبارتها، پیوستن کلمه‌ها و عبارتها و فقره‌ها به یکدیگر، ساختن برخی از انواع کلمه‌ی مرکب، و برای انجام دادن دیگر وظیفه‌های نحوی در جمله‌ها به کار می‌رود؛ پنج نوع است:

۱) کلمه‌های عطف و ربط. ۲) پیشینه‌ها و پسینه‌ها (یا به تعبیر نادرست و نارسای قدیمی: حروف اضافه یا کلمه‌های اضافه) ۳) ادات‌ها یا ادوات. ۴) کلمه‌های صوت یا اصوات ۵) نشانه ها.

انواع کلمه‌های دری را در جدول بدینگونه می‌توان نشان داد.



حالا می‌بینیم که از میان این دسته‌های کلمه‌ها، کدام یک در ساختمان جمله اهمیت بیشتر و نقش برجسته تری دارد و شناختن آن در درجه‌ی اولی لزوم است. مطالعه‌ی خود را از مهمترین جزو آغاز می‌کنیم و سپس اجزای دیگر را نظر به اهمیت هر یک مطالعه کرده می‌رویم.

۱. دسته بندی کلمه‌ها توسط جدول بدین روش، اساساً مستفاد از سخنرانی پوهندوی الهام، استاد پوهنځی ادبیات (M.A) در زبان شناسی، پوهنتون میشیگان، در موضوع «روش مطالعه و تحقیق دستور زبان»، ۱۳۴۴ ش، با برخی افزایش‌ها.

کلمه‌های مستقل

فعل (جزء اصلی گزاره)

در زبان دری یک جزء جمله هست که شناختن آن اهمیت زیاد دارد؛ و آن فعل است که گاهی خودش به تنهایی یک جمله است؛ یعنی هم مسند الیه و هم مسند، هم نهاد و هم گزاره را در شکل خودش می‌تواند در برداشته باشد [مانند فعلهای امر و نهی و فعلهایی چون آمد، می‌آید، رفت، گفت، نشست... هنگامی که به صورت جمله‌ی مستقل یا به صورت فقره‌ی جمله‌ی مرکب یا مختلط در بین کلام بیاید]. پس در شناختن و تحلیل اجزای جمله از فعل باید آغاز کرد؛ به عنوان جزئی از آن قسمت دوم و جزء مهم جمله، جزئی که بدون آن جمله تمام نیست و درست نیست؛ یعنی جمله نیست.[۱]

ریشه فعل

در زبانهای اندو- اروپایی (یا آریایی) برخلاف عربی و دیگر زبانهای سامی مجموعه‌یی از صوتهای صامت و مصوت (یا کانسوننت و واول) با یک کیفیت ترکیب ثابت وجود دارد که این مجموعه و

---

۱ . مقاله‌ی «روش تازه در تدریس قواعد فارسی» در کتاب «زبانشناسی و زبان فارسی» اثر داکتر خانلری، تهران ۱۳۴۳، ص ۴۲۹.

این جزء هیچگاه تغییر نمی‌کند[۱] و این همان ریشه فعل[۲] است که صیغه‌های فعل و بعضی از اسمها و صفتها و قیدها از آن ساخته می‌شود. در زبان دری دو گروه فعل وجود دارد:

یکی آن گروه از فعلها که از دو ریشه ساخته می‌شود. ما این دو ریشه را به نامهای «ریشه شماره ۱» و «ریشه‌ی شماره ۲» (ریشه فعل امر و ریشه‌ی فعل ماضی) یاد کرده ایم. چندی از ریشه‌های دوگانه اینها است:

الف):

آر	آورد
خواه	خواست
کن	کرد
نویس	نوشت
رو	رفت
شنو	شنید
گوی	گفت
جوی	جست

۱ . همان مقاله.

۲ . verbroot و به گفته‌ی داکتر خانلری «ماده‌ی فعل»
دو نوع ریشه در زبان موجود است: ریشه‌ی اسم (noun- stem و ریشه‌ی فعل؛ به حیث مثال، کلمه‌ی «گل» ریشه است- ریشه‌ی اسم- که از آن «گلگون»، «گلفام»، «گلی...» ساخته می‌شود. کلمه‌های «رو، رفت، شو، شنید... »ریشه‌های فعل است. «رفتن» از ریشه‌ی فعل «رفت» به وسیله‌ی پسوند اشتقاقی اسمی «ان» که مصدر «اسم فعل» با آن ساخته می‌شود ساخته شده است. اما در کلمه‌های (شنوندگان، رفتنم، رفتنی...) مثلاً در این جمله ها: «شنوندگان چک چک کردند. رفتنم نشد. او رفتنی است» یک ریشه و دو پسوند وجود دارد. «رفت» و «شنو» ریشه است نظر به «رفتن» و «شنونده» و «رفتن» و «شنونده» سابقه یا اصل stem است نظر به «رفتنم»، «رفتنی»، «شنونده گان». «فرق ریشه و اصل: «مقدمه‌یی بر دستور زبان»، الهام، چاپ گستتنر، ۱۳۴۴، ص ۲۱).

زن	زد
ده	داد
شکن	شکست
گرد	گشت
جه	جست

ب):

افروز	افروخت
دوز	دوخت
سوز	سوخت
ریز	ریخت
بیز	بیخت

تـاب (نگارشـی) تافـت، (نگـارش قـدیمی، محـاوره‌یـی محلـی: بدخشان، تخار)

یاب (نگارشی)	یافت
کار	کاشت
دار	داشت
ساز	ساخت
تاز	تاخت
باز	باخت
افراز	افراخت (افراشت)
فروش	فروخت
دوش	دوخت (محاوره یی)
شناس	شناخت

دیگر آن گروه از فعلها که از یـک ریـشه سـاخته مـی‌شـود، یعنـی ریشه‌ی شماره ۲ آنها از ریـشه‌ی شـماره ۱، بـه وسـیله‌ی چهـار پـسوند

تصریفی ریشه ساز /-د /، /-ت/، /-آد/ ، -ید/ ساخته می‌شود. چندی از این ریشه‌ها را اینجا می‌آوریم:

الف:

آور آورد (آور+د)

بر برد (تبدیل واول a به u)

خور خورد

مر مرد

کن کند

گشا (کشا) گشاد (کشاد)

ب:

باف بافت (باف + ت)

یاف (محاوره یی) یافت

شگاف (شکاف) شگافت (شکافت)

شکف(محاوره یی) شکفت (محاوره یی)

شگوف (نگارشی) شگفت (نگارشی- تبدیل واول uu به u)

ج:

افت افتاد (افت + آ د)

ایست ایستاد

فرست فرستاد

نه نهاد

د:

در درید (در + ید)

بر برید

افت افتید (محاوره یی)

دو دوید

غلت	غلتید
تاب	تابید
جه	جهید
خای	خایید
نال	نالید
دوش	دوشید
تپ	تپید
گرد	گردید
سای	سایید
چسپ	چسپید
پاش	پاشید[1]

۱ . خانم رستور گیوه طرح مختصر گرامر تاجیکی ترجمه‌ی انگلیسی صص ۵۴- ۵۵ در موضوع ریشه‌های افعال، بحث سودمند و جالبی دارد؛ بدینگونه: «در تاجیکی هر فعل دو ریشه دارد، ریشه‌ی ماضی و ریشه‌ی حال، مثلاً فعل «دادن» ریشه‌ی ماضی «داده» و ریشه‌ی حال «ده» و فعل «گرفتن» ریشه‌ی ماضی «گرفت» و ریشه‌ی حال «گیر» دارد. هر ریشه دو جنبه‌ی معنوی می‌دارد: ۱. حامل معنای اصلی فعل است. ۲. زمان را معین می‌کند.
ریشه‌های ماضی از صفت مفعولی قدیمی که به «-ته» ختم می‌شده به میان آمده است. بدین سبب آنها همیشه به صوت «ت» پس از کانسوننت‌های بیصدا یا «د» پس از واولها و کانسوننت‌های صدادار ختم می‌شود. با این مشخصه، آنها همیشه از ریشه‌های حال که به هر صوتی «واول یا کانسوننت» ختم شود، فرق کرده می‌شود. ریشه‌های حال نیز به اصوات «ت» یا «د» ختم می‌شود اما تعداد آنها اندک است: گرد، ریشه‌ی حال فعل گشتن؛ ایست، ریشه‌ی حال فعل ایستادن و چند تای دیگر. «داد» و «ده»، «گرفت» و «گیر»، «نمود» و «نما» ریشه ماضی فعل از روی مصدر «که در لغتنامه ذکر است» با حذف خاتمه مصدری «ان» شناخته شده می‌تواند. ریشه‌ی حال یکجا با مصدر در لغتنامه ذکر می‌شود «اگر فعل بی قاعده باشد».
همه‌ی افعال، نظر به ارتباط ریشه‌های ماضی و حال به سه گروه تقسیم شده می‌تواند. ۱. فعل‌هایی که ریشه‌های ماضی آنها با پسوند «- ید» یا «-د» از ریشه‌ی حال، اشتقاق می‌یابد. «رس» و «رسید»، «خوان» و «خواند». ۲. فعل‌هایی که ریشه‌های آنها تنها از روی صوت آخر فرق کرده می‌شود و این اختلاف در تناوب نسبتاً منظم اصوات آخر

در زبان دری، برخی از اسمها و صفتهای خود زبان وعده‌یی از مصدرهای ثلاثی مجرد (سه حرفی) عربی را نیز ریشه‌ی شماره ۱ قرار داده و با پسوند (-ید) از آنها ریشه‌ی شماره ۲ ساخته‌اند. مانند:

جنگ	جنگید	چرخ	چرخید
چرب	چربید	آغاز	آغازید
ناز	نازید	بوس	بوسید
رم	رمید	فهم	فهمید
رقص	رقصید	طلب	طلبید

صیغه‌ی فعل

در فعلهای زبان دری، یک یا دو جزء دیگر به شکل پیشوند و پسوند تصریفی هست که شخص (متکلم، مخاطب و غایب) مفرد و جمع (number)، استمرار (دوام کار یا حادثه) و اعتیاد (وقوع مکرر

ریشه‌ها مشاهده می‌شود: «ساز» و «ساخت»، «سوز» و «سوخت»، «کوب» و «کوفت»، «روب» و «روفت»، «نما» و «نمود»، «ربا» و «ربود». ۳. فعلهایی که از دو ریشه‌ی مختلف ساخته می‌شود: «بین» و «دید». در گرامرها، همه‌ی فعلهای نوع اول، عموماً با قاعده و فعلهای نوع دوم و سوم بی قاعده نامیده می‌شود.»

آقای داکتر خانلری در مقاله‌ی «روش تازه در تدریس قواعد فارسی» در کتاب «زبانشناسی و زبان فارسی»، ص ۴۳۲» گفته است: «در زبان فارسی هر فعلی دو ماده دارد و بس. یعنی به جای اینکه در انگلیسی سه ماده است در فارسی دو ماده است و صیغه‌هایی که از هر ماده مشتق می‌شود معین و تغییر ناپذیر است.

به این طریق این نکته را من برای خوشوقتی شما اعلام می‌کنم که در زبان فارسی فعل بیقاعده اصلاً وجود ندارد و هیچ ضرورتی نیست که ما اینجا دنبال فعل بیقاعده بگردیم به هوای آنکه در زبانهای دیگر فعل بیقاعده هست. تمام فعلهای فارسی قاعده دارد به شرط اینکه این دو ماده‌ی کلمه را بدانیم»

با فاصله‌ی زمانی معین) را نشان می‌دهد. این جزء را مشخصه (یا به گفته‌ی داکتر خانلری: شناسه) می‌توان نامید که در زبان انگلیسی به نام inflection یا inflexion یاد می‌شود.

ریشه‌ی فعل مشخصه یا شناسه (یعنی با پیشوند و پسوند تصریفی یا تنها پسوند تصریفی) صیغه‌ی فعل یا (ریخت فعل) را می‌سازد؛ مانند: رفت + ام، رفت +یم، می+ رو+یم ... [۱]

باید در اینجا به تکرار یاد آوری کرد که برخلاف تصور عمومی، فعلهای دری از مصدر ساخته نمی‌شود، این وهم است و گمان است و کاملاً بی اساس و غلط، برعکس، مصدرهای دری خود از ریشه‌ی شماره ۲ (ریشه‌ی فعل ماضی) با پسوند اشتقاقی اسمی (-ان) ساخته می‌شود. یعنی مصدر از جمله‌ی اسم‌هایی است که از ریشه‌ی فعل، اشتقاق می‌یابد.[۱][۱۲]

---

۱ . یکی از خصوصیتهای صرفی و نحوی «ساخت کلمه و ساختمان جمله» زبان دری، این است که ریشه‌ی شماره ۲، «ریشه‌ی فعل ماضی» بدون مشخصه و شناسه برای شخص سوم «مفرد غایب» به کار برده می‌شود؛ مانند: او گفت، حمید رفت، آن زن آمد... از همین سبب است که این ریشه‌ها هنگامی که نظر به قرینه به تنهایی در سخن به کار برود به شکل جمله‌ی مستقل یا به تنهایی یک فقره می‌باشد؛ مثلاً: در حالی که هدف یک جفت نگاه تلخ قرار داشت بر آمد و رفت. جمله‌ی اخیر چهره‌ی رشید را هم به یاد مادر آیدن آورد. پرسید: دیگر رشید به خانه‌ی ما خواهد آمد؟ «حبیب».

خصوصیت دیگر این است که پسوند تصریفی دری نشان دهنده‌ی شخص اول و دوم و سوم و مفرد و جمع است، لذا عموماً ضمیر یا اسم که به حیث فاعل در نهاد «مسند الیه» جمله جای دارد، حذف می‌شود. بنابراین در نگارش دری و مخصوصاً در ترجمه از زبان انگلیسی«که در آن زبان به سبب نبودن پسوند تصریفی در آخر ریشه‌ی فعل، باید حتماً اسم یا ضمیر همراه ریشه‌ی فعل بیاید» جداً متوجه این نکته باید بود و ضمیرها را در جمله‌ها و فقره‌ها نباید قطار کرد.

ونیز مانند ریشه‌ی فعل ماضی، صیغه‌های فعل مانند رفتم، رفتیم، می‌رفتند، می‌روند، در بین کلام به حیث جمله‌ی مستقل یا فقره به کار می‌رود.

۱ . اصطلاحهای (مصدر، حاصل مصدر یا اسم مصدر، مصدر جعلی یا صناعی) و علی الخصوص (مصدر مرخم) کاملاً غلط به کار رفته است. مصدر، اسم و نام کار یا عمل و

«مصدر آخرین صیغه‌یی [صیغه نیست، اسم مشتق] است که در زبانهای دنیا به وجود آمده است و بدین جهت است که در میان هفتاد

حادثه است (noun of action)؛ حاصل مصدر یا اسم مصدر (دانش، روش، بینش...) اسم معنایی است که از ریشه‌ی شماره۱ (ریشه‌ی فعل امر) اشتقاق می‌یابد؛ یای مصدری، پسوندی است که از اسم و صفت ساده یا مشتق یا مرکب، اسم معنی می‌سازد؛ به کاربردن اصطلاح مصدر جعلی یا صناعی که از زبان عرب تقلید شده، هم در خود زبان تازی و هم در زبان دری، بی مسمی و بنابراین بی معنی است. زیرا همه اسم‌های (-یت) دار عربی، در خود آن زبان و نیز در زبان دری همه اسم معنی است و خود مشتق است و به هیچ وجه مصدر نیست؛ اما در این میان، مصدر مرخم (مصدر دم بریده) واقعاً اصطلاح دم بریده‌یی است.

همه‌ی دستور نویسان معاصر که یا تحت تأثیر تقلید (بیشتر از عربی و گاهی هم از زبانهای اروپایی) یا عنعنه قرار داشته‌اند، به پیروی از زبانهای عربی، انگلیسی، فرانسوی... . یا پیشینیان و معاصران به حیث مثال کلمه‌های «زدن، رفتن، خوردن، نوشتن...» را مصدر «محل صدور و ساخته شدن کلمه های» دانسته‌اند و نیز سزای ترخیم را بر صفت فاعلی و مفعولی مرکب بیچاره و بی گناه «جهان آفرین+ نده، خواب آلود+ ه» عملی کرده‌اند و گذشته از این اکثر آنان گفته‌اند که:۱) همه‌ی افعال از مصدر ساخته می‌شود. ۲)علامت مصدر «دن» و «تن» است. ۳)هرگاه «ن» از آخر مصدر حذف شود، مصدر مرخم به جا می‌ماند. این مطلب، قصه‌ی خر ملا نصرالدین را به یاد می‌آورد، چون هر دو به هم خیلی مشابهت دارد: «وقتی در سراشیبی پر گل و لای، ملا برای آنکه خر باردارش نلخشد از دم آن گرفته بود، قضا را دم خر مرخم شد «کنده شد» پس از آن ملا خواست آن خر بیچاره‌ی بیگناه به ناحق دم بریده را بفروشد. به هنگام فروش دم کنده شده را در کیسه‌ی خود گذاشته بود. خریداران می‌آمدند و می‌رفتند و خرک بی دم را نمی‌خریدند. می‌گفتند: خوب خر است اما افسوس که... » ملا که متوجه این امر می‌بود عاجزانه می‌گفت: اگر خر را می‌خرید، دم آن در کیسه‌ی من است». باید افزود هر چند که دم در کیسه‌ی مرخم ساز آن هم باشد، دیگر کسی «مصدر مرخم» را نمی‌خرد و نمی‌پذیرد. این البته شوخی بود. اکنون به موضوع باز می‌گردیم.

۱. در زبان دری هیچ فعلی و هیچ اسمی از مصدر ساخته نمی‌شود. برعکس مصدر که اسم مشتق است از ریشه‌ی شماره ۲ فعل ساخته می‌شود. ۲. علامت مصدر «دن» و «تن» نیست بلکه پسوند «-ان =an » است. ۳. هرگاه پسوند اشتقاقی اسمی «-ان» در آخر ریشه‌ی شماره۲ آورده شود اسم فعل مصدر ساخته می‌شود. بهتر و درست‌تر آن است که به عوض اصطلاح «مصدر» اصطلاح اسم فعل را به کار ببریم. نیز رجوع شود به «مقدمه‌یی بر دستور زبان»، الهام ص ۶ و پاورقی صص ۶- ۸.

هشتاد زبان مختلف هند و اروپایی غالباً صیغه‌ی مصدرشان [مصدر شان] با هم شبیه نیست و حال آنکه صیغه‌های دیگر فعل، غالباً بسیار شباهت دارد؛ زیرا که از ابتدا صورت واحد داشته‌اند، اما صیغه‌ی مصدر [مصدر] خیلی بعد به وجود آمده. بنابراین صیغه‌های فعل از مصدر مشتق نشده است، از ماده‌ی کلمه [یا ریشه‌ی فعل] مشتق شده است.[۲]

به حیث مثال، روش ساخته شدن فعلها و کلمه‌های اسمی را از دو ریشه‌ی (شنو) و (شنید) چنین مشاهده می‌کنیم:

شنو ۱

فعلها اسمها

شنونده شنوا شنوی۵ شنوان* شنوش

بشنو مشنو شنوم۳ بشنوم میشنوم همشنوم۴

بشنوید مشنوید شنوی بشنوی میشنوی همشنوی

شنود بشنود میشنود همیشنود

شنویم بشنویم میشنویم همشنویم

---

۲ . مقاله‌ی روش تازه...» در همان کتاب، ص ۴۳۳

۲) برخی از ریشه‌های شماره۱ به حیث اسم و صفت به کار می‌رود. ساز (ساز عشرت، ساز سفر)، فروش (فروش آرد)، سوز (سوز آه، سوز سرما)، چسپ (صفت، پیراهن چسپ)، رس (رس عساکر تمام شد)...

(۳). این صیغه‌ها در ادبیات قدیم، بیشتر در شعر در وجه التزامی«حال التزامی» و وجه اخباری «حال اخباری» استعمال می‌شد؛ امروز هم گاهی در شعر و نثر به کار می‌رود.

۴. این صیغه‌ها نیز در ادبیات قدیم و بیشتر در شعر به صورت فعل حال استمراری به کار می‌رفت، امروز هم گاهگاه در شعر و نثر استعمال می‌شود.

۵. این کلمه و کلمه‌های مانند آن از دیگر ریشه‌ها، به تنهایی قابل استعمال نیست، باید با کلمه‌ی دیگر عموماً اسم بیاید تامجموعاً اسم معنی بسازد، مانند" گپ شنوی، خود ریشه‌ی شماره ۱ نیز با کلمه‌های دیگری« اسم، خمیر، ریشه‌ی شماره ۲» ترکیب شده، اسم یا صفت می‌سازد که شرح آن بعداً می‌آید.

. این کلمه‌ها از این ریشه رایج و مستعمل نیست. در زبان شناسی در پهلوی کلمه‌هایی که امکان ساخت آنها، نظر به قواعد ساخت کلمه (word formation) موجود باشد؛ ولی استعمال آنها رایج نباشد، علامت ستاره «» گذاشته می‌شود.

شنوید بشنوید میشنوید همیشنوید
شنوند بشنوند می‌شنوند همیشنوند
شنید

فعلها اسمها

شنیدن شنیدنی شنیده۲ شنیده‌گی شنیدار*

خواهم باید شنید۳ توانم شنید می‌توانم شنید شنیده میتوانم شنیده شنیده بودم
شنید توان شنید • • • شنیده ام شنیده باشم
• میتوان شنید • شنیده توانستم • •
شنیدم میشنیدم همشنیدم • شنیده میتوانستم

یاد آوری: با افزایش پسوند ا- آن/ به ریشه‌ی شماره ۱ عده‌یی از فعلهای لازم و چندی از فعلهای متعددی، ریشه‌ی دیگر فعل امر برای ساختن صیغه‌های فعل حال، امر و نهی متعدی و اسمها به میان می‌آید. مانند:

ریز	ریزان	سوز	سوزان
شکن	شکنان	رس	رسان
کش	کشان	خور	خوران
دو	دوان	غلت	غلتان

رس
رسان (رس + آن)

فعلها اسمها

برسان مرسان رسانم میرسانم همیرسانم رساننده
برسانید مرسانید • • •
(با نرسان، نرسانید) برسانیم

و با افزایش پسوند / -د/ یا / -ید/ به این ریشه‌های شماره ۱ ریشه‌های شماره ۲ برای ساختن صیغه‌های فعل ماضی و حال و مستقبل متعدی و اسمها به وجود می‌آید. مانند:

ریز- ریزان ریزاند سوز- سوزان‌سوزاند (سوزانید)
کش- کشان کشاند (کشانید) دو- دوان دواند

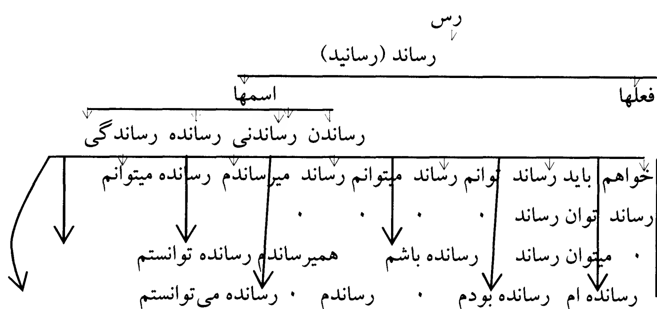
غلت- غلتان غلتاند خور- خوران خوراند (خورانید)

پسوند / -آند/ با چند ریشه‌ی شماره ۲ می‌آید:

سوخت سوختاند

ریخت ریختاند

شکست شکستاند



در دوره‌های قدیم علاوه بر این قاعده، قاعده‌ی دیگری هم برای ساختن فعل ماضی متعدی از فعل ماضی لازم معمول بود. در فعل ماضی یک هجایی همان یک واول (a) و در فعلهای چند هجایی، آخرین واول (a) کلمه را به واول (آ) بدل می‌کردند. مثلاً برگشت- برگاشت (برگشتاند) نشست- نشاست (نشاند) گذشت- گذاشت(تیر کرد، سپری کرد) این قاعده و این افعال هر دو امروز متروک شده است.

باید گفت فعلها و اسمهایی که از دو یا یک ریشه ساخته می‌شود همه قیاسی است[1]؛ یعنی نظر به قیاس و از روی قاعده ساخته می‌شود. آقای داکتر خانلری آنجا که گفته است «در زبان فارسی، فعل بیقاعده

---

۱ . به استثنای فعلهایی که هر یک از ریشه‌ی مختلفی ساخته می‌شود؛ مانند ریشه‌های (شنید، شنفت، شنود، شنوید) خوابید، خفت، غنود، خسپید. البته این ریشه‌های گوناگون یک فعل، از لهجه‌های مختلف گرفته شده و این تنوع را پدید آورده است.

اصلاً وجود ندارد». همین نکته (صیغه‌های فعل و اسمهای مشتق) را در نظر داشته است؛ ولی از نگاه ریشه، فعلهای دو ریشه‌یی بیقاعده و فعلهای یک ریشه‌یی با قاعده است، همان سان که خانم رستورگویوه بدین نکته اشاره کرده؛ زیرا با قاعدگی یا بی قاعدگی فعلها، از نگاه ریشه‌های فعل است نه از نگاه صیغه‌های فعل. اسمها و صفتهای سماعی مشتق از ریشه، صرف آنهایی است که رایج و متداول است و اسمهایی که طبق قاعده ساخته شده می‌تواند، اما در گفتار یا نگارش به کار نرفته است به نام شکلهای نا مستعمل یاد می‌شود و ما آنها را نمی‌توانیم استعمال کنیم؛ مثلاً از ریشه‌های (رو) و (رفت) کلمه‌های (روش، روان، رفتار) را می‌توان به کار برد، زیرا معمول و رایج است؛ لیکن کلمه‌های (شنوش، شنوان، شنیدار) از ریشه‌های (شنو) و (شنید) قابل استعمال نیست چون که متداول و معمول نیست.[۱۳]

انواع فعل از نگاه زمان

فعل کلمه‌یی است که بر واقع شدن حادثه‌یی یا انجام دادن و انجام گرفتن کاری در زمانی معین، دلالت می‌کند؛ یعنی فعل با یکی از زمانهای گذشته، اکنون و آینده، بستگی دارد؛ و فرق فعل با قیدها و کلمه‌های اسمی، در همین نکته است. فعل از نگاه زمان وقوع، سه نوع است: ماضی، حال، مستقبل.

۱. فعل ماضی

فعلی است که در زمان گذشته واقع شده باشد و پنج قسم است:

الف) فعل ماضی عادی (یا مطلق)، مانند: گفتم، نوشتم، خواندم، فرستادم...

ب) فعـل ماضـی اسـتمراری: میگفـتم، مینوشـتم، میخوانـدم، میفرستادم...

(شکل قدیمی ماضی استمراری، امروز بار دیگر رواج یافتـه اسـت. همیگفتم همینوشتم...)

دو شکل جدید محاوره‌یـی ماضـی اسـتمراری در نگـارش نیـز راه خود را باز کرده است: در هر دو شکل، فعـل اصـلی بـه صـورت اسـم مفعول[۱] (گفته، نوشته) می‌آید و جزء دیگر در شـکل اول، صـیغه‌هـای فعل ماضی استمراری (می رفت، می‌رفتند) به حیث فعل معـاون اسـت: گفته می‌رفت، نوشته می‌رفت، «ذهنیتها را مغشوش کرده می‌رفتند». در شکل دوم، صیغه‌های فعل (بود) به حیث فعل معاون همـراه بـا کلمـه‌ی راهی (در گفتگو: رایی) به کار می‌رود: گفته راهی بود، نوشـته راهـی بود.

ج) فعل ماضی قریب (یا نقلی): گفته ام، نوشته ای، خوانـده اسـت. این فعل ماضی در نوشته‌های معاصر به یک شکل استمراری نیز به کار رفته است که البته نمونه‌های آن کم است؛ مانند: «از روزگـاران بـسیار قدیم تا کنون، تفحـصات و تحقیقـات در بـاب زبـان ادامـه مـی‌داشـته است.» (الهام)

د) فعل ماضی بعید: گفته بودم، نوشته بودی، رسیده بود.

یک شکل جدید ماضی بعید که شاید آن را استمراری بتوان نامید، جسته جسته در نوشته‌های معاصر دیده می‌شود (جزء اول، فعـل اصـلی به صورت اسم مفعول و جزء دوم به صورت ماضی قریـب- رسـیده + بوده است):«از آنچه گفتم ثابت مـی‌شـود کـه زبـان شناسـی در آریانـا

---

۱ . این نام را برای «ریشه‌ی شماره ۲ فعل + ه: پسوند اشتقاقی» به مفهـوم اصـطلاحی معادل Past participle انگلیسی به کار برده ایم. این شکل در بیشتر دسـتورهـا بـه نام «صفت مفعولی» هم یاد شده است.

سابقه‌ی طولانی داشته و در عصر پانینی به مرحله‌ی تکامل رسیده بوده است». (الهام)

هـ) فعل ماضی التزامی (یا احتمالی): گفته باشم، نوشته باشی، دیده باشد.

یاد آوری: اگر در دو فقره‌ی جمله‌ی مرکب که فاعل در آنها یکی باشد و یا کلمه‌ی عطف (و) به هم توازن یافته باشد، دو بار عین صیغه‌ی فعلهای ماضی قریب، بعید و التزامی بیاید، جزء دوم یکی از آنها نظر به قرینه‌ی فعل دوم، از فعل اول (یا اگر چندین فعل باشد از همه‌ی آنها به غیر از آخرین فعل) حذف می‌شود و چنین دو فعل یا چندین فعل را فعلهای معطوف می‌نامند؛ مانند: منصور بارها به بند قرغه رفته و از زیبایی طبیعت و زیبایی آفریده‌ی دست و دماغ بشر حظ برده است.- (رفته است، حظ برده است).

در شعر و نثر قدیم، جزء دوم از فعل دوم نظر به قرینه‌ی لفظی فعل اول هم حذف می‌شد. در نثر معاصر نیز نمونه‌های آن یافته می‌شود: همه شب نخوابیده بود و دلدار نازنینش را در آغوش گرفته.- (نخوابیده بود، گرفته بود).

«کسی که کتابی در نجوم بنویسد، اگرچه اصول این علم را درست بیان کرده و نکته‌های تازه‌یی در آن به میان آورده باشد نویسنده، نیست، منجم است».(خانلری، نویسندگی) (کرده باشد، آورده باشد).

باید به خاطر داشت که این فعلها (کرده، گرفته، رفته) و مانند آنها در جمله‌های دیگر، فعل وصفی نیست.

۲. فعل حال

فعلی است که بر کردن یا شدن کاری یا وقوع حادثه‌یی در زمان اکنون دلالت کند و چهار نوع است:

الف) فعل حال عادی (یا مطلق): می گویم، می‌نازی، می آید[۱].

ب) فعل حال استمراری و اعتیادی: قدم می‌زنم، شمع می‌سوزد، باران می‌بارد. شکل قدیم حال استمراری، امروز دو باره متداول شده است. همینویسم، همیخندد. ساختمان فعل حال استمراری در محاوره‌ی کابل به چند شکل زیر است:

نخست: گفته میره (گفته می‌رود)؛

دوم: گفته رایبس (گفته راهی است)؛

سوم: گفته شیشته (گفته نشسته است)؛

و در محاوره‌ی بدخشان و تخارستان این دو شکل را دارد:

نخست: گفتیستم (گفته ایستم) [برای مفرد و جمع هر سه شخص]؛

دوم: گفتیستاده (گفته ایستاده است) [برای مفرد و جمع شخص سوم].

از جمله‌ی شکلهای حال استمراری محاوره کابل، شکل نخست بیشتر و شکل دوم کمتر در نگارش به کار می‌رود (مانند: کار هارا راکد ساخته می‌روند). در هر دو شکل، مانند ماضی استمراری جدید فعل اصلی به صورت اسم مفعول (گفته، خورده) می آید و جزء دیگر در شکل اول، صیغه‌های فعل حال (می رود، می‌روی) به حیث فعل معین است و در شکل دوم، صیغه‌های فعل معین (است) به صورت کامل آن (استم، استیم، استی، استید، است، استند) یکجا با کلمه‌ی (راهی) استعمال می‌شود. شکل سوم و شکلهای محاوره‌یی شمال شرقی، تا آنجا که من اطلاع دارم، در نوشته‌ی دری به کار نرفته است.

یاد آوری: یکی دیگر از مشخصات صرفی و جنبه‌ی معنوی فعل حال دری این است که وقتی پیشوند تصریفی (می-) در آغاز ریشه‌ی

---

۱ . فعل حال عادی در نگارش، مانند شعر و نثر قدیم، بدون پیشوند هم استعمال می‌شود.

شماره ۱ بیاید، آن صیغه‌ی فعل، هم فعل حال عادی است (مانند: آنگاه می‌آیی که به کار ما نمی‌آیی)، هم فعل حال استمراری و اعتیادی (مانند: ژاله می‌بارد، هر روز عصر ساعتی گردش می‌کنم.)[۱] و هم در گفتار و نگارش، فعل مستقبل است (مانند: فردانامه را می‌فرستم. هفته‌ی آینده به بلخ می‌رود.) خانم رستوره گویوه این فعل را فعل حال مستقبل نامیده است.

ج) فعل حال التزامی (یا احتمالی): بگویم، بیایی، بنویسد. این فعل توام با پیشوند و با حذف آن، به هر دو شکل در شعر و نثر معاصر دری به کار رفته است. (رجوع شود به وجوه فعل).

د) فعل امر و فعل نهی: فعل امر آن است که به کردن کاری فرمان دهد یا اجرای کاری را به صورت خواهش و استدعا بیان کند. فعل امر و نهی دو صیغه دارد: مفرد و جمع شخص دوم (مخاطب)؛ مانند: برو، بروید، بفرمایید[۲] رحم کن، رحم کنید.[۳]

---

۱ . آشکار است که فعل استمراری دوام کار و حادثه‌یی وفعل اعتیادی پیاپی و در اوقات معین واقع شدن کاری و حادثه‌یی را بیان می‌کند.

۲ . چون در خواهش «زبان متعارف» به کار می‌رود آشکار است که در گفتار و نگارش صیغه مفرد استعمال نمی‌شود. در شعر بنابر اقتضای وزن، قافیه یا اقتضاهای دیگری ممکن است آورده شود:

رواق منظر چشم من آشیانه‌ی تست کرم نما و فرود آ که خانه خانه‌ی تست

۳ . فعل امر در نگارش، بدون پیشوند خیلی کم به کار می‌رود. یکی از موارد استعمال آن فعل امر مرکب است: دورشو، چپ شوید، باز گوی، خاموش باش (فعل «امر باش» به تنهایی هم بدون پیشوند ذکر می‌شود) گوش کن، توجه نمایید. در شعر و نثر قدیمی دری صیغه مفرد فعل امر با پیشوند (می-) و حذف (ب-) بسیار به کار رفته است: «تو اینجا با سپاه می‌گرد- داستان سمک عیار» قرن ۶ هـ

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

در محاوره یکنوع امر استمراری نیز به کار می‌رود که فعل اصلی به صورت اسم مفعول و فعل معاون به صورت امر می‌آید. آورده برو معطل من نباش، خورده برو پشت گپ نگرد.

فعل نهی، فعلی است که از کردن کاری منع کند یا نکردن کاری را به صورت خواهش و استدعا اظهار دارد مانند: میا، میایید، ظلم مکن، ناراستی مکنید، خداوندا! دلداده گان را از هم جدا مکن[۴] [در محاوره به جای پیشوند نهی «مه-» پیشوند نهی «نه-» به کار می‌رود].

۳. فعل مستقبل:

فعلی است که بر وقوع حادثه‌یی یا کردن و شدن کاری در زمان آینده، دلالت کند. ساخت این فعل چنان است که ریشه‌ی شماره ۱ (خواه) با پسوندهای تصریفی ششگانه به حیث فعل معاون، با ریشه‌ی شماره ۲ فعل اصلی یکجا می‌آید؛ یعنی فعل مستقبل، متشکل از دو ریشه یا کلمه مستقل و یک پسوند تصریفی یاکلمه‌ی نا مستقل است؛ مانند خواهم گفت، خواهی نوشت، خواهد آموخت.

خانم رستورگویوه این فعل را به نام مستقبل ادبی یاد کرده است. باید گفت فعل مستقبل در نگارش عادی (و ادبی) و در گفتار دری به کار می‌رود. ساخت آن در گفتگو به روش دیگری است. فعل اصلی تصریف می‌شود و فعل معین (خواهد) ثابت میماند: خات گفتم (یا خا گفتم) = خواهد گفتم. نوشته خات کدی (نوشته خواهد کردی)، خات آمد (خواهد آمد).

فعل مستقبل در محاوره، یا برای بیان شک و احتمال، یا برای تأکید به کار می‌رود. شکل دیگری از فعل مستقبل، به صورت معلوم و مجهول، در گفتار و نگارش دری به کار برده می‌شود که شاید آن را

---

۴ . صیغه‌ی جمع فعل امر دعایی با امر خواهش فرق ندارد. یعنی امر دعایی صیغه‌ی جمع ندارد؛ همچنانکه امر خواهش صیغه‌ی مفرد ندارد. (باید افزود که فعل امر در موارد امر، خواهش و دعا از نظر ساختمان و جای استعمال هیچ فرق ندارد؛ فرق آنها از رهگذر مفهومهای ثقافی (کلتوری) است و ما جای جای از اینگونه مفهوم‌ها سخن می‌گوییم.

مستقبل غیر یقینی (شکی یا احتمالی) بتوان نامید: او حالا رسیده خواهد بود. آنها قهر کرده خواهند بود. «روحیه[ی] دموکراسی بر قانون معارف تأثیر کرده خواهد بود.» (روزنامه[ی] ملی انیس، سال ۱۳۴۵) البته موارد استعمال این شکل مستقبل، کم است.

فعلهای همراه با (باید، توان، توانست)

کلمه‌ی «باید» معنای تأکیدی دارد و کلمه‌های «توان، توانست» اگر تصریف نشود معنای احتمال را داره و اگر تصریف شود به حیث فعل معاون است و باز هم بیان احتمال را در بر می‌دارد.

این کلمه‌ها از بقایای فعلهای معاون قدیمی است[۱] که گاهی شکل و جنبه‌ی خاصی به ساختمان و معنای فعل می‌دهد. فعلهای همراه با این کلمه‌ها، در دری معاصر به سه شکل به کار می‌رود:

۱. تصریف (توان، توانست) به حیث فعل معاون که این خود دو شکل دارد.

الف) شکل قدیمی (نگارشی) توانم گفت، می‌توانم نوشت، می‌تواند رسید.[۲]

ب) شکل جدید (گفتاری و نگارشی): رفته می‌توانم، گفته نمی‌توانی، خوانده نمی‌تواند، نوشته نتوانستم، نوشیده توانستی، گرفته توانست. (ماضی و حال)؛ آمده خواهم توانست، (آمده خات تانستم-

---

۱ . فعلهای معاون قدیمی اینهاست: باید- بایست، شاید- شایست، توان- توانست، یارد- یارست، داند- دانست.

۲ . از این شکل، فعل حال بیشتر وفعل ماضی (توانستم گفت، می‌توانست خورد) کمتر به کار می‌رود.

یک شکل فعل حال از این گروه، بدون پیشوند (می-) کاملاً مشابه به فعل مستقبل است: توانم سرود- خواهم سرود.

گفتاری) خریده نخواهد توانست، (خریده نخات تانست- گفتاری). (مستقبل).

۲. تصریف فعل معاون و فعل اصلی: در این شکل فعل معاون در وجه اخباری (ماضی و حال) و فعل اصلی در وجه التزامی (حال)، تصریف می‌شود و در گفتار و نگارش به کار می‌رود: توانستم بروم، می‌توانستم بگویم، توانست بنوشد، می‌توانست بر قصد.

می توانم بنویسم، می‌توانی بخندی، می‌تواند بیارد[۳] «و این دو اصطلاح نمی‌تواند نقاط اتکای تبلیغی ما قرار بگیرد». (روزنامه[ی] انیس، ۲۲ جدی ۱۳۴۵).

۳. استعمال (باید) با فعل دو شکل دارد:

الف) شکلی که فاعل و زمان در آن معلوم است. فعل اصلی به شکل حال التزامی با پیشوند (ب- یا بدون آن) تصریف می‌شود. باید کوشش کنم، باید سعی نمایی، «باید به خاطر بداریم...، باید به اصلاح و تنظیم آن بکوشد.» (الهام)

ممکن فعل ماضی التزامی نیز استعمال شود. باید به خاطر داشته باشیم.[۱]

---

۳ . این شکل را چنین هم می‌توان شرح کرد که متشکل از دو فعل و مربوط به دو فقره‌ی جمله‌ی مختلط است. مخصوصاً که در گفتگو، صیغه‌های ساخته شده از (توان، توانست) به صورت فعل اصلی و مستقل هم به کار می‌رود: این کار را می‌توانم، آن کار را نمی‌توانم. آن کار را توانستم. و نیز وقتی که میان این دو فعل، کلمه‌ی ربط «که» می‌آید: اکنون می‌توانی که بروی.

یا: حلقه بر در نتوانم زدن از بیم رقیبان   این توانم که بیایم سرکویت به گدایی

(سعدی)

۱ . گاهی عده‌یی از نویسندگان معاصر (باید و نباید و می‌باید) را بافعل ماضی و برعکس (بایست، بایستی، می‌بایست، نبایستی) را با فعل حال التزامی به کار می‌برند. بهتر است که (باید و....) با فعل حال التزامی و (بایست...) با فعل ماضی به کار برده

ب) استعمال (باید، توان، می‌توان) با ریشه‌ی شماره ۲ فعل شکل خاصی را می‌سازد که فاعل و زمان در آن آشکار نیست؛ باید گفت، نباید رفت، توان شنید، نتوان گذشت، می‌توان پرسید، نمی‌توان دانست. «به این عقل و همت بباید گریست.- عبدالقادر، داستان تصویر عبرت»[۲] «...راجع به زمان حیاتش [حیات پانینی] نیز به اتفاق نظر نمی‌توان رسید.- (الهام) «باید به غم خود بود... – حبیب»؛ «از خلال امواج توانا و نیرومند تو [دریای کابل] پیام مهر و زیبایی توان شنید. – حبیبی»[۳] در شعر و نثر قدیم، پس از این کلمه‌ها اسم فعل (مصدر) هم آورده می‌شد؛ مانند: توان گفتن، باید رفتن، روزی چه مایه طعام باید خوردن؟ بزرگان رابه بدی یاد نباید کردن... .

دستور نویسان در جمله‌ی وجوه فعل، وجهی را هم به نام «وجه مصدری» ذکر کرده‌اند. اگر چه در تشخیص وجه مصدری میان آنان اختلاف است، ولی می‌توان دانست که مراد یک عده از آنان از وجه مصدری همین نمونه‌هایی است که در بالا ذکر شد.

وجه مصدری فعل به شکلی که دردستورها مطرح شده مورد تأمل است؛ زیرا آنسان که دیدیم، استعمال (باید، توان، توانست) با ریشه‌ی شماره ۲ فعل (مانند فعلی وصفی) شکل خاصی است و می‌توان گفت که آوردن اسم فعل به جای ریشه‌ی فعل ماضی، یک صورت قدیمی این شکل خاص است که در ادبیات قدیم به کار می‌رفت و امروز رو

شود: باید برود، نبایست غفلت می‌کرد. شکل نخست فعلی است مربوط به زمان اکنون و آینده (مشترک بین حال و مستقبل) و شکل دوم فعلی است متعلق به زمان گذشته.

۲ . بعضی از نویسندگان معاصر، پیشوند تأکیدی (ب-) را که در ادبیات قدیمی با انواع فعل ماضی و حال و اسم فعل (مصدر) استعمال می‌شد به کار می‌برند؛ مانند: برفت، بیامد، بگفت، بشنید، بفروخت، بنهاد (به جز« بباید»، عموماً با فعل ماضی مطلق).

۳ . توان در بلاغت به محبان رسید   نه در کنه بیچون سبحان رسید
مرا به ساده دلی‌های من توان بخشید   خطا نموده ام و چشم آفرین دارم

به متروک شدن است. این طرز استعمال را در مورد فعل مستقبل نیز در شعر و نثر قدیم، مشاهده می‌توان کرد:

«خدای عزوجل، ملک زمین، به تو خواهد دادن- بلعمی، تاریخ»

بلی، هر چه خواهد رسیدن به مردم
بدان دل دهد هر زمانی گوایی
(فرخی سیستانی)

چو خانه بماند و برفتند ایشان نخواهی تو ماندن همی جاودانه
(ناصر خسرو بلخی)

خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن؟
تا ببینیم سرانجام چه خواهد بودن
(حافظ)

بعضی‌ها که در تشریح وجه مصدری به دشواری رو به رو شده‌اند، صاف و ساده گفته‌اند که در چنین موارد، (باید، توان، می‌توان...) فعل اصلی است! و اما در جمله یی مانند «روزی چه مایه طعام باید خوردن (یا توان خوردن)؟» با یک نظر سطحی آشکار می‌شود که مطلب «خوردن» است نه «باید» یا «توان».

چنین کسان اگر شکلهای ذیل را صورت مصدری می گفتند، باز یک راهی بود:

باد بهاری وزیدن گرفت میوه‌ها از هر سو رسیدن گرفت

«آیدن... آرام و خاموش بالای فرش سبزه... قدمهایش را گذاشتن گرفت. حبیب»، «نامت شنوم دلم تپیدن گیرد.- ترانه‌ی محلی.[1]»

۱ . در این شکل‌ها (Form)، مشخصه‌ی تصریف هست، فعلهای (گیر، گرفت) به حیث فعل معاون تصریف می‌شود؛ بنابراین فاعل معین است و زمان نیز آشکار: وزیدن گرفت، فعل ماضی، شخص سوم، مفرد و وزیدن گیرد(= وزیدن می‌گیرد) فعل حال شخص سوم مفرد است.

پس اگر موضوع بحث، دستور تاریخی یا دستور تشریحی زبان نگارشی قدیم دری باشد، می‌توان گفت که وجه مصدری در سه مورد به کار می‌رفته:

۱. اسم فعل + (باید، توان، توانست).

۲. وجه مصدری به حیث جز و فعل مستقبل، یعنی: فعل معاون+ اسم فعل.

۳. اسم فعل+ فعل معاون «می گیرد» یا «گرفت».

از این میان، مورد سوم یعنی استعمال (اسم+ فعل معاون «می گیرد» یا «گرفت») تا کنون ادامه یافته است و امروز زیاد به کار می‌رود؛ لذا در نثر معاصر و در دستور زبان نگارشی معاصر دری، جزو اول همین شکل، وجه مصدری فعل است، زیرا اسم فعل در چنین اشکال حامل معنای اصلی فعل است.

شکل (اسم فعل+ باید...) فاقد قسمت نخست جمله است و هم به حیث جمله‌ی مستقل، هم به حیث فقره‌ی متوازن یا تابع در جمله‌ی مرکب یا مختلط (مانند فقره‌های عمده‌ی فاقد نهاد، چون: یقین است، آشکار است، خوب است، توقع می‌رود...) می آید:

روزی چه مایه طعام باید خورد؟ =... / آشکار است.

یک کس / روزی چه مایه طعام باید خورد؟ = این / آشکار است.

داکتر احمدعلی رجایی، استاد دانشگاه مشهد در بخش افعال معین، در کتاب «یادداشتی در باره لهجه‌ی بخارایی» مشهد، ۴۳- ۱۳۴۲، ص ۱۲۰ می‌گوید: «در لهجه‌ی بخارایی، مشتقات مصدر گرفتن (مشتقات ریشه‌های گیر، گرفت) به منظور نشان دادن شروع امری، بیشتر در ماضی مطلق و مضارع التزامی (حال التزامی) و امر، به کار می‌رود؛ و در مضارع اخباری برای بیان نقشه‌یی که باید در آینده شروع و بر طبق آن عمل شود یا پیشبینی وقایع با ذکر داستانی به صورت زمان حال، بسیار کم استعمال می‌شود».

شکلهای نامستعمل در چنین جمله‌ها (در نگارش) اما در این شعر پژواک به کار رفته است: آری، دیار عشق و جمال است بادغیس هشیار کس برون نتوان شد از این دیار.

... / دشنام نباید داد هیچکس * / دشنام نباید داد.
... / از دوست نتوان گذشت. کسی */ از دوست نتوان گذشت.

چنانکه نمونه‌های آنها را در همین مبحث به کثرت مشاهده می‌توان کرد، در این اشکال، فاعل یا نهاد جمله و زمان وقوع فعل، از فحوای سخن درک و استنباط می‌شود.

انواع فعل از راهگذر معنی و ساختمان

آقای داکتر خانلری فعل را از نظر لفظ به (ساده، پیشوندی، مرکب) و از نظر معنی به (لازم، متعدی، معلوم، مجهول) تقسیم کرده است[1]. درست است که فعلهای لازم و متعدی، تنها از لحاظ معنی فرق دارد؛ اما اختلاف فعلهای معلوم ومجهول و همچنان فعلهای مثبت و منفی هم از لحاظ معنی است و هم از نگاه ساختمان؛ فعل‌های اصلی و معین از نظر روش استعمال فرق دارد. چون اینگونه تقسیم، تداخل پیدا می کند بهتر است که همه را تحت یک عنوان مطالعه و تشریح کنیم.

۱) فعل لازم و متعدی

الف) فعل لازم به فاعل تمام می‌شود و به مفعول مستقیم[2] احتیاج ندارد؛ مانند: آمد، میرفت، شگفته است، خندیده بود، می گرید، خواهد نشست... .

ب) فعل متعدی[3] به وجود مفعول مستقیم در جمله ضرورت دارد و فعل به چیزی غیر از فاعل (یعنی مفعول) تمام می‌شود؛ مانند: آورد، می‌برد، نوشته است، خوانده بود، می‌نوشد، خواهد خرید... .

---

۱ . دستور زبان فارسی، «روش نو» برای سال اول دبیرستانها، تهران، ۴۵- ۱۳۴۴.
۲ . direct object.
۳ . معنای «متعدی» (تجاوز کننده) است یعنی اثر فعل به مفعول می‌رسد.

یاد آوری: فعل ذو و جهین (دارای دو وجه: هم لازم هم متعدی) یکی از ممیزات شعر و نثر قدیم دری است که امروز در گفتار معیاری و نگارش دری استعمال نمی‌شود (برخی از نمونه‌های آن را در شعر معاصر که به پیروی از عنعنه‌ی ادبی استعمال شده، و در نثر به ندرت، می‌توان دید). فعلهای (شکست، سوخت، ریخت) امروز در محاوره و نوشته مطلقاً به صورت فعل لازم به کار می‌رود و شکل متعدی آنها (شکستاند، سوختاند (سوزاند، سوزانید، ریختاند) است. باید گفت در گفتار عامیانه‌ی برخی از گوشه‌ها و دره‌های افغانستان، مانند بدخشان و تخارستان، فعلهای (شکست، ریخت) به صورت لازم و متعدی (و هم فعل متعدی ریزاند= ریختاند) به کار می‌رود.

۲) فعل اصلی و فعل معاون

الف) فعل اصلی، یا فعل مستقل آن است که به تنهایی به کار برود و به صورت مستقل معنایش تمام باشد؛ یعنی در تصریف، محتاج به کمك فعل دیگری نباشد. مانند فعلهای این جمله ها: او کتاب را بر میز گذاشت. من نامه را فردا می‌فرستم.

ب) فعل معاون یا فعل کمکی، فعلی است که برای ساختن ماضی‌های قریب، بعید، التزامی و فعل مجهول، پس از فعل اصلی (که در این مورد «فعل عمده» نیز نامیده می‌شود و به شکل اسم مفعول می‌آید)، و برای ساختن فعل مستقبل و فعل حال همراه با (توانم، می‌توانم) پیش از فعل اصلی یا عمده (که به شکل ریشه‌ی فعل ماضی است) و یکجا با پسوندهای تصریفی می‌آید؛ یعنی در چنین فعلها، فعل اصلی ثابت است و فعل معاون تصریف می‌شود. چون این فعلها در تصریف فعلهای اصلی، کمك و معاونت می کند بدین جهت آنها را فعل معاون یا فعل مُعین (کمك کننده) می‌نامند. این فعل‌ها در غیر

مواردی که ذکر شد، به صورت فعل‌های اصلی می‌آید. در جمله‌های زیر، هر دو شکل یک فعل (اصلی- معاون) را روبه روی همدیگر می‌آوریم:

او در خانه است. او به هرات رفته است.

من آنجا بودم. من دیشب به سینما آریانا رفته بودم.

تو برو، من اینجا می‌باشم. شاید نصراله کتاب را خوانده باشد.

این کار می‌شود. مکتوب شما فردا فرستاده می‌شود

تو آن کار را نتوانستی. مجله ات را آورده نتوانستم.

تنها ترا می‌خواهم. ما به دیدن جاهای تاریخی افغانستان خواهیم رفت.

پس شو تو نمی‌توانی[1] از محبت تو صرف نظر نتوان کرد. یا: از محبت تو صرف نظر نمی‌توانم کرد.

۳) فعل مثبت و منفی

الف) فعل مثبت آن است که وقوع امری، یا انجام کاری یا داشتن و پذیرفتن حالتی را به طریق اثبات و به شکل ایجابی بیان کند؛ مانند فعلهای این جمله ها:

باران به شدت می‌بارد. سیل مهیبی خواهد آمد.

آسمان نیلگون است. دیروز هوا بسیار گرم بود.

او شخص راستکاری بود. حسینه خیلی زیباست.

محمود روزنامه می‌خواند. احمد کتاب را خواند.

---

۱ . در ادبیات قدیم نیز، صیغه‌های فعل «توان، توانست» به حیث فعل اصلی به کار رفته است:

خدا نگیرد شان، گرچه چاره‌ی دل ما به یک نگاه نکردند و می‌توانستند

ب) فعل منفی، فعلی است که وقوع امری، یا انجام کاری را به طریق نفی بیان کند؛ به عبارت دیگر، از واقع نشدن امری و حادثه یی، انجام ندادن و نشدن کاری، نداشتن و نپذیرفتن حالتی، خبر بدهد؛ مانند فعلهای جمله‌های پایان:

آتش فشان خاموش نشده است. امسال در کابل بسیار برف نبارید.

ناصر نوشته‌های فرمایشی را نمی‌خواند. نصیر کار خانه گیاش را انجام نداد.

آسمان ابر آلود نیست. این دختر آنقدر فریبایی ندارد.

٤) فعل معلوم و مجهول

فعل لازم همیشه به صورت معلوم و فعل متعدی هم به صورت معلوم و هم به صورت مجهول در جمله می‌آید.

الف) فعل معلوم آن است که فاعل آن در جمله معلوم و آشکار باشد؛ مانند فعلهایی که زیر سه عنوان پیشتر، ذکر شده است (به استثنای: فرستاده می‌شود).

ب) فعل مجهول، فعلی است که به مفعول مستقیم تمام شود. در جمله‌های دارای فعل مجهول، فاعل ذکر نمی‌شود و جای آن را مفعول می‌گیرد؛ یعنی مفعول در نهاد جمله واقع می‌شود. عده‌یی از دستور نویسان، اینگونه مفعول را «نایب فاعل» (جانشین فاعل) نامیده‌اند.

علامت فعل مجهول، وجود فعلهای (شد، می‌شود، خواهد شد) به حیث فعل معاون ۱) پس از اسم مفعول فعل اصلی و عمده یابه حیث جزء فعل مرکب، ۲) بعد از اسمها و صفتهای ساده و مشتق و مرکب دری یا ۳) پس از مصدر و اسم فاعل و اسم مفعول مأخوذ از عربی، است:

۱. آن شخص زده شد[1]. مهتاب گرفته شده است. آفتاب گرفته می‌شود.[2] درخواست شما پذیرفته خواهد شد. آن سال ما به مرکز خواسته شده بودیم.

۲. پیراهن تو چرک شده است. دزد گرفتار شد. قاچاق بران دستگیر خواهند شد. ممکن است آن گنهکار بندی (زندانی) شود.

۳. متهم محاکمه خواهد شد. آن پسرک حالا بسیار مؤدب شده است. عذر من قبول شد. تشکیل می‌شود، تصویب شد، منعقد می‌شود، متشکل خواهد شد.

فعل مجهول مانند فعل معلوم در هر سه زمانه و اشکال مطلق و قریب و بعید و التزامی و استمراری، قابل استعمال است.

در ادبیات قدیم، صیغه‌های (آید، آمد، گردد، گشت و گردید، افتد، افتاد) نیز به حیث جزو دوم فعل مجهول به کار می‌رفت؛ مانند: گفته آید، پرداخته آمد، کشته گردد، مسخر گشت، گشاده گردید، مسموع افتاد، مذکور افتاد.[3] امروز نیز برخی از آنها در نگارش استعمال

---

۱. این فعل دارای دو جنبه‌ی معنوی است: الف) جنبه‌ی عادی- لت و کوب شد- که به این مفهوم، کمتر به کار می‌رود؛ ب) جنبه‌ی کلتوری- به واسطه‌ی جن ترسانده شد. توضیحاً باید گفت در باره‌ی کسانی که در زیر درختان انبوه (خصوصاً درختان بزرگ و انبوه چارمغز) خوابیده‌اند و به اثر تنفس گاز کاربن دای اکساید که درخت از خود بیرون می‌دهد مسموم شده و مرده‌اند و جسم‌شان کبود شده است (با تنفس گازهای سمی، بدن کبود می‌شود) عوام می‌گویند: «فلانی زده شد.» کلمه‌ی «زده شد» با «کبود شدن جسم به اثر زدن یا تسمم» ارتباط نزدیک دارد و منشأ استعمال این کلمه در این مورد، همین است.

۲. معنای این دو جمله نیز جنبه‌ی کلتوری دارد.

۳. و اگر زمین چنین درشت کرده نیامدی آب گرد بر گرد او گشتی...- ابوریحان بیرونی، التفهیم»، «و چنان اختیار افتاد که چون پرداخته آید از علم منطق، حیله کرده آید که آغاز از علم برین کرده شود و به تدریج به علمهای زیرین شده آید به خلاف آنکه رسم و عادت است، پس اگر جایی، چاره نبود از حوالت، به علمی از علمهای زیرین کرده آید.- ابن سینای بلخی، دانشنامه‌ی علایی».

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران (مولوی)

می‌شود: «البته برای اثبات آنچه در بالا گفته آمد، دلایل زیاد موجود است. رهگذر، سرمقاله‌ی انیس، ۲۴ جدی ۱۳۴۵.»، «بلی، در این حال، بسیار حتمی است که این خط مشی به پارلمان تقدیم شود تا بر آن، رای اعتماد جدید گرفته شود، زیرا هر وقت که حکومت خط مشی خود را تبدیل می کند و یا تغییری می‌دهد به صورت اتوماتیک [خود به خود] رای اعتماد سابق از بین می‌رود و باید رای اعتماد جدید گرفته شود. سناتور حمیرا ملکیار سلجوقی، جریده‌ی «افغان ملت» ۴ دلو ۱۳۴۵.»

۵) فعلهای ساده، پیشوندی، مرکب اصلی، مرکب منکشف

قبلاً به غرض توضیح باید گفت که در زبان دری همه‌ی فعلها (به استثنای فعل امر بدون پیشوند مانند: رو، نوش، خور، باش، و صیغه‌ی مفرد غایب ماضی مطلق در گروه فعلهای دو ریشه‌یی مانند: گفت، کرد، زد) مرکب است و فعل ساده (یا بسیط) یعنی فعلی که تنها از یک جزو (یک ریشه، یک کلمه یا مورفیم) ساخته شده باشد و ترکیبی نباشد، وجود ندارد؛ اما البته، نوع فعلهای مرکب از هم فرق دارد. پیشینیان و معاصران، فعل بسیط فعل مرکب ساده‌یی را گفته‌اند که از یک ریشه (کلمه‌ی مستقل) و یک یا دو سه کلمه‌ی نامستقل (پیشوند، پسوند) ساخته شده است؛ مانند: برو (ب + رو) بنویسید (ب + نویس + ید) آمدم (آمد + ام)، می‌نوشیدم (می + نوش + ید + ام)، می‌پوشند (می + پوش + اند)، می‌پوشانند (می + پوش + آن + اند).

الف) فعل ساده: ماهم به غرض آسانی تشخیص و تقسیم فعل از نظر ساختمان و با در نظر داشتن معنای اصطلاحی، اینگونه فعلها را ساده می‌نامیم.

ب) فعل پیشوندی: چندی از پیشوندهای اشتقاقی، تنها با فعل (و اسمهای مشتق از فعل) می‌آید؛ مانند در، بر، فرو، فرا، وا، باز، فراهم[۱]. ما فعلهای یکجا با این پیشوندها را اصطلاحاً به نام پیشوندی[۲] می‌پذیریم: مانند در آمدم، در ماندند، برداشتم، فرونشاندیم، فرا گرفت، واماندی، باز گشتید، فراهم آوردند (فرا+ هم+ آور+ د+ اند).

ج) فعل مرکب اصلی: فعلهای ماضی قریب (صیغه‌ی مفرد غایب)، بعید، التزامی، فعل مجهول، مستقبل و فعلهای همراه با (باید، توان، توانست) که از دو یا چند کلمه‌ی مستقل[۳] و یک یا چند کلمه‌ی نا مستقل ساخته می‌شود و متشکل از فعل اصلی (به شکل ریشه‌ی شماره ۲ با اسم مفعول) و فعل معاون می‌باشد، در این دسته شامل است.

د) فعل مرکب منکشف: این نوع فعل مرکب سه شکل دارد.

نخست، فعلهایی که یک جزء آنها اسم (یا صفت) است، مانند: خواب کرد، بیدار شده است، آرایش کرده بود، پیشنهاد می کند، گرد آورده است، پایان خواهد یافت، دیده درایی می کرد، هرزه گردی نکرده است، چشم روشنی داد، سفید شده خواهد بود، سرخ گردیده بوده است.

دوم، برخی از اسمها (یا ضمیرها) توسط پیشینه‌ها با اصل فعل یکجا می‌شود؛ مانند: به تصویب رسانده است، از خود می‌داند برباد داده بود،

---

۱ . بخش پیشوندها نیز دیده شود.

۲ . این کلمه را داکتر خانلری برای اینگونه فعلها به کار برده است (دستور زبان روش نو) و ما از این جهت آن را به مفهوم اصطلاحی (مانند فعل ساده) پذیرفته ایم که آنرا به فعلهای دارای پیشوند اشتقاقی فعلی، اختصاص داده ایم ورنه اساس فعلهای دارای پیشوندهای تصریفی، نیز پیشوندی است.

۳ . به استثنای صیغه مفرد غایب، پنج صیغه دیگر فعل ماضی قریب، متشکل از یک کلمه‌ی مستقل و دو نا مستقل است.

از کف خواهد داد، به دست آورده خواهد بود، به سر می‌برده است، به پایان رساند، در گرو گذاشت.

سوم، ترکیبهای درازتری[۱۴] از نوع مرکب تکراری یا عطفی[۱] به اصل فعل می‌پیوندد، مانند: سروکار داشته‌اند، پرس و پال کرده بودند، دست به دست کردیم، چشم به چشم شدند، نشست و برخاست می‌کردند، زد و بند داشتند.

به خاطر باید داشت که فعلهای مرکب اصلی و مرکب منکشف، عبارتهای فعلی است.[۲]

یاد آوری: در اینجا باید تذکر داد که قسمت زیاد از نادرستی‌های نگارشی در نوشته‌های امروزی دری، از استعمال نا به جای فعلهای مرکب، به میان آمده هستند.

وقتی در جمله‌های مرکب (دارای توازن با کلمه‌ی عطف) یا مختلط، دو بار فعل مرکب اصلی یا منکشف، با اجزای مختلف می‌آید؛ عده‌یی جزو دوم یکی از آنها را بدون وجود قرینه‌ی لفظی یا معنوی، حذف می‌کند و به حیث مثال چنین می‌نویسند:

۱. مجمع عمومی سالانه شرکت... روز... به دفتر تصفیه‌ی شرکت در «افضل مارکیت» منعقد و مواد ذیل تحت مذاکره قرار می‌گیرد.

۲. این مکتب در سال ... تأسیس و تا حال... فارغ التحصیل تربیه نموده است.

۳. این کتاب در سال ... ترجمه و در لندن به طبع رسیده است.

۴. متخصصین ... به قندهار وارد و شروع به کار کردند.

۵. جلسه‌ی ... تحت ریاست .... دایر و حسب ذیل شروع به مباحثه نمود.

---

۱ . به بخش «کلمه‌های مرکب» رجوع شود.

۲ . بخش «ساختمان و انواع عبارت» دیده شود.

۶. سوال: آن چیست که از گردش خود جاده‌ها و سرکها اساسی و فرعی را زیبا و قشنگ می‌سازد؟

جواب: موتر لوکس و قشنگ مودل ۶۵ و ۶۶ است که استفاده جویان از خون ملت خریداری و از آن جهت سواری خود و فامیل خود کار می‌گیرند.[۱]

بایست فعلهای جمله‌ی نخست (منعقد می‌شود) و (قرار می‌گیرد)، از جمله‌ی دوم (ترجمه شده) و (به طبع رسیده است)، از جمله‌ی سوم (تأسیس شده) و (تربیه نموده است)، از جمله‌ی چهارم (وارد شدند) و (شروع به کار کردند)، از جمله‌ی پنجم (دایر شد) و (شروع به مباحثه نمود) و از جمله‌ی ششم (خریداری می‌کنند) و (کار می‌گیرند) می‌بود.

فعلهای جمله‌ی دوم و سوم، پس از تصحیح، شکل فعلهای معطوف را می‌گیرد که کلمه‌ی (است)، جزء آخر فعل، نظر به قرینه‌ی دوم از اول حذف شده است.

تکرار می‌کنیم که تنها از فعلهای معطوف ماضی قریب، بعید، التزامی و فعلهای معطوف دیگر (که جزء دوم آنها یکسان باشد) صرف همان جزء دوم را (فعل معاون را) از یکی از فعلها (امروز معمولاً جزء دوم فعل اول) می‌توان حذف کرد.[۲]

مثلاً صورت تصحیح شده‌ی فعلهای جمله‌ی دوم و سوم مانند این جمله که به شکل دیگری در آورده شده است: مجمع عمومی سالانه‌ی شرکت.... به دفتر شرکت در... منعقد و مواد ذیل تحت مذاکره قرار داده می‌شود.

---

۱. این جمله‌ها از روزنامه‌ها، جراید و رادیو (سال ۱۳۴۵) یادداشت شده است.

۲. رجوع کنید به مبحث انواع فعل ماضی.

در این صورت فعلهای معطوف این جمله (منعقد می‌شود) و (قرار داده می‌شود) است که جزء آخر (می شود)، نظر به قرینه‌ی فعل دوم از اول حذف شده است.

نکته‌ی دیگر در مورد فعلهای مرکب اصلی و منکشف، این است که در نگارش و ترجمه، بهتر است هر دو (یاچند) جزو فعل مرکب، پهلوی هم بیاید و کلمه‌های دیگری در بین آنها فاصله ایجاد نکنند؛ مثلاً به عوض این جمله:

او سهم بارزی در بنیان گذاری این دستگاه دارد.

بهتر است چنین نوشته شود: او در بنیان گذاری این دستگاه، سهم بارزی دارد.

یا: در عوض چنین جمله یی: کتابها را تسلیم کتابدار کردم.

شایسته‌تر است که بدین گونه بنویسیم: کتاب‌ها را به کتابدار تسلیم کردم.

یا: به جای این جمله: عشق او منتهی به ناکامی شد.

بهتر خواهد بود اگر این طور بنگاریم: عشق او به ناکامی منتهی شد.

یا: در این دو جمله: دشمنی آنان منجر به قتل و خونریزی گردید.

دشمنی آنان به قتل و خونریزی منجر گردید.

یا: در این دو جمله‌ی دیگر: نباید این نکته‌ی مهم را از نظر دور داشت.

این نکته‌ی مهم را از نظر دور نباید داشت.

البته، آنجا که جزئی از فعل مرکب (علی الخصوص کلمه‌های باید، نباید بایست، نبایست)، به غرض تأکید از جزء یا اجزای دیگر جدا و برسرجمله می‌آید، مورد استثنایی است و به منظور تأکید، درست است؛ مانند: نباید... از نظر دور داشت. بایست.... می‌بود.

وجوه فعل

فعل در جمله از نگاه صورت و ساخت به پنج شکل استعمال می‌شود.[1] مراد از «وجه فعل » صورت و شکل و ساخت فعل است که نظر به اقتضای جمله‌های مختلف، به یکی از اشکال پنجگانه به کار می‌رود.

۱. وجه اخباری

صیغه‌های فعل در این وجه، از کردن و شدن کاری، رخ دادن حادثه یی، داشتن و پذیرفتن حالتی، در یکی از زمانهای سه گانه با بیان یقینی و قطعی (به صورت مثبت یا منفی) خبر می‌دهد. همه صیغه‌های ماضی، حال و مستقبل (به استثنای ماضی و حال التزامی و فعل امری) در این وجه به کار می‌رود.

۲. وجه امری

دو صیغه‌ی فعل امر یا نهی، در این وجه به کردن یا نکردن کاری فرمان می‌دهد، یا کردن و نکردن کاری را به طریق خواهش و استدعا، بیان می کند.

---

۱. وجه در لغت به معنای صورت و در اصطلاح دستوری، عبارت از شکلی است که فعل به خود می‌گیرد تا مبین حالتی یا خبری (با قید زمان) باشد. دستور پارسی، ذوالنور، تهران، ۱۳۴۳، ص ۸۵.

اکثر دستور نویسان فارسی زبان، وجوه فعل را شش دانسته اند: اخباری، امری، التزامی، شرطی، وصفی، مصدری. خانم رستورگویوه، چهار وجه فعل را مورد مطالعه قرار داده است: اخباری، التزامی، امری، شرطی و از فعل وصفی در مبحثی جداگانه و توام با اسم مفعول ذکر کرده است. آقای داکتر خانلری در دو جلد نخست دستور زبان فارسی «روش نو» از چهار وجه اخباری، التزامی، امری و شرطی فعل، سخن گفته است و آن طور که در آغاز جلد دوم تذکر رفته این دستور در چهار جلد تألیف خواهد شد و بنابرآن آشکار نیست که داکتر خانلری در باره‌ی وجه دیگر، بالخصوص وجه مصدری، چه نظری دارد.

۳. وجه التزامی

صیغه‌های فعل در این وجه، کاری را که باید انجام بگیرد یا شاید انجام بگیرد (حال- مستقبل) یا شاید انجام گرفته باشد (ماضی)، یا میل داریم که انجام بگیرد (حال- مستقبل)، به طور غیر یقینی بیان می‌کند: «او می‌خواست دلیلش را بپرسد. بگذار من سخنم را تمام بکنم. قول می‌دهم که از او بپرسم. هوش کن به کسی یک حرف هم چیزی در این باره نگویی.- حبیب، سپید اندام»، «از لحاظ سیاسی، حکومت دیموکراتیک همان است که در عین نیرومندی، مطیع قانون باشد. این امر، زمانی متحقق می‌گردد که اکثریت افراد و طبقات یک جامعه، تطبیق عادلانه‌ی قوانین را در تمام شؤون اجتماعی با تمام قوا خواستار باشند و از آن پشتیبانی نمایند.- الهام

٤. وجه وصفی

در این وجه، فعل تنها یک صیغه دارد: (ریشه‌ی شماره ۲ فعل + ه) فعل وصفی از اسم مفعول، در جمله از دو نظر فرق دارد (گرچه این دو از نگاه ساخت کلمه با هم یکسان است): نخست از رهگذر طرز استعمال، زیرا اسم مفعول به حیث فعل عمده یکجا با فعل معاون می‌آید؛ ولی فعل وصفی به صورت مستقل در فقره‌ی تابع جمله‌ی مختلط استعمال می‌شود؛ و دوم از حیث آهنگ، زیرا اسم مفعول در فعل مرکب می‌آید و آهنگ ندارد (گرچه هجای آخر آن دارای فشار است) اما فعل وصفی گذشته از آنکه هجای آخرش دارای فشار است آهنگ بلند شونده‌ی توام با توقف کوتاه متعاقب آن، نیز دارد.[۱]

---

۱. آهنگ intonation: برای تشخیص چگونگی آهنگ، مخصوصاً در جمله‌های تعجبی و پرسشی و امری، لابراتوار آزمایش صوت به کار است تا دانسته شود که آهنگ از یک، یا چند خصوصیت چهارگانه صوت (شدت intensity، ارتفاع pitch یا height، طنین timbre یا quality، امتداد duration یا مدت time یا

فعل در این وجه، علاوه بر بیان (وقوع حادثه یی) یا (کردن) و (شدن) کاری، وظیفه‌ی وصف و بیان چگونگی وقوع فعل اصلی جمله یا فاعل جمله را نیز انجام می‌دهد[1]. فعل وصفی، در فقره‌ی تابع وصفی جمله‌ی مختلط می‌آید. پس از فعل وصفی، نباید کلمه‌ی عطف (و) به کار برده شود.

«دستش را به سر برهنه اش کشیده گفت: «راستی رشید؟»، گوشه‌ی دستر خوان را قات کرده جلوتر نشست و سرش را نزدیک آورده کمی آهسته‌تر گفت: «باور می کردی که من اینجا بیایم؟» –حبیب، داستان سپید اندام»، «او را نذر بودای معبد کنشکا نموده در بارگاه آن پیکر خاموش اهدا می کردند.- ن تو روایانا، اوشاس».

یاد آوری: یک قسمت دیگر از اشتباه‌های نگارشی در نوشته‌های معاصر، استعمال نا به جای فعل وصفی در جمله‌ی مرکب (دارای توازن با کلمه‌ی عطف)، یا به عبارت دیگر در فقره‌یی که تابع نیست، یا استعمال کلمه‌ی عطف (و) پس از فعل وصفی، یا هر دو نوع است؛ مانند این جمله ها:

۱. پیر مرد جفا دیده با گذشت هر لحظه محزونتر و بیچاره‌تر شده صدای نفس کشیدنش آهسته [تر] و ضعیفتر می گشت.

۲. چوکی خود را کمی به من نزدیک نموده و گفت: ...

۳. ابرهای خشمگین ترس آوری بر سینه‌ی سپهر سایه افگنده و صدای خوفناک رعد در دل مستمعین رعشه می‌انداخت.

---

quantity) به وجود آمده است. به صورت کلی می‌توان گفت که آهنگ جمله‌های اخباری و فقره‌ها و عبارتهای آنها بر اثر بیش و کم شدن ارتفاع صوت، به ظهور می‌رسد (نیز رجوع شود به: رابطه‌ی نحوی کلمه‌های جمله، شماره ۴).

۱. زمان در این وجه فعل، نامعین است و فعل وصفی برای مفرد و جمع، به همان یک شکل می‌آید.

۴. دوسیه‌ی قاتل فعلاً در محکمه‌ی تمیز تحت غور بوده و عنقریب فیصله‌ی (یی) در مورد وی صورت خواهد گرفت. (جمله‌ها از جریده، مجله و روزنامه یاد داشت شده است).

در جمله‌ی نخست، جای استعمال فعل وصفی نیست؛ بایست (میشد) یا (شده می‌رفت) و پس از آن کلمه‌ی عطف (و) به کار برده می‌شد. در جمله‌ی دوم، استعمال کلمه‌ی عطف، نادرست است؛ بایست (نزدیک نموده گفت) نوشته می‌شد. در جمله‌های سوم و چهارم، هم فعل وصفی هم کلمه‌ی عطف، نادرست استعمال شده است. اگر وجه وصفی را به وجه اخباری بدل کنیم (همینطور هم باید باشد زیرا هر دو جمله، مانند جمله‌ی نخست، کلمه‌ی عطف و بنابراین توازن دارد) هم فعل به صورت صحیح و هم کلمه‌ی عطف در جای مناسب خود می‌آید: (سایه افگنده بود و... رعشه می‌انداخت)، (تحت غور می‌باشد و... صورت خواهد گرفت).

تکرار می‌کنیم که در استعمال فعل وصفی دو نکته‌ی اساسی را در نظر باید داشت:

نخست اینکه در جمله‌ی مختلط (نه در جمله‌ی مرکب) که تنها یک فاعل داشته باشد، فعل وصفی استعمال شده می‌تواند. دوم اینکه چون فقره‌ی وصفی، فقره تابع و غیر عمده است، این خصوصیت را نیز در استعمال فعل وصفی همیشه مدنظر باید داشت؛ زیرا اگر فقره، تابع نباشد، به کار بردن فعل وصفی در آن فقره، غلط فاحش است.[1]

---

۱. رجوع شود به مبحث جمله‌ی مختلط (دارای تابعیت) انواع تابعیت.

۵) وجه مصدری

در این باره به بخش آخر فعلهای همراه با (باید، توان، توانست) رجوع شود.

فعل در فقره‌های شرطی

فعل در فقره شرطی (ونیز جمله‌ی تمنایی) وجه و صورت جداگانه‌یی ندارد و فعلهایی از وجه اخباری و وجه التزامی، هر دو نوع یکسان در فقره‌ی شرطی آمده می‌تواند؛ بنابراین، ذکر وجه شرطی فعل، موردی ندارد. اکثر صیغه‌های ماضی و حال را به استثنای فعل امر و مستقبل در فقره شرطی می‌توان به کار برد. اینک چند مثال:

اگر آمد، این بسته را به او بسپار. اگر می‌آمد من دیگر غمی نمی‌داشتم[1].

اگر آمده است می‌تواند داخل شود. اگر من به جای او می‌بودم این کار را نمی‌کردم.

اگر زودتر آمده می‌بود[2] این واقعه رخ نمی‌داد.

اگر به آنجا رسیده توانستیم کارها درست خواهد شد.

اگر می‌آیی زودتر بیا.

اگر به آنجا رسیده می‌توانستیم اینطور نمی‌شد.

اگر بیایی بسیار خوش می‌شوم. تا زحمت نکشی راحت نمی‌یابی.

اگر تا شش و نیم بجه نیایی من به تیاتر تنها می‌روم.

اگر به کابل آمده باشد حتماً اینجا خواهد آمد

---

۱. این فعلها در ایران بدین شکل به کار می‌رود: اگر... غمی نداشتم، اگر من به جای او بودم، اگر زودتر آمده بود.

۲. شکل (اگر آمده می‌بود) در کشور ما کمتر به کار می‌رود و به عوض آن ماضی استمراری (اگر می‌آمد) استعمال می‌شود.

کاش می‌آمد و حال زارم را می‌دید. کاشکی بیاید و مرا از غم دوری برهاند.

تمرین: در جمله‌ها و اشعار ذیل، ریشه و پیشوند و پسوند، نوع فعل از نگاه زمان، معنی و ساختمان و وجه فعل را مشخص سازید.

آیدن در حالی که رشته‌یی از روپیه از شانه تا کمرش افتاده بود و دو چوتی موی خرمایی تا بالای سرینش می‌رسید، آرام و خاموش بالای فرش سبزه که بر همه تپه‌ها و دشت‌ها هموار بود قدمهایش را گذاشتن گرفت. شکمش کمی بزرگ شده بود و رنگش با رنگ گلهای زرد خوردی که دانه دانه می‌کند و به بینیش نزدیک می‌کرد بی شباهت نبود. نگاهش مرموز بود و از رفتارش می‌شد حدس زد که می‌خواهند پنهانی جایی برود.- حبیب، سپید اندام.

تا همین لحظه تصمیم نداشتم داستان حیاتم را بنویسم؛ ولی نمی‌دانم چرا اکنون می‌خواهم. امکان دارد تصور کنید دیوانگان چه جهانی دارند. وقتی که نزدیک آنان بروید به صورت عجیبی خود را ناآرام حس می‌کنید. شاید تصمیم بگیرید دیگر هرگز رویتان را به آن طرف دور ندهید. - دوشیزه دنیا غبار، گذشته‌های من.

گلهای خود رو، در سرتاسر دشت شگفته و هوای صاف، عطرآگین شده است؛ گویی از می و مشک، مثال دوست را بر صحرا نوشته‌اند. پژواک. دختر کوچی هیچگاه عروسی بدان زیبایی را به حجله نبرده و دختری بدان رعنایی را هدیه‌ی پرستشگاه نکرده بودند. وی را در سلاسل گلهای بهاری بسته نذر پیکر سرد و خاموشی می‌کردند که هرگز در سینه اش قلبی ضربان نداشته و در دیدگانش فروغی ندرخشیده بود.- توروایانا، اوشاس.

می‌خواستم به تو برسم؛ ترا در آغوش بگیرم، نی در دنیای وصالت نوازم، اشکی به دامنت افشانم.... و آبهای تو وقتی سری به سنگهای

خارای کوهسار هندوکش می‌زند، آهنگ جان آفرینی در فضا پیدا می‌آید... و مردم چون او[رابعه] می‌دیدند، تصور می‌کردند فرشته‌یی است معصوم، یا پرنده‌یی است زیبا و زرین بال که بر گلشنهای شهر قصدار سحرگاهان پر زند و یا عندلیبی است شیرین نوا که نغمه‌های دل انگیز سراید.- حبیبی

شبانان غور در مرغزاران همراه با ناله‌ی سوزناك نی آوا کشند.
(مایل هروی)

[قانون جدید معارف] هر چه هست از روحیه‌ی دموکراسی و احکام قانون اساسی جدید متأثر شده خواهد بود.-رهگذر

آن جفت کبوتر که وراهست در آغوش
می لرزد و می‌نازد و پرواز فروشد.
(الهام)

دخترك خورد همی گفت زار
اشك همی ریخت چو در خوشاب
ز آتش پر سوز عشـــــق است این فغان
کز نهاد بلبلان آید برون
(خانم حمیرا ملکیار سلجوقی)

پهلوی ما به خلوت عشـــــق و گناه ما
بر آب چشمه رقص همی کرد اختران
(محمود فارانی)

پیری رسید و گرمی من می‌شود تمام
یك شب دو باره گرد و مرا باز کن جوان
(سلیمان لایق)

فاعل

جزء عمده و اساسی نهاد

پس از فعل، جزء اساسی دیگر جمله، فاعل (کننده‌ی کاری، دارنده یا پذیرنده‌ی حالتی) است. در جمله تنها اسم و ضمیر، فاعل قرار گرفته می‌تواند[1]، بنابراین، در تشریح دیگر اجزای جمله، از این دو سخن می‌گوییم و نخست از اسم آغاز می‌کنیم.

اسمیه‌ها (اسم، ضمیر)

۱. اسم

اسم از نگاه معنی نام اشخاص، جایها، چیزها و مفهومهاست.
اسم از رهگذر ساخت و معنی به دو بخش تقسیم می‌شود.

انواع اسم از نظر ساخت کلمه

اسم، از این لحاظ سه نوع است: ساده، مشتق، مرکب.

---

۱. گاهی هم ممکن است عدد در جمله مورد اسناد (نهاد) قرار بگیرد؛ ولی استعمال اینگونه جمله‌ها خیلی اندک است، مانند: پنج بزرگتر از چهار است.

اسم ساده

آن است که تنها یک جزء، یعنی یک ریشه (اصل noun-stem) باشد و قابل تجزیه به اجزای مستقل یا نامستقل نباشد؛ مانند: زن، مرد، سیب، گل، شهر... .

عده‌ی زیادی از دستور نویسان، از اسم جامد نیز نام برده‌اند، ولی باید گفت اسم ساده (یا بسیط) و اسم جامد یک چیز است و به دو نام ضرورت ندارد.

اسم مشتق

آن است که از یک کلمه‌ی مستقل و یک یا دو (گاهی سه) کلمه‌ی نا مستقل (پیشوند یا پسوند یا هر دو) ساخته شده باشد[۱]. مانند: همسفر، درمانده، درمانده گی، فروتن، فروتنی، رفتار، روش، رفتن، خنده، گیرا، خواننده، گلگون، دهکده، کشتزار، تاکستان، شکاری، شکارچی... .

اسم مرکب

اسمی است که از دو کلمه‌ی ساخته شده باشد[۲] مانند: شاه توت، شتر مرغ، روزنامه، مهرمهره، کاکاخسر، خاله خشو، کتابخانه... .

اسم‌های مرکب معنی از دو کلمه‌ی مستقل و یک نامستقل (پسوند اسم معنی) ساخته می‌شود: دست اندازی، شوخ چشمی، خوشخویی...

.

مفرد و جمع: مفرد همان اسمی است که بر یک چیز از نوع خودش دلالت کند و هیچ یک از پسوندهای جمع را نداشته باشد.

---

۱. بخش پسوندها دیده شود.
۲. رجوع شود به مبحث کلمه‌های مرکب.

جمع آن اسمی است که بر چند چیز از نوع خودش دلالت کند و یکی از پسوندهای جمع را داشته باشد. جمع اسم از نظر ساخت، مشابه به کلمه‌ی مشتق است که با افزایش پسوند، هم شکل و هم معنای کلمه فرق می‌کند؛ اما مفرد و جمع را به سببی زیر عنوان فرعی جداگانه‌یی ذکر کردیم که جمع اسم، گذشته از موضوع ساخت و معنی از نظر وظیفه‌ی نحوی نیز با اسم مفرد فرق دارد و آن مطابقت فعل با فاعل است که هرگاه اسم انسان (و گاهی ذیروح)، فاعل قرار گیرد فعل آن جمع می‌آید و نیز ضمیر برای جمع به صورت جمع استعمال می‌شود.[۱]

انواع اسم از نگاه معنی

اسم از این نظر، چندین قسم است که به استثنای اسم جمع (collective noun) و اسم آله و اسم صوت، دو به دو در برابر یکدیگر مورد مطالعه و تشریح قرار می‌گیرد.

۱) اسم خاص و اسم عام

الف) اسم خاص، نامی است که بر یک انسان معین، یک جای خاص، یک چیز مشخص و یک مفهوم مختص، دلالت می‌کند مانند: خورشید عطایی، عبدالحی آرین پور،[۲] کابل، آمو، بینوایان، اسلام، مسیحیت.

اسم انسان پنج قسم است:

---

۱. نشانه‌های جمع در بخش پسوندهای اشتقاقی می‌آید و چون موضوع قاعده‌های جمع در نگارش دری در کتاب «آیین نگارش دری» تألیف نگارنده، به تفصیل مورد مطالعه و تشریح قرار گرفته است در اینجا به تکرار آن نمی‌پردازیم.

۲. باید یادآوری کرد که نامهای اول زنانه و مردانه‌ی کشورهای آسیای مرکزی غالباً مشترک است و در بعض موارد تانام پدر و مخصوصاً نام خانوادگی یا تخلص با نام او یکجا نباشد، شخص شناخته نمی‌شود. البته وقتی نام اول در جمله ذکر می‌شود مراد از آن یک شخص معین می‌باشد.

نخست، اسم محض یا نام اول، مانند: زبیده، هاجره، محمد رحیم، حبیب الله. دوم کنیه که علامه آن در آغاز «ابو»، «ابن» برای مرد و «بنت»، «ام» برای زن است. مانند: ابوالحسن، ابن سینا، بنت کعب، ام کلثوم. این گونه نام امروز به حیث کنیه معمول نیست ولی به حیث نام اول، گاهی استعمال می‌شود: ابوالقاسم عباسی، میرابوالقاسم غضنفر، ابوالقاسم لاهوتی، ابوتراب شایگان.

سوم، لقب که معمولاً از طرف مقامهای بلند دولتی، به مناسبتی به اشخاص داده می‌شود، مانند: ملك الشعراء، نورالمشائخ، شمس العلما. برخی از نامهای زنانه صورت لقب را دارد، مانند: نورالحیاء، قمر النساء، خیر النساء، قمر الملوك، زیب النساء. مرکب از یک جزو فارسی و یک جزو عربی.

در جامعه‌ی ما به سببی که بر زبان بردن نام بزرگان از طرف خوردان، کار خوبی تلقی نمی‌شود و تا این اواخر، به نام یاد کردن زنان، عملی ناشایست و خلاف آداب بوده است، یک نوع لقبهای زنانه و مردانه‌ی قدیمی و جدیدتر، تا کنون رایج است؛ مانند: (شاکوکو، کوکو گل، کوکوشیرین، ننه شیرین، بی بی گل،، گل بی بی، شاه بی بی- لقبهای زنانه قدیمی)، (نفس گل، نفس جان، شیرین گل، شیرین جان، قندی گل، ضیاگل- لقبهای زنانه‌ی جدید)، (لاله کو، لالاگل، شالالا، ملاجان، بابه جان، آغاجان- لقبهای مردانه‌ی قدیمی)، (گل آغا، آغاگل، شیرآغا، آغاشیرین- لقبهای مردانه‌ی جدید).

اینکه اشخاص را به نام مقام و منصب رسمی و دولتی‌شان یاد می‌کنند هم نوع دیگری از لقب است؛ مانند: رئیس صاحب، مدیر صاحب، وکیل صاحب، معلم صاحب، تورن صاحب؛ از همین قبیل است: مرزا صاحب، ملا صاحب، مولوی صاحب، ملك صاحب... .

لقبهای متعارف جدید که پیش از نام یا رتبه و مقام رسمی زنان، دختران و مردان می‌آید، اینهاست: خانم (مأخوذ از ترکی)، دوشیزه، جناب(با نشانه‌ی افزایش و مأخوذ از عربی)، آقای (با نشانه‌ی افزایش، مأخوذ از ترکی). امروز به جای آنها بیشتر کلمه‌های پشتو (میرمن، پیغله، شاغلی) به کار می‌رود؛ چون تأثیر متقابل، در بین دری و پشتو که دو زبان یک کشور و یک جامعه است، در گفتار و نگارش زیاد است.

چهارم، نام فرعی و آن نامی است که مردم بنابر ملحوظ خاصی به یک شخص می‌دهند. مانند: بابای افغان (لقب احمد شاه درانی) آواره‌ی یمگان (ناصر خسرو بلخی).

پنجم، تخلص و نام خانوادگی: طرزی، قاری، بیتاب، پژواک.

ب) اسم عام، نامی است که بر یک چیز نا مشخص دلالت می‌کند؛ مانند: کتاب، گل، ستاره، کشور، دریا، انسان، زن، دوشیزه، مرد، پسر، بچه، دختر، اندیشه، بهار، جوانی.

۲. اسم نکره و اسم معرفه

الف) اسم نکره، اسمی نامعین و با اسم عام یکی است.

ب) اسم معرفه، نامی است به صورتی مختص و شناخته شده و نظر به مورد و طرز استعمال، به شکلی معین به کار می‌رود. اسم معرفه در زبان دری نشانه‌ها و قراینی بدین قرار دارد:

نخست، کلمه‌هایی که توسط آنها، یک اسم عام یا نکره در جمله به صورت اسم معرفه در می‌آید (آن، این، همان، همین، همو) است؛ مانند: آن پیراهن، این جاکت، همان شب، همین دختر، همو آدم.

دوم، کلمه‌هایی که به اسم خاص یا ضمیر، مضاف (افزوده) باشد، در جمله معرفه است: دریشی محمود، انگشتر نسرین، تپه‌ی پغمان، کتاب من، روی او، موی تو.

مورد سوم معرفه بودن اسم، آن است که یک اسم عام یا نکره، نزد دو سخنگوی، مشخص باشد. دستور نویسان اینگونه اسم معرفه را «معهود ذهنی» نامیده‌اند. به حیث مثال، اگر در داستان یا نمایشنامه یی، دو تن از بازیگران چنین سخن بگویند (دیالوگ):

- کتاب هنوز نزد خودت است؟
- آری.
- آن را خواندی؟
- بلی سرتا پا خواندم.
- چطور بود؟
- بسیار سودمند و دلچسپ بود.

«کتاب» در جمله‌ی اول به حیث اسم معرفه و یک کتاب معین، در نهاد جمله جای دارد.[1]

۳) اسم ذات و اسم معنی

الف) اسم ذات (یا اسم جنس) نامی است که مدلول یا مسمای آن وجود خارجی و محسوس داشته باشد؛ یعنی جسم باشد؛ مانند: درخت، سنگ، آب، مهتاب، آفتاب.

ب) اسم معنی، نامی است که مدلول یا مسمای آن وجود خارجی و قابل حس نداشته باشد؛ یعنی جسم نباشد؛ بلکه یک مفهوم و یک

---

۱. هنگامی که پسینه‌ی «را» پس از مفعول مستقیم در جمله می‌آید اسمی که مفعول واقع شده معرفه می‌باشد. چون حالا اسم در نهاد جمله، مورد بحث ماست از مفعول معرفه که جای آن در گزاره‌ی جمله است در موقع خودش سخن خواهیم گفت.

چیز ذهنی و معنوی باشد؛ مانند: دانش، زندگی، فکر، امید، آرزو، غم، رنج، اندوه، سرور، عشق، هوس، پاکدامنی، فعالیت.

٤) اسم زمان و اسم مکان

الف) اسم زمان، نام وقت و روزگار و بخشی از اسم معنی است: روز، شب، صبح، سحر، صباح، بامداد، چاشت، دیگر، شام، هفته، ماه، سال، قرن، سده.

ب) اسم مکان، نام جای و محل است. برخی از این اسم‌ها عام و برخی دیگر خاص است: مملکت، کشور، شهر، ده، قریه، روستا، جنگل، خانه، مکتب، اداره، باغ، چمن، کابل، بلخ، فیض آباد، تخارستان، کندز(قندز)، بدخشان، فاریاب، هرات، باغ بابر.

٥) اسم آله

اسم آله، نام افزارها و آلات مختلف است که به جز چندی از آنها، به صورت عمومی شکل ساختمانی خاصی ندارد و مانند اسم‌های دیگر یا ساده است یا مرکب (از دو کلمه‌ی مستقل) و یا مشتق (از یک مستقل و یک نامستقل). شرح اسم‌های مرکب این نوع، در بخش کلمه‌های مرکب می‌آید. برخی از اسم‌های آله‌ی عربی (که در آن زبان، وزن و طریق ساخت خاصی دارد)، در زبان دری به کار می‌رود: مقراض (قیچی)، مفتاح (کلید).

٦) اسم جمع

اسم جمع، نامی است از نگاه شکل و ساخت مفرد و بدون پسوند جمع، ولی از رهگذر مسمی و مدلول، جمع می‌باشد و بر عده‌یی از افراد نوع خود، دلالت می‌کند؛ مانند: سپاه، لشکر، مردم، رمه، گله.

وقتی اینگونه اسم‌ها با پسوندهای جمع بیاید بر گروههای مختلف نوع خود دلالت می کند: مردمان، خلقها، قومها.

۷) اسم صوت

کلمه‌های صوت به صورت عمده به مستقل و نا مستقل تقسیم می‌شود. کلمه‌های نامستقل صوت یا به حیث گفته، یا جزو فعل مرکب منکشف می‌آید که راجع به آنها سخن گفته خواهد شد.

کلمه‌های مستقل صوت، هم به حیث «گفته» هم جز و فعل مرکب منکشف و هم به حیث اسم (به تنهایی یا جز و عبارت) در نهاد یا در گزاره‌ی جمله می‌آید. اسم صوت، نام آوازهای گوناگونی است که توسط انسان، حیوان، یا در طبیعت تولید می‌شود؛ مانند: غُـم غُـم او/ خفیف به گوش می‌رسد. غَوغَو سگها/ آنها را به خواب نمی گذاشت. .../ شر شر ملایم برگهای درختان را به خوبی می‌شنید. «... / از آواز شرپ شرپ نوشیدن چای... نمی‌توانستند جلو گرفت.- حبیب»، «صدای شرس آبشار و چک چک‌های قطرات اشک آسای آب، با تپ تپ‌های پای گوسفندان، ... / صافتر به گوش می‌آمد.- محمد حیدر نیسان، یکشب در کوهستان» شرنگس زنگ بایسکل او/ آن روستایی را تکان داد.

۸) اسم صریح و اسم مبهم

الف) اسم صریح، اسمی است که مسمی و مدلول آن صریح و آشکار باشد و شامل تمام انواع اسم خاص و عام، ذات و معنی، معرفه و نکره، اسم جمع و آله و صوت است.

ب) اسم مبهم، اسمی است که مسمی و مدلول آن واضح و هویدا نباشد. اسم مبهم یا به تنهایی استعمال می‌شود: کس نمی‌داند؛ یا به

همراه نشانه‌ی نکره (یعنی ی) : کسی نپرسید، کدامی آمد، بعضی می‌گویند؛ یا پیش از آن، یکی از کلمه‌های معین کننده به کار می‌رود:

کس، هرکس	همه کس	هیچ کس، چه کسی؟		کدام کس؟
کدام	هر کدام	---	هیچ کدام ---	----
یکی	هر یکی	---	هیچ یکی ---	کدام یکی؟
چیز	هر چیز، همه چیز	هیچ چیز	چه چیز؟	کدام چیز؟
جای	هر جای، همه جای	هیچ جای	چه جای؟	کدام جای؟
گونه (طور، سان، رنگ)	هر گونه، همه گونه	هیچ گونه	چه گونه؟	کدام گونه؟
اندازه (قدر)	هر اندازه ---	---	چه اندازه؟	کدام اندازه؟

کلمه‌های معین کننده (هر، هیچ، کدام، همه، چه) است که برخی از آنها نظر به وظیفه‌ی نحوی به حیث اسم مبهم نیز می‌آید مانند (کدام، همه)، و (هیچ) به حیث قید هم استعمال می‌شود. (چه، کدام) در جمله‌ی پرسشی می‌آید؛ (هیچ) در جمله‌ی سلبی (دارای فعل منفی) و در جمله‌ی پرسشی، (هر، همه) در جمله‌های سلبی و ایجابی، هر دو به کار می‌رود.

کلمه‌ی (یک) که عدد است به حیث اسم مبهم (مانند یکی) با معین کننده‌های (هر، هیچ، کدام) می‌آید. عددهای دیگر تنها با (هر) استعمال می‌شود و (هردو) باز هم به حیث معین کننده‌ی اسم دیگری به شمار می‌رود: هر دو خانه را می‌فروشد، هر پنج کتاب را خوانده است، هر سه نفر به چشمان یکدیگر دیدند.

کلمه‌های معین کننده، با اسم‌های صریح دیگر نیز می‌آید؛ به حیث مثال:

روز	هرروز	همه روز	هیچ روز	چه روز؟	کدام روز؟
کار	هرکار	همه کار	هیچ کار	چه کار؟	کدام کار؟
شهر	هرشهر	همه شهر	هیچ شهر	چه شهر؟	کدام شهر؟

اسم بعد از (همه، چه، کدام) نظر به مورد استعمال، به شکل جمع نیز می‌آید: همه آدمها (یا با نشانه‌ی افزایش: همه‌ی آدمها) چه روزها؟ کدام شهرها؟ پس از (چه) اسم با نشانه‌ی نکره هم می‌آید: چه روزی؟ چه شهری؟ چه کاری؟

(چه) در جمله‌ی تعجبی با اسم صریح مفرد یا جمع می‌آید: چه گل زیبا است! چه آدم فرومایه‌یی بود! چه شبهای خوشی با هم گذشتاندیم !

(چقدر، چه اندازه، چه) در جمله‌ی تعجبی به حیث شدت دهنده‌ی صفت یا قید می‌آید: این دختر چقدر طناز است! این چشمها چه اندازه فتنه‌گر است! چه مستانه می‌رقصد!

(همه، کدام، بعضی) به حیث اسم مبهم به شکل جمع نیز می‌آید: همگان (همگی)، کدامها، بعضی‌ها، کلمه‌های (دیگری، یک دیگر، همدیگر، هم «باهم رفتند» جمله گی، دیگران) همه اسم مبهم است.

هر که (کلمه‌ی ربط، که: ضمیر مبهم) هر چه (کلمه‌ی ربط، چه: ضمیر مبهم)، هر چند و هر قدر (کلمه‌های ربط، چند و قدر: قید مقدار) است. داکتر خانلری[1] کلمه‌ی (هرکه) و خانم رستورگویوه تنها کلمه‌ی (هر) را ضمیر مبهم نامیده است.

---

۱ داکتر خانلری این کلمه‌ها را ضمیر مبهم خوانده است: هر که(در جای دیگر: هر)، یکی، همه، دیگری، دیگران، یکدیگر، هر یک، کس، هیچکس، هیچیک، چندی، دیری، همگی، جمله، فلان، جملگی، همه کس، همه چیز، هرچیز. و خانم رستورگویوه این کلمه‌ها را: همه، هر، هیچ، بعضی، یک چند، هرخیل، هرگونه.
داکتر خانلری اینها را ضمیر پرسشی نامیده است: که؟ کی؟ کجا؟ از کجا؟ چگونه؟ چطور؟ و خانم رستورگویوه این کلمه‌ها را: که؟ چی؟ که ها؟ چه ها؟ کدام؟ چند؟
دکتر خانلری این‌ها را صفت پرسشی گفته است: کدام راه؟ چه کتابی؟ چگونه مردی؟ چند خانه؟ چه وقت؟ و ذوالنور اینها را: چه؟ چیست؟ چسان؟ چطوری؟ چونی؟ هیچ دانا هیچ عاقل این کند؟ کدام مذهب؟ کدامین شهر؟ و اینها را اسم پرسشی نام گذاشته است: که؟ کجا؟ کو؟ کی؟

ترکیبهای دیگر با (هر) بدینگونه است: هر آن عاشق، هر آن ساعت، هر آن کس، هر آنکه، هر آنچه. در اینگونه موارد، دو کلمه‌ی معین کننده و یک اسم صریح یا مبهم و ضمیر مبهم به مشاهده می‌رسد.

تمرین: مثالهای انواع گوناگون اسم در جمله‌ها و اشعار ذیل، در نهاد جمله آمده است. نوعیت هر یک را مشخص کنید: دل از دیدن آن رخسار به تپش می‌آید. «زن رشید نزد بی بی زهره در دهکده‌ی نزدیک رفت. -حبیب». شاه بی بی هر روز چهارشنبه به زیارت «پیر بلند» می‌رود. فیل مرغ نه می‌پرد و نه بار می‌برد. صالحه حارس از خوانندگان جدید رادیو افغانستان است. سنگ ریزه به شیشه خورد و آن را شکستاند. شب فرا رسید و تاریکی همه جا را گرفت. «غریب بچه‌ی لاغری بودم. خانه‌ی ما با اتاقهای کوچک کاهگلی و بامهای بلند آباد شده بود.... آن وقتها زنده‌گی با وصف ساده‌گی در درون خود، محنتی را نهفته داشت. [این محنت] به نحوی از انحا مرا می‌آزرد. بابه پینه دوز، مرد خوش مشرب و کار کشته‌یی بود.... چشمانش درخشش گنگ و بی تفاوت یخپاره‌ها را داشت.- (اکرم عثمان، غمها و خانه ها) ابر پاره‌ها در دریای بیکران آسمان شنا می‌کردند. «روزگار، مانیلا و حمید را یکبار دیگر مقابل هم قرار داد .... یک هفته بعد در کابل پرنده‌ی آهن بال سینه به زمین گذاشت.- محبوبه، داستان کوتاه مانیلا».

پستان یار در خم گیسوی تابدار

داکتر خانلری اینها را صفت مبهم نام کرده است: چند کتاب، هیچ کس، چندین دانش آموز، بعضی دانش آموزان؛ و ذوالنوراینها را: چند، چندان، چندی، چندین، فلان طوطی، هیچ کس، هیچ چیز، همه عالم، هر دو، هر که.

ذوالنور این کلمه‌ها را اسم مبهم نامیده است: اند، هم، همه، کس، کسی، فلان، بهمان، این و آن، هیچ(هیچ کس به زیار وفادار نیست) هر که، هر چه.

چون گوی [توپ] عاج در خم چوگان آبنوس [است] (سعدی)
مدامم مست می‌دارد نسیم جعد گیسـویت
خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت
دوش در حلقه‌ی ما قصه‌ی گیســـــوی تو بود
تا دل شب سخن از سلسله‌ی موی تو بود(حافظ)
دل و جانم به تو مشغول و نظر در چپ و راست
تا ندانند حریفان که گرفتار توام
نیست آن اندام نازک را مناسب هر لباس
بایدش از گل قبایی و ز سمن پیراهنی (جامی)
گل می‌درد قبا به چمن، داد خواه کیست؟
گلشن به خون تپیده، شهید نگاه کیست؟ (فغانی)
قیامت کرد گل، در پیرهن بالیدنت نازم
جهان شد صبح محشر، زیر لب خندیدنت نازم (بیدل)

۲) ضمیر

ضمیر کلمه یی است کـه جانـشین اسـم اشـخاص و اشیا مـی‌شـود. اسمی را که ضمیر به جای آن می‌آید، مرجع ضمیر می‌نامند.

ضمیر سـه نـوع اسـت: ۱) ضـمیر شخـصی، ۲) ضـمیر مـشترک، ۳) ضمیر اشاره.

۱) ضمیر شخصی:

این ضمیر جانشین اسم انسان مـی‌شـود و نمـودار شـخص (مـتکلم، مخاطب، غایب) و مفرد و جمع است. ضمیر شخصی به حیث کلمـه‌ی

مستقل و دارای معنای لغوی، صرف یک نوع است؛ همان که به نام ضمیر منفصل (جدا، گسسته)[1] معمولاً یاد می‌شود.

شخص	مفرد	متکلم مع الغیر[2]
شخص اول (متکلم)	من	ما
شخص دوم (مخاطب)	تو	جمع
		شما
شخص سوم (غایب)	او (وی)	ایشان [3]

یاد آوری: بعضی از محققان و دستور نویسان ایرانی، مانند مرحوم بهار، آقای رضادایی جواد و دیگران، نوشته‌اند که در افغانستان ضمیرهای شخصی (ما) و(شما) را به شکل (مایان)، (شمایان) به کار می‌برند. لازم است تصریح شود که استعمال این دو کلمه در دوره‌ی پیش از استرداد استقلال و در نخستین سالهای پس از آن، بسیار رایج بود و رفته رفته متروک شد. امروز به جز اشخاص کم سواد در نوشته‌ها و نامه‌های شخصی، دیگران این دو کلمه را به کار نمی‌برند. (اما متأسفانه کلمه‌ی (خودها) امروز هم زیاد استعمال می‌شود).

---

۱. در همه کتب دستور زبان فارسی، ضمیر شخصی را به منفصل و متصل تقسیم کرده اند؛ بدین دلیل که دستور نویسان خصوصیت مستقل بودن و نبودن کلمه‌ها را در نظر نداشته‌اند. ما ضمیر متصل را به نام (پسوند تصریفی یا پسوند ضمیری) یاد می‌کنیم و در بخش پسوندها از آن سخن خواهیم گفت.

۲. به قراری که دانشمندان آریایی صرف و نحو عربی در قدیم متذکره شده‌اند و زبان شناسان معاصر در تحقیقات جدید علم زبان ذکر کرده‌اند، ضمیر شخص اول جمع ندارد؛ زیرا وقتی یک گوینده «ما» می‌گوید، همان یک نفر است که اصلاً از طرف خود و به وکالت از دیگران سخن می‌گوید؛ یعنی متکلم مع الغیر (گوینده همراه دیگران) است.

۳. امروز به جای ضمیر (ایشان) ضمیرهای جمع اشاره (اینان، آنان) برای انسان (اینها، آنها) هم برای انسان و هم برای غیر انسان به کار برده می‌شود. این کلمه‌ها در ادبیات قدیم نیز استعمال می‌شد.

به قرار شواهدی که رضا دایی جواد ذکر کرده[۱] در قدیم نیز اینگونه جمع به کار رفته است:

قوم را گفتم: چونید شمایان به نبیذ؟
همه گفتند: صواب است صواب (فرخی)

احمد حسن شمایان را نیک شناسد براین جمله که تا کنون بوده است. (بیهقی).

ور کسی گوید مایان همه سنجر نامیم
گویمش نی نی، رو منکم اولی الامر بخوان(انوری)

و مشایخ کبار در این منزل آسوده‌اند، اما نام ایشانان بر اهل روزگار پوشیده است[۲]. ولی غالباً این ضمایر به (ها) جمع بسته شوند؛ مولوی گوید:

چینیان گفتند: ما نقاش تر　　رومیان گفتند: ما را کرو فر
گفت سلطان: امتحان خواهم درین　　کز شماها کیست در دعوی گزین
سالها دفع بلاها کرده ایم　　وهم حیران زانچه ماها کرده ایم

باید این نکته را افزود؛ وقتی استعمال (ماها) و (شماها) درست است که سخن از چند گروه در میان باشد، آنسان که از شعر مولانای بلخ آشکار است. در این شعر، از دو گروه «چینیان» و «رومیان» سخن رفته و از قول پادشاه به آنان «شماها» خطاب شده است.

۲. ضمیر مشترک:

این ضمیر نیز جانشین اسم انسان می‌شود، یا به همراه ضمیرهای شخصی و پسوندهای ضمیری به غرض تأکید می‌آید. در نگارش

---

۱. دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب، اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۴۰، صص ۱۳۴- ۱۳۵.

۲. قندیه، انتخاب ملاعبدالحکیم، به کوشش ایرج افشار، کتاب خانه‌ی طهوری، تهران، ۱۳۳۴، ص ۱۵، به نقل جواد.

دری، سه کلمه هست که به حیث ضمیر مشترک و همیشه به یک شکل برای مفرد و جمع متکلم، مخاطب و غایب به کار می‌رود:[۱] خود(در گفتار هم زیاد استعمال می‌شود)، خویش، خویشتن، ضمیر (خود) به پنج طریق به کار برده می‌شود. ۱) خود گفتم، خود گفتیم، خود گفتی، خود گفتید «خود گفت و خود شنید»، خود گفتند؛ ۲) من خود گفتم، تو خود گفتی ... (نگارشی)، ۳) خودم گفتم، خودمان گفتیم... گفتاری و نگارشی)، ۴) من خودم گفتم، ما خودمان دیدیم... (بیشتر محاوره یی)؛ ۵) خود من دیدم، خود ما رفتیم، خود شما گفتید، خود او نوشت ... (گفتاری و نگارشی).

دو ضمیر دیگر، به تنهایی و بدون ضمیر شخصی و پسوند ضمیری به کار می‌رود، در نهاد جمله استعمال نمی‌شود و همیشه در گزاره به حیث مفعول مستقیم یا متمم فعل (مفعول غیر مستقیم) می‌آید.

۳) ضمیر اشاره:

در نگارش دری کلمه‌های (این، آن، اینان، اینها، آنان، آنها) در حالی که به تنهایی (بدون اینکه مشخصه‌ی کلمه‌ی دیگری بعد از خود را معین کند) و به عوض اسم انسان یا غیر انسان استعمال شود ضمیر اشاره است. [۲]در این مثالها، این و آن در نهاد جمله جای دارد:

---

۱. بنابر آن استعمال کلمه‌ی (خودها) غلط و نادرست است.

۲. اکثر دستور نویسان و نیز داکتر خانلری در جلد اول دستور زبان فارسی کلمه‌های (این) و (آن) را ضمیر اشاره دانسته‌اند ولی ذوالنور (دستور پارسی، ص ۵۸) این کلمه‌ها را صفت اشاره نامیده و گفته است: «بهترین دلیل نا ضمیری این و آن، این است که می‌توانند با مراجع‌شان در کنار هم باشند ... ولی ضمایر نمی‌توانند با مراجع‌شان در یکجا با هم جمع شوند... در هر حال باید «این» و «آن» را فقط صفت اشاره نامید با این توضیح که ممکن است گاهی مشارالیه به قرینه حذف شده باشد» و گفته است: «این» و «آن» در انگلیسی هم صفت اشاره اند: Demonstrative adjective.

وقتی که دربان و سگ، غریبی را بیابند این گریبانش را می‌گیرد و آن دامنش را. از سعدی پرسیده شد که آدم زاهد خوب است یا دانشمند. گفت: آن گلم خود را از موج می‌کشد و این می‌کوشد که غرق شده‌یی را نجات بدهد. (موضوع هر دو جمله از شعر سعدی است).

یاد آوری: در عبارتهای مانند (این زن)، (آن مرد) و (این دختران)، (آن پسران) کلمه‌های (این، آن) اشاره و معین کننده است، خواه آنها را اسم اشاره بنامیم خواه صفت اشاره؛ و کلمه‌های (زن، مرد، دختران، پسران) مشار الیه (اشاره شده به آن) اسم‌های معرفه است. کلمه‌های (همین، همان، همینها، همانها، همو) شکلهای شدت یافته (شدت دار) است.

نخست باید گفت که اکثر کلمات در جمله چندین وظیفه را انجام می‌دهد و یک کلمه را به تنهایی و جدا از جمله نمی‌توان گفت که چیست؛ مثلاً معادل (این) و (آن) در انگلیسی اسم اشاره، صفت اشاره relative pronoun معین کننده و کلمه‌ی ربط است. دیگر اینکه در عبارت (این کتاب) کلمه‌ی (این) کلمه‌ی (کتاب) را وصف نمی‌کند بلکه معین کننده‌ی کتاب است. در مورد پذیرش هر دو نام (صفت، ضمیر) اشکال موجود است.

مفعول مستقیم

دومین جز و عمده‌ی گزاره

مفعول، کلمه‌ی است که با فعل متعدی در جمله می‌آید و عمل فاعل بر آن واقع می‌شود. معنای جمله‌های دارای فعل متعدی، بدون مفعول، کامل نیست. در جمله تنها اسم (همه انواع اسم) و ضمیر (همه اقسام ضمیر) به حیث مفعول می‌آید.[1]

هرگاه کلمه‌ی نامستقل «را»- پسینه‌ی «را»- پس از مفعول بیاید، مفعول معرفه و مشخص است؛ پس «را» در عین حال هم نشانه‌ی مفعولی و هم نشانه‌ی معرفه بودن است[2]. به همین سبب اسمهای خاص و ضمیرها و اسم‌هایی که خود معرفه است، هیچوقت بدون پسینه‌ی «را» در حالت مفعولی واقع شده نمی‌تواند:

دیروز فریده را در سینما دیدم. «مگر کلانتر را می‌کشی؟ مرا بی آبرو مساز خود را بی آبرو مساز. جیلان نی چلم را میان لبان کبود رنگ چملک چملکش گرفت... تا نفس داشت شش هایش را از دود پر کرد... بعد در حالی که آن را از پیش رویش دور می‌کرد آب دهنش را قورت کرده گفت... این دو جمله را از ژرفای دلش به سوی

---

۱. ممکن است عدد هم گاهی (در نگارش‌های عادی و ادبی به ندرت ولی در نوشته‌های مربوط به مباحث ریاضی و فزیک و مانند آن بیشتر) در جمله مفعول واقع شود.

۲. به خاطر باید داشت که در شعر بنابر اقتضاءات شعری، پسینه‌ی (را) از مفعول معرفه هم حذف می‌شود.

رشید فرستاد. دو تایی با هم نان چاشت را خوردند... .- حبیب، سپید اندام»

در جمله‌های بالا، به جز (نی چلم) و (نان چاشت)، همه اسمها، با صرف نظر از پسینه‌ی «را» معرفه است و مراد از دو اسم دیگر هم یک (نی چلم معین) و یک (نان چاشت مشخص) است و بنابراین با نشانه‌ی «را» ذکر شده است.

اما در این جمله ها: شاکره نامه نوشت. حمید کتاب می‌خواند. آن روز دوستم پیراهن خرید. «مادر آیدن جاروبی در دست داشت». نامه، کتاب، پیراهن، جاروبی، اسم‌های نکره و مفعول است و بدین جهت، بدون «را» نوشته شده است.

مفعول (اسم، ضمیر) هر چند یک کلمه هم باشد یکجا با «را» عبارت می‌سازد و در بخش عبارت، باز هم از عبارت‌های مفعولی سخن خواهیم گفت.

یاد آوری: هنگامی که مفعول با فعل مجهول در جمله بیاید، جای آن در قسمت نخست جمله، در نهاد جمله است و پسینه‌ی «را» هیچگاه با آن ذکر نمی‌شود. اینگونه مفعول را اصطلاحاً نایب فاعل (جانشین فاعل) نامیده اند؛ به حیث مثال در این جمله ها:

چای/ نوشیده شد. کتاب شما/ نخست در یکی از مجله‌ها چاپ خواهد شد. داستان ویس و رامین/ در اواسط قرن پنجم هجری سروده شده است. توپ چاشت / هر روز در کابل زده می‌شود. «شکمش / کمی بزرگ شده بود. لبخند وحشت آوری/ روی لبش نقش شده بود.- حبیب»

متمم فعل

جزو دیگر گزاره

متمم فعل[1] کلمه‌یی است که پس از یکی از پیشینه‌ها (کلمه‌های افزایش)[2] می‌آید و مفهوم فعل را واضح‌تر می‌سازد. در جمله، تنها اسم

---

۱. در اکثر کتاب‌های دستور زبان، متمم فعل را به نام مفعول با واسطه یا غیر صریح، یاد کرده‌اند. باید توضیح کرد که اصطلاحهای (باواسطه) و (بیواسطه) قابل تأمل است؛ زیرا مفعول معرفه هم بدون پسینه‌ی (را) نمی‌تواند استعمال شود و لذا این مفعول بیواسطه و بیچاره نیز «واسطه» پیدا می‌کند! و نیز اصطلاحهای (صریح= آشکار) و (غیر صریح= نا آشکار) رساننده‌ی مقصود نیست. یعنی مفعول صریح، چه آشکاری و پیدایی دارد که مفعول غیر صریح ندارد؟ اگر اصرار داشته باشیم که به جای (مفعول) و (متمم فعل)، حتماً از دو مفعول سخن بگوییم، بهتر آن است که مفعول فعل متعدی را «مفعول مستقیم» و متمم فعل را که با فعل لازم و متعدی می‌آید «مفعول غیر مستقیم» بنامیم؛ بدین جهت که اثر فعل بر نخستین مستقیماً و بر دومین غیر مستقیم واقع می‌شود.

۲. چون کلمه‌های نامستقلی که به نام حروف اضافه (حرف نیست کلمه است) یاد می‌شود، همیشه پیش از کلمه‌های مستقل یا عبارتهای مربوط به آنها (اسم و ضمیر به تنهایی یا یکجا با وابسته ها) می‌آید (البته در ادبیات قدیم، دو کلمه‌ی افزایش، پیش از کلمه و پس از آن، می‌آمد: به خانه در، به تابه بر) آنها را «پیشینه» نامیده ایم. این کلمه‌ها در انگلیسی prepositions گفته می‌شود که معنای آن (پیش افتاده) یا (پیش واقع شده) است. همچنان بر کلمه‌ی «را» که نشانه‌ی مفعول معین و در زبان دری یگانه کلمه نامستقل وظیفه داری است که پس از کلمه مستقل یا عبارت مربوط به آن (اسم و ضمیر به تنهایی یا همراه وابسته ها) می‌آید «پسینه» نام گذاشته ایم. اینگونه کلمه‌ی نامستقل در انگلیسی به نام postposition به معنای (پس افتاده) یا (پس واقع شده) یاد می‌شود.

پسینه‌ی (را) در شعر و نثر قدیم نشانه‌ی متمم فعل نیز بوده است و وظیفه کلمه افزایش را در جمله انجام می‌داده است: به گیتی نماند کسی را (برای) وفا روان و

و ضمیر به حیث متمم فعل می‌آید.[1] اسم و ضمیر ولو یک کلمه و بدون وابسته (متعلق) نیز باشد همراه با یکی از پیشینه‌ها، عبارت می‌سازد. متمم فعل، هم با فعل متعدی و هم با فعل لازم یکسان آمده می‌تواند.

در باره‌ی انواع پیشینه‌ها، در یکی از مباحث کلمه‌های نامستقل سخن خواهیم گفت. در اینجا به ذکر چند جمله‌ی دارای متمم فعل اکتفا می‌کنیم.

«نمی دانم چرا این همه خنده‌ی رفقا در من تأثیری نمی‌کند. بخندید، من نمی‌خواهم از شما استمداد کنم. ولی، آه، شما هم مایل نیستید مرا از این گرداب مهیب نجات بدهید! امشب باز نمی‌دانم چه ابری بر ستاره‌ی آمال من سایه افگنده است. –پژواک»، «در پای آن، دریای خروشانی، آبهای زنگاری خود را مستانه به سینه‌ی صخره‌های کبود رنگ می‌ساید. قرص خورشید، در وسط آسمان شفاف بهاری، مانند مشعل فروزانی که از دریچه‌ی ملکوت، برای روشن کردن کره‌ی خاکی ما بر فروزند، با یک لمعان سیمابگون و خیره کننده می‌سوزد. - رقیه ابوبکر[2].

زبانها شود پر جفا (فردوسی). «ما را (نزد ما) مردی از پیش ارمنشاه بیامده است. - سمک عیار». و به صورت دیگری نیز به کار می‌رفت: «او را دعا (یعنی) دعای او) مستجاب بود. (کتاب گرشاسپ، ابوالموید بلخی». و پیشینه‌ی مفعولی نیز با آن به کار می‌رفت: «من آنم که در پای خوکان نریزم / مراین قیمتی در لفظ دری را (ناصر خسرو بلخی)». امروز هم با فعل گفت (مانند قدیم) وظیفه‌ی پسینه‌ی افزایش را انجام می‌دهد. مرا گفت(به من، برای من گفت...).

۱. و گاهی هم عدد: هفت از هشت کوچکتر است، هفت بر پنج صحیح تقسیم شده نمی‌تواند.

۲. متممهایی هست که در جمله‌ی پرسشی به کار می‌رود و درجواب آنها متممهای جمله‌ی اخباری می‌آید: از کجا؟- از هرات، تا کجا؟- تا بادغیس، به کجا؟- به شهر، در کجا؟- در کوهدامن، باکی (kii)؟- با او، با آن، با دوستش، چرا؟ برای چه؟- برای این، برای آن، تا کی (kay)؟- تا فردا، تا چند؟- تا دو سال، تا روز باز پرس.

یادآوری: این نکته را در اینجا باید گفت که برخی از نویسندگان نا آزموده، متوجه جای استعمال پیشینه‌ها، مخصوصاً (از، به، در، با، بر) نمی‌شوند؛ یا آنها را در جای نامناسب یا یکی را به جای دیگری به کار می‌برند؛ مثلاً در این جمله ها:

۱).... به شکایات آنها بررسی کرد. (رادیو).

نخست اینکه (شکایت) را (بررسی نمی‌کنند) بلکه یک مسأله یا موضوع علمی و تحقیقی و اجتماعی را بررسی می‌کنند، دوم اینکه در چنین عبارت به هیچ صورت (به) به کار نمی‌رود. بایست یا (شکایات آنها را - مفعول مستقیم) یا یک فعل متعدی دیگر می‌بود. یا مثلاً (به شکایات آنها توجه کرد).

۲) بعضی حصه‌های آن به مجله‌ی ... به نشر خواهد رسید. (انیس). [در مجله‌ی...]

۳) ایشان از این انتحال خود معترف شده‌اند. (انیس)- [به این...] و [اعتراف کرده اند] بهتر بود.

۴) او با آنها از نزدیک در تماس گردیده با هم مفاهمه کردند. (انیس) استعمال فعلهای (تماس گرفت، به تماس آمد) رایج است نه (در تماس شد، در تماس گردید)؛ گذشته از این، در چنین دو فقره‌ی جمله‌ی مرکب که دومی به اولی معطوف شده است و فقره‌های معطوف، متوازن می‌باشد؛ جای استعمال فعل وصفی نیست، مخصوصاً که فاعل‌های فقره‌ها، دو است: (او) و (آنان) پس بایست فعل نخست(تماس گرفت و با هم...) یا (به تماس آمد و با هم...) می‌بود.

موارد استعمال درست پیشینه‌ها و فعلهای مرکب منکشف دارای کلمه‌ی نا مستقل را با مطالعه‌ی دقیق و با توجه می‌توان دریافت. در ترجمه باید متوجه بود که در برابر کلمه‌های افزایش (پیشینه و پسینه) یک زبان، عیناً معادل آن در زبان دیگر را نمی‌توان استعمال کرد. نظر

به طرز ترکیب کلمه‌ها و خصوصیت ساختمانی عبارتها و جمله ها(که هر زبان روش و ترتیب خاص در این مورد دارد) کلمه‌های افزایش معینی را می‌توان به کار برد. مثلاً آنجا که در انگلیسی (at) استعمال می‌شود: lectures at و arrivad در زبان دری (در) و (به) به کار می‌رود: در... تدریس می کند، به ... رسید.

قید

قید کلمه‌یی است که برای تصریح کردن و مشخص و قطعی ساختن معنای فعل به کار می‌رود. فعلها، وقوع حادثه‌یی یا کردن و شدن کاری را به صورت عمومی و کلی و نامشخص بیان می‌کنند؛ اما قیدها آن را مشخصتر، آشکارتر و صریح‌تر می‌سازد. این تصریح در درجه‌ی اول با بیان حالت و چگونگی وقوع فعل و در درجه‌ی دوم با بیان زمان، مکان، کثرت(مقدار) وقوع فعل، صورت می‌پذیرد. در اینجا این نکته را باید افزود که متمم فعل نیز مطالب توضیحی اضافی را به جمله و به مفهوم فعل می‌افزاید و وقوع فعل را از نگاه چگونگی، زمان، مکان، مقصود، وسیله و مانند آن، تصریح می‌کند. اما فرق آنها در این است که متمم فعل با پیشینه‌ها و قید بدون آنها در جمله می‌آید.

قید از نظر ساخت و از لحاظ معنی اقسام گوناگون دارد.

انواع قید از رهگذر ساخت کلمه

قید از این نگاه، مانند اسم و صفت، سه نوع است: ساده، مرکب، مشتق.

قید ساده

آن است که صرف یک کلمه‌ی مستقل باشد؛ مانند: زود، دیر، آهسته، پاک، هنوز، همیشه، هیچ، هرگز، روز، شب، شام.

قید مرکب

خود سه نوع است: ۱) مرکب از دو کلمه‌ی مستقل (اسم، صفت، ریشه‌های فعل): شورانگیز، خمار آلود، خواب آلود؛ ۲) مرکب از یک کلمه‌ی مستقل و یک نامستقل: خنده کنان، جست زنان، عرق ریزان، شتاب زده، وحشت زده، خمار آلوده، پیاپی، دمادم ... ؛ ۳) تکرار همان یک کلمه: آهسته آهسته، زود زود، کج کج، پیش پیش، نرم نرم، گاه گاه ... .

قید مشتق

از یک کلمه‌ی مستقل و یک یا دو نامستقل ساخته می‌شود:

نخست با پسوند (-آن): بامدادان، بهاران و پیشوندهای (ام-، دی-، پار-): امروز، دیشب، پارسال.

دوم با پسوند (-گاه): شبانگاه، چاشتگاه، صبحگاه، سحرگاه.

سوم با دو پسوند (- گاه) و (-آن) یا برعکس (-آن) و (-گاه): شامگاهان، سحرگاهان، صبحگاهان، شبانگاهان.

چهارم با پسوند (- وار): هفته وار، ماهوار، عاشق وار، دیوانه وار، معشوق وار.

پنجم با پسوند (-آ نه) پس از کانسوننت[وبا پسوند] (یانه) پس از واولهای (آ)، (و)، [وبا پسوند] (-گانه) پس از واول (ه): مستانه، دلیرانه، دوستانه، نومیدانه، دزدانه، مشتاقانه، پارسایانه (گاهی یک یا دو کلمه‌ی مستقل و دو نامستقل: مردانه وار، جوانمردانه، جنگجویانه، نامردانه، ناجوان مردانه، نابخردانه)، بنده گانه.

ششم با پسوند (-اکی) (این پسوند بیشتر در محاوره با کلمه‌ها به کار می‌رود) (و پس از واول: گکی): دزدکی، روزکی، شبکی (شوه

کی)، پسکی، هفته‌گکی، ماگکی (ماه‌گگــی)، صـبحکی(در محـاوره: سوبکی)، خپکی.

هفتم با پسوند (- ان= تنوین، آ: هر دو مـأخوذ از عربـی و مـستعمل با کلمه‌های عربی): دایمـاً، قطعاً، اساسـاً، موقتـاً عمومـاً، فـوراً، سـریعاً، اخیراً، عادتاً، مکرراً، حالا، اصلا، دایما (این کلمه‌ها هم تنوین دار است که بدین شکل در آمده است).

با توجه به این پسوندها، می‌تـوان گفـت کـه گـروه قیـدهـا از نظـر ساخت، اندک استقلالی دارد اما به سـبب سـادگی و یکـسانی سـاخت کلمه‌های دری، اگر کلمه‌یی را در خارج جملـه مـد نظـر بگیـریم و از وظیفه‌ی نحوی آن چشم بپوشیم، از نگاه معنی (مانند گروههای اسم و صفت که از آن سـخن گفتـه خواهـد شـد) ممکـن اسـت قیـد باشـد و ممکن است صفت[1] (برخی از قیدها هم هست که در جمله‌ی دیگری، در ساختمان دیگری، اسم است یا بـرعکس،ماننـد شـب، روز). لـیکن آنچه معنی و گروه و دسته‌ی کلمه‌یی را تعیین می‌کند همانـا وظیفـه‌ی نحوی آن در جمله و ارتباط آن با دیگر کلمه‌هـای جملـه اسـت. اگـر اسم را وصف کند صفت است و اگر فعل را وصف و تصریح کند قید است؛ یعنی کلمه بنابر داشتن رابطه‌ی معینی با اجزای سـاختمانی یـک جملـه و انجـام دادن وظیفـه‌ی مـشخص نحـوی، نـام خاصـی بـه خـود می‌گیرد. به حیث مثال کلمه‌ی «سوار» در این جملـه هـا: «سـوار از دل پیاده نمی‌آید و سیر از دل گرسنه. مثل» به جز سوار، کلمه‌هـای پیـاده، سیر، گرسنه نیز اسم است.

---

۱ . از همین سبب است که در بیشتر کتابهـای دسـتور زبـان، قیـد را بـه (مخـتص) و (مشترک) تقسیم کرده اند؛ چند تا را در بخش مختص و دیگرها را در بخش مـشترک جا داده‌اند.

آن مرد سوار، از این راه گذشت. گزمه‌ی سوار هر شب در شهر می‌گردد. - صفت آنان سوار رفتند.- قید چگونه گی.

در این جمله‌ها جزء فعل مرکب است: دخترک بر شانه‌ی کاکایش سوار شد. گل نسا را بر اسب سوار کرد.

انواع قید از نگاه معنی

الف) قید حالت و چگونگی

آهسته، لرزان، گریه کنان، شجاعانه، اساساً، سریعاً.

ب) قید زمان

روز، چاشت، صبح، هنوز، همیشه، زود، دیر، پیاپی، گاه گاه، فوراً، موقتاً، اخیراً، دفعتاً، ناگاه، ناگهان، هفته وار، سالانه، امشب، دیروز، پریشب، پارسال، فردا، پس فردا (برخی از قیدهای زمان همراه با «هر»، وظیفه‌ی کلمه‌ی ربط را در جمله‌ی مختلط، نیز انجام می‌دهد، مانند: هر گاه، هر وقت).

ج: قید مکان

عموماً مکان وقوع فعل با متمم بیان می‌شود و بنابراین شماره‌ی قیدهای مکان آنقدر زیاد نیست: اینجا، آنجا، دور، نزدیک، پیش، پس، دنبال، بالا، پایین، زیر، هرجا، همه جا، هیچ جا.

د) قید مقدار (اندازه، کمیت)

بسیار، زیاد، فراوان، کم، اندک، دیگر، هیچ، چندان، چند، همه (عده‌یی از قیدهای مقدار یکجا با (هر) به حیث کلمه‌ی ربط در جمله‌ی مختلط می‌آید: هر چند، هر چه).

هـ) قید پرسشی

مانند متممهای پرسشی، قیدهایی نیز هست که در جملهی پرسشی استعمال می‌شود و در جملهی اخباری جواب پرسش، یکی از قیدهای چهارگانه می‌آید: کَی (kay) آمد؟ دیروز آمد. کجا رفت؟ آنجا رفت، خانه رفت، سینما رفت. چه وقت رفت؟ حالا رفت، صبح رفت. چگونه (چطور، چسان) رفت؟ سوار رفت، پیاده رفت، شتابان رفت، ناامید رفت. چقدر آورد؟ بسیار آورد، کم آورد، اندکی آورد، هیچ نیاورد. چند می‌گویی که؟ بسیار می‌گویم، کم می‌گویم، هیچ نمی‌گویم.

شدت دهنده

چند کلمه‌ی معدودی هست که پیش از قید (همچنان پیش از صفت) استعمال می‌شود و به آن شدت می‌بخشد. از آن جمله، کلمه‌های (بسیار) و (خیلی) به حیث شدت دهنده، زیاد به کار می‌رود؛ مثلاً در این جمله ها:

رخشانه بسیار خوب می‌خواند، حمیده خیلی زود آمد. پریزاد بسیار مستانه می‌رقصید. (خوب، زود، مستانه) قید است و (بسیار و خیلی) شدت دهنده‌ی قید.

بعضی از دستور نویسان، قید اصلی را در اینگونه موارد، «قید مقید» نامیده‌اند و بعضی دیگر، شدت دهنده را «قید قید» خوانده‌اند که بدین صورت وظیفه و بر اثر آن تعریف قید نیز فرق می‌کند و به زعم آنان، قید کلمه‌یی می‌شود که فعل، صفت و قید دیگری را مقید گرداند.

در آخر این بخش، فعل «می رود» را که مفهوم کلی و مبهم دارد و با چند قید مختلف، به حیث مثال، می‌آوریم تا مشاهده شود که قید چگونه معنای فعل را مشخص و اختصاصی می گرداند.

خنده کنان می‌رود، افتان و خیزان می‌رود، بی باکانه می‌رود، سر افگنده می‌رود، حیرت زده می‌رود، مست و غزلخوان می‌رود، دامن کشان می‌رود، زود زود می‌رود، آهسته آهسته می‌رود، کج کج می‌رود، چاک چاک می‌رود، لنگیده، لنگیده می‌رود، اکنون می‌رود، فردا می‌رود، خانه می‌رود، اداره می‌رود، باغ بالا می‌رود، بسیار می‌رود، پیاپی می‌رود، مکرراً می‌رود ... .

تمرین: در جمله‌ها و اشعار زیر، ضمیر را به حیث فاعل، اسم و ضمیر را به حیث مفعول و متمم فعل در گزاره و به حیث جانشین فاعل در نهاد و انواع قید را مشخص بسازید.

با دشمن و دوست نیکی کن تا دشمنی این کمتر شود و دوستی آن افزونتر گردد.

«صبح وقتی از صرف صبحانه فراغت یافت، با عزمی خلل ناپذیر، به سوی کرسی حکومت خود رفت. یک پهره (هفت نفر) از قوای تأمینات محلی را جداً مامور ساخت تا جناب خان را برای تصفیه‌ی حسابش با پیرمرد الم کشیده، به محضر حکومت و عدالت، فرا آرند. -رهگذر، داستان حاکم»، «چیزی به خاطرش گذشت. دزدیده دست خود را بر روی سینه اش گذاشت. لرزش خفیفی بر تمام وجودش چیره شد وبی اراده آه سردی در حنجره اش دوید... اگر چه من هم گناهکارم شاید او از من گناهکار تر بود؛ با آن[هم] خیلی دوستش داشتم. او یگانه کسی بود که به سوی من می‌خندید؛ ساحرانه و گرم کننده می‌خندید، شرم آلود و دلکش می‌خندید، یک لحظه یی و برق آسا و خیلی شورانگیز... داستان آفتاب گرفتگی». «به گوشه یی، صفحه‌ی گرامافون به نرمی می‌چرخد و از آن ناله‌ی آرام و سوزنده‌ی گیتاری که یکی از نغمه‌های دل انگیز غربی را می‌نواخت، برخاسته در فضای گرم و تیره‌ی سالون، خود را رها می‌کرد. گاهی که صدای

گیتار بلند و بلندتر می‌شد و به گوش آن سه نفر که گرم صحبت بودند شور انگیز غوغا می کرد، هر سه خموشانه به چشمان هم می‌دیدند و آنچنان که امواج موسیقی کاملاً ایشان را فرا می گرفت پیاله‌های خود را با احتیاط بالا می کردند و آهسته می گذاشتند... .

زینب پیراهن رنگ رفته‌ی دراز کهنه‌یی به تن داشت. دو چوتی موی سیاه و گرد آلود او تا کمرش می‌رسد. پستانهای برجسته و فربهش نگاه هر مردی را می‌ربود. اما خوجیین هر قدر که می‌خواست به وی شهوت آگین نگاه کند، نتوانست... .-داستان خوجیین». «آیدن تمام شب در باره‌ی رشید اندیشید. او تازه در دلش جایی برای خود باز کرده بود و یاد او مانند برق سینه اش را روشن می‌ساخت... فردا روز به نیمه رسیده بود و آفتاب در وسط آسمان غبار آلود، خشك و بی حرکت قرار داشت.

کوه سرکش و مغرور در پهلوی ده، سرگران و اندوهگین استاده بود و در میان صخره‌های سیاه و بزرگ آن، زیر سینه‌ی مارهای ناآرام، شاخه‌های خشك خارها می‌شکست. سرای یماق جادوگر که نیمه دیوار پخسه‌یی فرسوده دورادور آن کشیده شده بود و به سمت آفتاب نشست آن، دو سه خانه‌ی کوچك از گل زرد بنا کرده بودند، مانند تنور هول می‌زد.-سپید اندام، حبیب». «بعد از عروسی متوجه شدم که این مرد را دیوانه وار دوست می‌دارم و این دوستی روز به روز بیشتر می‌شد.- ملالی موسی». دوست و دشمن را از نظر دور مدار، مراعات این را بکن و از آن غافل مباش. «یکی از آنها که کالای نوتری داشت دزدانه نیم نگاهش را به پاره گی‌های لباسم می‌دوخت و بعد با لبخندی حاکی از خوشحالی به خود متوجه می‌شد و بی اراده قدمی پیش می گرفت. همین طور بوتهایم که از سرای کهنه فروشی وسط شهر خریده شده بود، همیشه مضمون خنده و استهزای بچه‌ها بود، چه از

کهنگی زیاد، ناچار بودم که آنها را با نوک انگشتانم خش خش کنـان به روی زمین بکشم.- اکرم عثمان، غمها و خانه ها».

ز ساقی جام می‌نگرفتن زاهد هلاکم کرد
به دست من اگر می‌داد آن را پاک می‌خوردم
مپرس از ثواب و گناهم، مگر
در آندم که رحمت شود جلوه گر
که آنگه کشایم همه بار خویش
کم نازها با خریدار خویش
(حمید کشمیری، اکبرنامه)

بدین گفته یکبار همه سرکشان
زدند دست در مار آتشفشان
بر آمد فغان از دهان تفنگ
بجوشید در کام دریا نهنگ
وز آن سوی هم خیل نصرانیان
فگندند آتش هم اندر جهان
سراسر سیه شد جهان همچو دود
بر آمد فغانها به چرخ کبود
(محمد غلام غلامی کوهستانی، جنگنامه)

ماه نو از رشک ابروی تو شد زیر سحاب
گل ز شرم عارضت افتاده در گلزار زار
(سیده مخفی بدخشی)

دشت و در طی می‌کنم تنها به پای خویشتن
سرزنش از خار و خس منزل به منزل بشنوم
(داکتر[ع]. ح. ضیایی)

زان سان که خاطرات خویش از دل برون روند
از قلب بادغیس گذشتم نسیم وار
دیوانه وار پای نهادم از آن برون
زان سان که مست می‌کند از میکده فرار
آری، دیار عشق و جمال است بادغیس
هوشیار کس برون نتوان شد از این دیار
ای کاش همچو رود کیم بخت می‌سپرد
رودی به دست و دل به نواهای رود بار
با ساز رود، فارغ از اوهام «مولیان»
می جستمی میان گل و سبزه بوی یار
یا حکم بر بسیط جهانم روا بدی
می داشتم چو خواجه‌ی شیراز اقتدار
تا صد هزار ملک سمرقند می‌شدی
قربان حسن سبز تو، ای طرفه مرغزار
یا بیشمار ملک بخارا بداد می
بر بیشمار خیال گل روی کوهسار
(پژواک)

اسمیه‌ها

(صفت، عدد)

صفت و عدد هر دو وابسته‌ی اسم است؛ پس اگر اسم به حیث فاعل در نهاد جمله بیاید، صفت و عدد متعلق به آن هم در نهاد و جزء قسمت نخست جمله می‌آید. و اگر اسم به حیث مفعول و متمم فعل در قسمت دوم جمله به کار برود، صفت و عدد وابسته به آن نیز در گزاره جا دارد.

۱. صفت

صفت کلمه یی است که چگونگی و حالت اسم را بیان می‌کند، و معنای آنرا محدودتر، مشخص‌تر و آشکارتر می‌گرداند: چشم، چشم سیاه، چشم سیاه خمار آلود، چشم، چشم آبی، چشم آبی فتنه انگیز.

صفت از حیث ساخت و معنی، اشکال و انواع مختلف دارد.

اقسام صفت از نگاه ساخت کلمه

صفت از این نظر، مانند اسم و قید، سه نوع است: ساده، مرکب، مشتق.

صفت ساده

آن است که تنها یک کلمه‌ی مستقل باشد: پاک، خوب، شور، سبز، بزرگ، انبوه، نو، روشن، تیره، شوخ، زرنگ، خام.

صفت مرکب

آن است که از دو کلمه‌ی مستقل (اسم، صفت، ریشه‌ی فعل) ساخته شده باشد[۱]. سیاه چشم، سبز چشم، چشم سیاه، چشم سفید، دل انگیز، گل عذار، هوس آلود، سیم اندام.

صفت مشتق

از یک کلمه‌ی مستقل و یک (یا دو) نامستقل که در ساخت آن، عدد هم می‌آید، ساخته می‌شود. در این جا یاد آوری باید کرد که پیشوندهای اشتقاقی اسمی و پسوندهای اشتقاقی، عموماً اسم و صفت می‌سازد، اما پیشوندها و پسوندهایی هست که بیشتر برای ساختن صفت (همچنانکه در مورد قید دیدیم) به کار می‌رود. چون راجع به وندها و کلمه‌های مرکب در جای خودش سخن گفته می‌شود، اینجا به صورت مختصر از وندهایی که برای ساختن صفت می‌آید نام می‌بریم.

نخست پیشوند (با-) برای صفت مثبت و پیشوندهای (بی-) و (نا-) برای ساختن صفت منفی: با هنر، با ادب، بی هنر، بی زبان، ناسپاس، نادان.

دوم پسوند (- ه) با عدد و معدود: یک شبه، دوساله، چهارده شبه، سه منزله.

سوم پسوند (- ی) پس از کانسوننت، پسوند (یی-) پس از واولهای (آ) و(و)، پسوند (-گی) پس از واول (ه)، صفت نسبتی (یا نسبی)

---

۱. گاهی یک نوع صفت مرکب تکراری با نشانه‌ی افزایش به کار می‌رود ولی چون موارد استعمال و نمونه‌های آن اندک و بیشتر در محاوره است؛ به صورت ضمنی از آن ذکر می‌کنیم؛ مانند: شورِ شور، سفیدِ سفید، خوبِ خوب، سیاهِ سیاه و گاهی هم بدون نشانه‌ی افزایش تکرار می‌شود: سیاهِ سیاه، تلخِ تلخ(این دو، صورت شدت دار صفت است).

می‌سازد: کابلی، آبی، طلایی، اروپایی، سرمه یی، میمنه گی، و نیز با پسوندهای (-ین)، (-ینه)، (-آنه) صفتهای نسبتی ساخته می‌شود: لاجوردین، دیرینه، زنانه، دخترانه.[۱۵]

چهارم پسوندهای تشبیهی (-گون،- فام، -وش) گلگون، نقره فام، ماه وش.

پنجم پسوندهای (-تر، -ترین) همیشه صفت تفضیلی (یا برتری) می‌سازد.

ششم پسوندهای (-ام، - امین) همیشه عدد وصفی می‌سازد: پنجم، هفتمین.

انواع صفت از نظر معنی

الف) صفت وصفی یا توصیفی

که سه شکل و درجه‌هایی دارد: عادی، تفضیلی، عالی.

نخست صفت عادی (یا مطلق) کسی یا چیزی را که موصوف آن است بدون مقایسه و نشان دادن درجه یا مقدار و اندازه، توصیف می‌کند. صفت عادی، خواه ساده باشد خواه مشتق و مرکب، پسوندهای (-تر)، (-ترین) را با خود ندارد؛ مانند: گل سرخ، برگ زرد، چشمان نیمه باز، دختر زیبا، جوان نیرومند، محصل وظیفه شناس، کودک با هوش، زلف پیچان.

دوم صفت تفضیلی با پسوند (-تر) ساخته می‌شود. صفت همراه با (-تر) که آن را صفت برتر نیز نامیده‌اند، شخصی یا چیزی را با شخص یا چیز دیگری مقایسه می‌کند؛ مثلاً: دانش و ادب بهتر از مال و دارایی است. نازنین از گلالی زیباتر است.

آن سان که دیده می‌شود صفت تفضیلی در جمله‌یی که اجزای آن حذف نشده باشد به کمک کلمه‌ی نامستقل (از) –پیشینه- استعمال می‌شود؛ اما در جمله‌های پرسشی و جواب آنها و در دیالوگ داستان یا نمایشنامه که جزئی یا اجزائی محذوف است.

نه تنها (از) بلکه طرف دیگر مورد مقایسه نیز حذف می‌شود: فوزیه بزرگتر است یا ثریا؟ -ثریا بزرگتر است.

گاهی صفت تفضیلی بدون پسوند و تنها به کمک (از) به کار می‌رود: فرید از حامد دو سال کلان است. در گفتار (زمانی هم در نگارش) کلمه‌ی «کرده» نیز استعمال می‌شود: جهانتاب از مهتاب کرده چاقتر بود. بعضاً بدون وجود مقایسه هم، پسوند (-تر) با صفت یا قید می‌آید: سینما آنطرف‌تر است. آن سوتر برو. آهسته‌تر راه برو. سیبهای پخته‌تر را از درخت کند.

سوم صفت عالی با پسوند (-ترین) که صفت برترین هم نامیده شده است، یک یا چند شخص یا چیز را نسبت به همه افراد گروه آن، برتری می‌دهد. عموماً موصوف در اول، پس از آن صفت عالی و در آخر، اسم گروه یا نوع موصوف به شکل جمع به صورتهای ذیل می‌آید:

اسدالله حبیب جوان‌ترین نویسندگانِ معاصر است (با نشانه‌های افزایش).

محمد شاه واصف باختری یکی از جوانترین شاعران معاصر است. (بی نشانه‌ی افزایش).

طرزی، قاری، تورولایانا، پژواک، رهگذر و حبیب بزرگترین نویسندگان ادبی معاصر اند. (بی نشانه‌ی افزایش).

صفت عالی بدون وجود مقایسه نیز به کار می‌رود: رخشانه (حمیده) زیباترین خواننده‌ی رادیو افغانستان است.

صفت عالی با کلمه‌های (از) و (همه- با نشانه‌ی افزایش یا بدون آن) و شکل برتر صفت نیز استعمال می‌شود: پروین از همه‌ی همصنفانش لایقتر است. حسین از همه همسالانش نیرومندتر است.

ب) صفت پرسشی

سه کلمه‌ی مترادف (چگونه، چطور، چسان- نیز در محاوره: چه قسم، چه رنگ) اگر در جمله‌ی پرسشی پیش از اسم و متعلق به آن باشد، صفت پرسشی است و در جمله‌ی جوابی نیز صفت عادی می‌آید: چگونه کتاب؟- کتاب سودمند، کتاب دلچسپ، چطور زن؟- زن خوب فرمانبر پارسا، چسان عشق؟- عشق غمزده‌ی بی سر انجام، چه رنگ آدم؟ -آدم خوب.

ج) صفت نسبتی

آن است که کسی یا چیزی را به جایی یا چیزی نسبت می‌دهد:

زنان شهری، دختران روستایی، خربوزه‌ی عسقلانی، چشم آسمانی، موی خرمایی، گل هالندی، انگشتر طلایی، قاشق نقره یی، پیراهن زنانه، بالاتنه ابریشمین، جام سفالین.

صفت نسبتی به شکل عادی با پسوند نسبتی می‌آید و با پسوندهای صفت تفضیلی و عالی یکجا نمی‌شود.

شدت دهنده:

همان کلمه‌های معدود (بسیار، خیلی، کاملاً) که شدت قید فعل را بیان می کند، به صفت اسم نیز شدت می‌بخشد: بسیار زیبا، خیلی شوخ، کاملاً سفید ...

کلمه‌های (چه، چه اندازه، چقدر) در جمله‌ی تعجبی، همین وظیفه را انجام می‌دهد: این دختر چقدر زیباست! تصور آن حادثه چه اندازه وحشتناک است!

در محاوره کلمه «بیخی» نیز بدین منظور به کار می‌رود: بیخی سیاه شد.

کلمه‌ی (پاک) در گفتار و نگارش به حیث شدت دهنده می‌آید: پاک دیوانه است.

یاد آوری: صفت در گفتار و نگارش دری، برخلاف پشتو و عربی، برای موصوف مذکر و مؤنث، مفرد و جمع، به یک شکل و بدون تغییر صرفی استعمال می‌شود: مانند: مرد عفیف، زن عفیف، مردان عفیف، زنان عفیف. بنابراین عبارتهای (زن عفیفه و زنان عفیفه) خلاف روش ساختمانی این زبان است.[۱]

۲. عدد:

اعداد اساساً نام شماره هاست که در جمله برای تعیین شماره‌ی اشخاص و اشیا (و شماره‌ی «واحد» اشیا) به کار می‌رود؛ یعنی اعداد عموماً وظیفه‌ی معین کننده را انجام می‌دهد. عدد ترتیبی (یا وصفی) چون مرتبه و درجه را نیز نشان می‌دهد کم و بیش وظیفه‌ی صفت را ایفا می کند و عدد توزیعی، گاهی به حیث قید فعل به کار می‌رود.[۲]

کلمه‌یی را که شماره‌ی آن به وسیله عدد معین می‌شود معدود (= شمرده شده) می‌نامند. معدود، مانند صفت، در زبان دری همیشه به شکل مفرد (به استثنای چند نام خاص از قبیل چهل دختران- نام جای)

---

۱ . این مطلب به عنوان (عدم تطابق صفت با موصوف در زبان دری) در کتاب آیین نگارش دری تألیف نگارنده، به تفصیل ذکر شده است.

۲ . آقای داکتر خانلری (دستور زبان فارسی) و آقای ذوالنور (دستور پارسی) همه انواع عدد را صفت دانسته و آنها را در بخش صفت ذکر کرده‌اند.

به کار می‌رود، خواه پیش از معدود عدد صریح آمده باشد خواه عدد مبهم: ده نفر، پنج قلم، چند نفر، چندین جوان.

در مواردی، پس از عدد و پیش از معدود، کلمه‌یی معین و متناسب با چگونگی معدود، ذکر می‌شود؛ مانند: هفت جلد کتاب، سه قلم تباشیر، دو دسته گل.

اشیایی که با واحد معینی پیمایش می‌شود بین عدد و معدود، همان نام واحد پیمایش ذکر می‌شود: دو تخته کاغذ (یا قالین و مانند آن)، چهار سیر آرد، پنج کیلو گرام بوره، هشت متر تکه، سه پیاله شیر (قهوه، چای و مانند آن)، شش عدد تخم (تخم مرغ). در محاوره و نگارش معاصر، به عوض عدد (دانه) و (تا) بسیار استعمال می‌شود: پنج دانه تخم، دو تا تخم، دو تا نان.

کلمه‌های متناسب با معدود، در بعض موارد حتماً باید استعمال شود. این کلمه‌ها در نوشته‌ها و اسناد و مکتوبهای رسمی و اداری و تجارتی بیشتر به کار می‌رود؛ مانند: چهار حلقه تایر، دو عراده موتر، سه دربند حویلی، یک حجر آسیا، دوقبضه شمشیر، سه راس گوسفند ....

عدد چهار قسم است

۱) عدد اصلی که چند کلمه‌ی محدود است:

یک تا ده، بیست تا صد، هزار، لک، کرور و کلمه‌های اروپایی میلیون، میلیارد و همه اعداد اصلی دیگر از ترکیب آنها به میان می‌آید.

هر گاه در آخر معدود، نشانه نکره (ی) بیاید، معدود را پیش از عدد می‌توان آورد. در شعر و نثر قدیم، بدینصورت بسیار به کار می‌رفته است و در دوره‌ی معاصر نیز گاهی استعمال می‌شود مخصوصاً معدودی که با عدد مبهم (چند) ذکر شده باشد: سالی پنج

بر آن حادثه بگذشت. تنی چند از دوستان، در آن سفر با من همراه بودند. «قلعه‌یی چند فرسوده و یران، خانه‌یی چند پست و کوچک با دیوارهای ریخته که جز روزنی، راهی برای هوا و آفتاب در آن نیست... -پژواک، انگور تاک».

۲) عدد ترتیبی یا وصفی:

عددهای ترتیبی به استثنای «نخست»[1] و اعداد مأخوذ از عربی (چون اول، ثانی، ثالث...)، با پسوند (-ام) ساخته می‌شود: دوم (با پسوند -وم)، سوم (با پسوند -وم؛ در محاوره:- یم) سی یم -چون این کلمه‌ها مختوم به واول است- چهارم (چارم)، پنجم ....

اعداد ترتیبی با پسوند (-امین) نیز ساخته می‌شود: پنجمین، هفتمین. عددهای ترتیبی (نخست) و «اول، آخر» (مأخوذ از عربی) با پسوند (-ین) باز هم عدد ترتیبی است: نخستین، اولین، آخرین.

نخست، اول، آخر و عددهای ترتیبی با پسوند (-ام) مانند صفت، عموماً پس از معدود می‌آید: بخش نخست، قسمت اول، مرحله‌ی آخر، فصل سوم، صنف چهارم، جلد دوم. و عددهای ترتیبی با پسوندهای (-ین، -امین) عموماً پیش از معدود ذکر می‌شود: نخستین کار، اولین قدم، آخرین دفعه، سومین دیدار، هفتمین سال.

۳) عدد کسری

که به صورت‌های ذیل ساخته می‌شود: الف) عدد اصلی و پس از آن کلمه‌ی یک: چهار یک (چاریک= چارک: واحد پیمانش وزن، چهارم حصه‌ی یک سیر)، هفت یک(سبع)، ده یک(عشر)، پنج

---

۱ . در قدیم با عددهای دو و سه، کلمه‌ی (دیگر) نیز برای ساختن عدد ترتیبی، به کار می‌رفت: دو دیگر (ددیگر) سه دیگر (سدیگر) امروز این کلمه‌ها احیا شده است و برخی از نویسندگان و محققان، آنها را به کار می‌برند.[۱۶]

یک(خمس)؛ ب) بخش مورد نظر با عدد اصلی و بخش تقسیم شده با عدد ترتیبی بیان می‌شود: یک چهارم (ربع)، دو سوم (دوثلث، ثلثان)، یک دهم (عشر)، یک پنجم (خمس)، سه چهارم؛ ج) به شکل اصطلاح ریاضی که در بین هر دو عدد کلمه‌ی (بر) ذکر می‌شود: یک بر چهار، دو بر پنج؛ د) کلمه‌ی (از) پیش از هر دو عدد می‌آید: از سه دو، از ده چهار.

٤) عدد توزیعی

عدد توزیعی نخست با تکرار عدد اصلی به میان می‌آید: یک یک، دو دو؛ دوم با تکرار عدد اصلی همراه ادات عددی (تا- در محاوره‌ی بعضی نواحی: ته): دو تا دو تا، سه تا سه تا[پنج ته پنج ته...]؛ سوم با تکرار عدد اصلی و یک (تا) در آخر: دو دو تا، سه سه تا؛ چهارم عدد اصلی و ادات (تا) و پسوند نسبتی (-یی): دو تایی، پنج تایی(در محاوره به صورت مکرر نیز می‌آید، در مورد پول، عدد با پسوند (-ی، -یی) می‌آید: این مرغها را پانزده‌یی خرید.

در ادبیات قدیم، با عدد، پسوند (-گان) در این مورد می‌آمد. امروز تنها کلمه‌ی یگان با (تا) یا (دانه) یکبار یا به تکرار استعمال می‌شود.

آن سان که گفتیم، عدد توزیعی به حیث قید نیز می‌آید: دو دو تقسیم کن. دو تا دو تا بیار. دو تایی بیایید. پنج پنج تا به آنها بده.

عدد مبهم

چهار نوع عدد که در بالا ذکر شد صریح و آشکار است. سه کلمه‌ی دیگر در زبان دری هست که بر شماره‌ی نامعین و مبهم دلالت می‌کند. (اند) در قدیم زیاد به کار می‌رفت، امروز هم گاه گاه

استعمال می‌شود.[دوویست واندی] (چند) در جمله‌های اخباری و پرسشی، بیان کننده‌ی تعداد نامشخص اشخاص و اشیاست و پیش از معدود به کار می‌رود. (چندین) در جمله‌ی اخباری استعمال می‌شود.

حدود اسم و صفت

در گروه اسمیه‌های زبان دری، ضمیر و عدد از دو نوع دیگر و هم از یکدیگر به صراحت فرق می‌شود؛ ولی آن سان که در بخش قید تذکر رفت، اسم و صفت در این گروه و نیز گروه قیدها در زبان دری، بیشتر از زبانهای دیگر، به هم آمیختگی دارد و این کلمه‌ها خواه به شکل ساده باشد خواه به شکل مرکب و مشتق، حدود مشخص، شکل جداگانه و نشانه‌ی صرفی مختص به خود، ندارد؛ و اگر کلمه‌یی را بیرون از جمله و بدون رابطه‌ی آن با اجزای تشکیل دهنده‌ی جمله در نظر بگیریم، شاید اسم باشد، شاید صفت. به این مثالها توجه کنید: سیر، شیر، پیر-کور، گور، دور، سوز، پوز، شیر، زیر، دیر، سیر- توان، جوان- تاب، ناب- ساغر، لاغر-خاک، تاک، پاک، چاک ... .

ساختمان صرفی عبارت اضافی(که در آن یا هر دو کلمه اسم است یا اول اسم و دوم ضمیر) از عبارت توصیفی (که در آن کلمه‌ی نخست حتماً اسم «به ندرت ضمیر» و کلمه‌ی دوم حتماً صفت است) فرق ندارد. در هر دو نوع عبارت، کلمه‌ها با نشانه‌ی افزایش اضافی یا صفتی(i) به هم مرتبط می‌شود: راه شهر، راه دور، گل باغ، گل سرخ، لباس یار، لباس نو ... .

در عبارت اضافی بیانی، اسم (مضاف الیه) معنای وصفی به خود می‌گیرد: انگشتر الماس، نگین فیروزه، کره‌ی طلا، زنجیر پلاتین، کلاه پوست، پیراهن حریر، ورق زر، گوشواره نقره‌ی، جراب نیلون ... .

در زبان دری، کلمه‌های زیادی هست که دو جنبه‌ی معنوی دارد: معنای اسمی و معنای صفتی؛ به حیث مثال: سیر، گرسنه، برهنه، مست، دیوانه، خوب، بد، زشت، سوار، پیاده، سیاه، جوان، پیر، کور، پاک. آن سان که دیدیم، برخی از این گونه کلمه‌ها، وظیفهٔ قید را نیز انجام می‌دهد.

در اشتقاق کلمه‌ها، در پهلوی روشهای خاصی که مختص به اسم است(اشتقاق با پسوندهای اسمی: /- اش، -اک، -ی/ و پسوندهای مکان) و طریقه‌های معینی که منحصر به صفت است(اشتقاق با پیشوندهای صفتی: به-، با-، بی-، نا-، پسوندهای صفت تفضیلی و عالی: /- تر، - ترین/، پسوندهای صفت نسبتی: /-ی، -ین، -ینه، -ناک، -گین/ و پسوندهای تشبیهی:/-گون، - فام،-وش/) روشهای دیگری، هم در مورد ترکیب و هم در مورد اشتقاق، وجود دارد که برای ساختن اسم و صفت، یکسان به کار می‌رود؛ این مثالها را در نظر بگیرید: گلبرگ، گل رخسار، دوتار، دوروی، قلم تراش، شررزا، نورافگن، شعله خیز، یادداشت، خواب آلود، سیاه چشم و چشم سفید، دسته، رمیده، گیرا، رسا، پیوند، هنرمند، سرور، دانشور.

با وجود این شباهتها و آمیختگی‌ها، نشانه‌های مشخصی وجود دارد که اسم و صفت را (عموماً در عبارت و در جمله) از یکدیگر مجزا می‌کند. این نشانه‌ها در مورد اسم، عبارت است از: ۱. مفرد و جمع، یعنی هر کلمه‌یی که به صورت جمع استعمال شده بتواند، اسم است و صفت نیست؛ ۲. نشانه‌ی نکره (ی) پس از کلمه (و در مواردی، کلمه‌ی «یک» پیش از کلمه): روزی او را دیدم، یک روز او را دیدم؛ ۳. به کار رفتن با پیشینه‌ها و پسینه‌ها: از دو روی دوری باید کرد، رمیده را رام گردانید؛ ۴. به کار رفتن با معین کننده ها: این سیاه چشم، آن گل چهره، همان پری روی، همین سنگ دل، هر لاله رخسار، هیچ

آبی چشم، کدام دلباخته؛ ۵. اسم در عبارت اضافی، هم به حیث مضاف (سبزه رخسار من) هم به حیث مضاف الیه (آرزوی دل، رنگ رخسار، سیمای یار، حلقه‌ی موی) و در عبارت توصیفی تنها به حیث موصوف (روی خوب، دل پاک، قد رسا، زلف پیچان، زیباروی آواره) می‌آید.

نشانه‌های صفت اینها است: ۱. صفت هیچگاه به شکل جمع استعمال نمی‌شود؛[۱۷] ۲. نشانه‌ی نکره با آن نمی‌آید (اگر در عبارت توصیفی (ی) در آخر صفت بیاید باز هم تنکیر مربوط به موصوف – اسم- است نه به صفت: زن جوانی- یک زن نامعین که جوان است)؛ ۳. همراه معین کننده‌ها به کار نمی‌رود؛ ۴. در عبارت توصیفی، درجه‌هایی دارد. با پسوند (-تر) برتری و تفضیل را بیان می‌کند و با پسوند (-ترین) صفت عالی است و بالاترین درجه و مرتبه را نمایش می‌دهد.

با وجود این مشخصات، حدود اسم و صفت کاملاً مجزا و آشکار نیست. در نگارشهای ادبی، به منظور اختصار و ایجاز، دلنشینی و شور انگیزی و مانند اینها، صفت عموماً جانشین اسم می‌شود (یعنی کسی یا چیزی به نام صفتی که دارا یا پذیرای آن است یاد می‌شود) و در این صورت، وظیفه‌ی نحوی آن در جمله کاملاً توسعه می‌یابد و گذشته از وظیفه‌ی عادی آن به حیث وصف کننده، جزء فعل و باز بسته‌ی نهاد (اوزیباست، رنگش سرخ شد) و قید حالت و چگونگی به حیث فاعل، مفعول و متمم فعل نیز استعمال می‌شود و علاوه بر این تمام خاصیتهای صرفی و نحوی اسم را می‌گیرد و با این هم، کاملاً به اسم مبدل نمی‌گردد و معنای وصفی خود را نگهمیدارد. (مثلاً: لطفاً پیراهن نیلون بدهید. سفیدش خوب نیست. خط دارش را می‌خواهم. از یخن قاقش بدهید). با برخی از صفتها، گذشته از معنای وصفی، معنای اسمی نیز

برای همیشه ضمیمه می‌شود و به کلمه‌های دارای دو جنبه‌ی معنوی (اسم- صفت) تعلق می‌گیرد؛ مانند: سیاه، سرخ، لنگ، کاکاسیاه، سیاهان جهان در آستانه‌ی رستاخیزاند.[۱]

تمرین: در جمله‌ها و اشعار زیر انواع صفت و عدد را مشخص سازید و جای آنها را در جمله و موصوف و معدودشان را معین کنید و عبارتهای توصیفی و اضافی را از یکدیگر مجزا نمایید.

«این نهضت ادبی با تحول وضع سیاسی ما تحقق پذیرفت. وقتی در سراسر افغانستان مردم برای حصول آزادی سیاسی برخاستند، بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها، شعارها همه بسته به همین نهضت بی سابقه، پیگیر، ثمر بخش و پر افتخار استقلال بود. زمامدار کشور ما خود نطاق چیره دستی بود که بیانه‌های طولانی و انگیزنده‌یی که حاکی از بدبختی‌های دوره‌ی استعمار بود، به زبان مردم ما ایراد می‌کرد. -ق. حداد، شیوه‌ی نگارش دری»، «روزهای بهار بود. پاره ابرهای تیره‌ی بهاری، آسمان کبود را چون چادر پینه‌ی بیوه زنان فرا گرفته بود.- ام. منوری، داستان قربانی»، «... با استفاده از تفرقه و به هم اندازی، میان گربه‌های سیاه، سفید و زرد، گربه‌ها را به جان هم انداخت و توانست مدت کوتاهی در اجتماع گر به‌ها، مانند فیودالها، زندگی خوش و مسرت باری را بگذراند. - ط. محسنی، آزموده را... »، «به طور معمول در هر جامعه، مؤسسات اجتماعی، ارزشها و دیگر پدیده‌های روبنایی، از نظر شکل و ماهیت با هم دیگر شباهتها و خصوصیتهای همرنگ دارند؛ زیرا در پدید آمدن این روبناها، عوامل و شرایط مشترک عمل کرده است -ع. رشنو، مسأله‌ی معارف» (از جریده‌ی افغان ملت)، «انسان همواره آخرین امید خود را صرفه می‌کند... نگاه من که در دل شبهای تاریک

---

۱. این بخش با توجه به «طرح مختصر گرامر تاجیکی»، و.س. رستور گویوه، صص ۱۵- ۱۶، با افزایش برخی مواد و همه‌ی مثالها، نگارش یافته است.

یا در پرتو فروغ بهشتی ماه، ترا در لابه لای کهکشانها و ستاره گان جستجو و در آنها نفوذ می‌کرد بینایی خود را باخته. دیگر در قطرات لطیف شبنم که آیینه دار جمال تست ترا نمی‌یابم و در گلهای شاداب بویی از تو نمی‌برم. بامدادان روح پرور و غروبهای دل انگیز که دل و دیده ام از آن مستی و فرحت می‌یافت دیگر کیفیتی ندارند. -ش. رهگذر، داستان نامه‌ی سیاه». «دوسه پل چوبی را هم پشت سر گذاشت... خنده‌ی بلندتری کرد... حالا چهره‌ی گرد، بروتهای سیاه و پرپشت، چشمان میشی و نا آرام تازه وارد که بر روی آن، ساده لوحی خفیفی سایه افگنده بود با این پرسش آخرین، ثقیلتر، و سردتر شده بود. (داستان پاداش) «پرده‌ی قیرگون شب همه رازها را پنهان کرد، همه جریان نهفته ماند تا آنگاه که اشعه‌ی نوازشگر آفتاب، دو باره به سراغ طبیعت و زهره‌ی زیبا بر آمد. آن روز نخستین بار پرتو خورشید سراپای تابوت زهره‌ی جوانمرگ را بوسیده از آن به سرعت گذشت و دومین بوسه‌ی خود را از روی زنجیرهای دست و پای پدر، کاکا و برادران زهره برداشت. - حبیب، عروس گورستان». «در این بامداد مرموز و دل انگیز، به آهستگی سوی رودخانه خروشان پیش می‌رفتم. سبزه‌های نورس، چون چشم دخترکان غربی، قشنگ و فریبنده بود.- عادله عمر تره کی، میخک سرخ». [زن] وقتی با فجیع‌ترین صورتی زنده به گور می‌شد و هنگامی با کمال قساوت و بیرحمی فروخته و حتی با حیوانات مبادله می‌شد و هزار واقعه‌ی دیگری که در این مختصر نگنجد و از طرفی هم یاد آوری آن، خاطره‌های دردناک زندگی را تجدید می‌کند. - مملکت رهینه، زن و زندگی».

دیدم او را، دیدم او را بی‌دریغ طرف دهلیز سیاه نیمه رنگ
قامتش بالاتر از مضمون من روح او پنهان خودش پیدا گذشت
(مایل هروی)

دوش از کاخی بلند و با شکوه خنده‌های دختران می‌پرست
قلقل پی در پی مینای می
با صدای ساغر مردان مست
در فضای بیکران پیچیده بود
نیک دانی، حاصل این بزم چیست؟
(بارق شفیعی)

سه گوگرد یک یک در آن تیرگی
بسوزد برای تماشای تو
نخستین شود شعله ریزان که تا
نمایان کند روی زیبای تو
به گوگرد دوم فروزان شود
دو چشمان مخمور افسونگرت
گه آخرین، سومین سوزد و
نماید دهان پر از شکرت
از آن پس سیاهیی خاموش و ژرف
برایی که آیی در آغوش نرم
برایی که آن سه بیاید به یاد
بیاید هوس خیز و آرام و گرم
(ژاک پره ور- اسد الله حبیب)

کلمه‌های نامستقل

(۱) کلمه‌های عطف و ربط

۱) کلمه‌ی عطف:

عطف به دو طریق صورت می گیرد و دو نشانه دارد. کلمه‌های مستقل و عبارتها، با کلمه‌ی عطفی که متشکل از یک صوت واول[مصوت یا واگه] (u) است به هم معطوف می‌شود. دو یا چند کلمه و عبارت معطوف، در ساختمان جمله، وظیفه‌ی نحوی یکسان می‌داشته باشد؛ یعنی اگر کلمه‌ی نخست صفت، قید، موصوف، مضاف، فاعل، مفعول، متمم فعل یا فعل باشد؛ کلمه‌ی دوم، پس از کلمه‌ی عطف، نیز صفت، قید، موصوف، مضاف، فاعل، مفعول، متمم فعل یا فعل است.[1]: روی گلگون و زیبا، ساحرانه و گرم کننده می‌خندید، ناله و فریاد اندوهبار، پیراهن و جراب او، روی و موی تو نامه‌ی خوبی است، دل ودین را به یک نگاه می‌رباید، «من از حوا و آدم ریشه دارم» آمد و گفت.

فقره‌های جمله‌ی مرکب و فقره‌های تابع متوازن جمله‌ی مختلط، با کلمه‌ی عطف (wa، در ایران va) به هم معطوف می‌شود. فقره‌های معطوف، خصوصیت نحوی یکسان دارد، یعنی هر دو فقره یا عمده یا تابع یا متوازن می‌باشد.[2]

---

۱ . قیاس شود. فعلهای معطوف ماضی.

۲ . رجوع کنید به مبحث جمله‌های مرکب و مختلط.

در شعر، بنابر اقتضای وزن، ایـن کلمـه عمومـاً بـه شـکل واول (u) تلفظ می‌شود و در نثر نیز گاهی بـه خـاطر خـوش آهنگـی بایـد چنـین تلفظ شود. چون این دو وسیله‌ی عطف در خط فارسی یک شکل (و) دارد و فرق آنها در تلفظ است، و در تلفظ نیز پراگندگی‌های زیاد راه یافته، هر کس این دو را به دلخواه خـود تلفـظ مـی‌کنـد و مشخـصه و موارد استعمال و چگونگی تلفظ آنها را رعایت نمی‌کند.

۲. کلمه‌های ربط:

شماره‌ی کلمه‌هـای ربـط نامـستقل انـدک اسـت امـا وقتـی کـه بـا کلمه‌هـای مـستقل و معـین کننـده‌هـا بـه کمـک پیـشینه‌هـا یـا مـستقلاً می‌پیوندد، تعداد زیادی کلمه‌های ربط مرکب را می‌سازد.

کلمه‌های ربط عموماً دو فقره‌ی جمله‌ی مرکب یا دو و چند فقره‌ی جمله‌ی مختلط را به هم ارتباط می‌دهد[۱] و از نگاه وظیفـه‌ی نحـوی دو گونه است.

نخست، کلمه‌های ربط نمودار توازن فقره‌های جمله‌ی مرکـب کـه به استثنای یکی، دیگر کلمه‌هـای ایـن دسـته، عمومـاً دو بـار در جملـه می‌آید[۲]. تعداد اینها کم و بنـابراین پـی بـردن بـه مـوارد اسـتعمال آنهـا دشوار نیست.

---

۱. برخی از کلمه‌های ربط، مانند: یا، جز، به جز، الا، دو یا چند کلمه و عبارت را نیز به یکدیگر ارتباط می‌دهد.

۲. گاهی این کلمه‌های ربط نمودار توازن یکبار در جمله‌ی مرکب استعمال مـی‌شـود: «گویی چیزی به یادش آمد یا شاید اصلاً کاری نداشت... هر دو روز بـا شـنیدن نـام او کلانتر تا گوشها سرخ شده بود و آیدن هم ناچار از پشت شیشه خود را دور کـرده بـود (و سرخ شده بود). بلی می‌گفت و یا بی جا و به جا می‌خندید.- سپید اندام».

۱- نه تنها... بلکه (نه تنها ... بلکه هم، نه تنها .... بلکه نیز): کار و کوشش نه تنها فرد و خانواده اش را خوشبخت می گرداند، بلکه جامعه را نیز سعادتمند می‌سازد.

۲- یا... یا: «یا او نمی‌توانست بشنود یا آنها نمی‌توانستند بگویند.- حبیب»

۳- چه ... چه: «چه یک پیسه به گدا بدهی چه یک پیسه از او بگیری. مَثَل»

۴- نه... نه: «نه از گرمی آفتاب شکایت داشت و نه[1] از باد و باران می‌هراسید[2] .-داکتر جاوید».

۵- هم... هم «هم به نعل می‌زند و هم به میخ (میزند.- مَثَل»

برخی دیگر از اینگونه کلمه‌های ربط، مستقل یا مرکب از مستقل و نامستقل است:

۶- خواه ... خواه: بندگان خواه به عبادت معبود بپردازند و خواه از آن اعراض کنند[در عظمتش افزایشی و در بزرگیش کاهشی واقع نخواهد شد].

---

۱. در نثر معاصر غالباً پیش از کلمه‌ی دوم ربط (یا، نه، هم، خواه، چه) کلمه‌ی عطف نیز می‌آورند.

۲. آن سان که آشکار است فعل در جمله‌ی مرکب متوازن با (نه)، همیشه به صورت مثبت می‌آید؛ اما عده‌یی از نویسندگان فعل اینگونه جمله‌ها را منفی می‌آورند و جای اجزای جمله را هم تغییر می‌دهند که این روش کاملاً نادرست است؛ مثلاً: نه در این حال نه در آن حال راضی نبود. نه این کار نه آن کار را نپسندیدم. «واین دو اصطلاح (استعمار و امپیریالیزم) نه در موقف بین المللی و نه در مسایل ملی نمی‌تواند نقاط اتکای تبلیغی ما قرار بگیرد. انیس، جدی ۱۳۴۵». صورت صحیح آنها چنین است: نه در این حال راضی بود نه در آن حال. نه این کار را پسندیدم نه آن کار را. این دو اصطلاح نه در موقف بین المللی و نه در مسایل ملی می‌تواند (نقطه‌ی) اتکای تبلیغی ما قرار بگیرد.

۷- خواهی... خواهی: «خواهی به کرم عزیز داری خواهی خوار (دار) [که من خجلم و شرمسار] .-خواجه عبدالله انصاری هروی»

۸- تکرار دیگر کلمه‌های ربط نیز نشانه‌ی توازن فقره‌های جمله‌ی مرکب است: «همانگونه که من مایل نیستم بنده‌ی کسی باشم، همانگونه هم خیال آقایی بر کسی را در سر نمی‌پرورانم. ترجمه‌ی قول ابراهام لینکن». «چنانچه تاریکی خواب را می‌فزاید همچنان روشنی بسیار تیز خواب را می‌رباید. فکرها هر آنقدر که بیدار می‌شود سعادتها نیز همانقدر ملتها را استقبال می‌کند. -سراج الاخبار»

دوم، کلمه‌های ربط نمودار تابعیت فقره‌ی تابع به فقره‌ی عمده‌ی[1] جمله‌ی مختلط: که، چون، چو، تا، زیرا، چه، چرا، اگر، (اگرچه)، جز، به جز، و کلمه‌های مأخوذ از عربی الا، اما، حتی، لیکن(ولیکن، لیک، ولیک، ولی) بلکه (جزو اول عربی و دوم دری).

از این میان «که» هم به تنهایی و هم به شکل مرکب به کثرت و در موارد گوناگون به کار می‌رود. شماره‌ی کلمه‌های ربط مرکب در نگارش و ادبیات دری بسیار زیاد است و ارتباط‌های گوناگون میان فقره‌ی عمده و فقره‌ی تابع جمله از قبیل زمان، مکان، علت و سبب، شرط، غرض و مقصود، مشابهت، استثنا، الحاق (جمع و اضافه)، تفریق و تضاد، نتیجه، تاکید و نظایر اینها را نشان می‌دهد، و برخی از آنها در عین زمان وظیفه قید(زمان، مکان، مقدار، علت) را نیز ایفا می‌کند؛

---

۱ . آقای داکتر خانلری، فقره‌ی تابع و فقره‌ی عمده را «جمله‌ی پیرو» و جمله‌ی پایه (ساختمان جمله مجله‌ی، سخن) نامیده است، اما نظر به تعریف و ساختمان جمله و مشخصه‌ی عمده‌ی آن که تمامیت و استقلال است (چنانکه داکتر خانلری هم در آغاز آن رساله در تعریف جمله گفته است: مجموعه‌یی از کلمات که دارای معنای مستقل و تمام باشد جمله خوانده می‌شود) اینها را نمی‌توان جمله نامید. تا پیدا شدن کلمه‌ی بهتری، من در کتاب «نگارش و تفکر» و هم در این کتاب کلمه‌ی (فقره) را به کار برده ام.

بنابراین به کار بردن صحیح آنها، مخصوصاً برای محصلان و شاگردان و نویسندگان تازه کار، مستلزم مطالعه و دقت و توجه بیشتر است.

در پایان، کلمه‌های ربط ساده و مرکب و مستقل و نامستقل و عبارتهای ربطی را نظر به وظیفه‌ی آنها فهرست وار ذکر می‌کنیم:

۱. کلمه‌های ربط نشان دهنده‌ی زمان (و قید زمان): اکنون که، حالا که، هنگامی که، وقتی که، همین که، چون، چو، پس* (بعد)، سپس، پس از آنکه(بعد از آنکه)، قبل از آنکه(پیش از آنکه) تا[۱] ،تا که، که.

۲. مکان: هر کجا، هرجا که، آنجا که... .

۳. مقدار: هر چه، هر قدر، هر چند...

۴. علت و سبب: که، چه[۲] زیرا (زیرا که) چرا (چراکه)، چون، (چونکه)، از آنجا که از آن که، از آن سبب که، از باعث اینکه، بدان جهت که، بدین علت که، بنابراین، بنابر آن.

۵. غرض و مقصود: به منظور اینکه، به مقصود آنکه، مبادا(مبادا که) از ترس اینکه، با در نظر داشتن اینکه، تا[۳] ،تا که، که، برای اینکه، برای آنکه ... .

---

۱ . همین که به ایستگاه رسیدم سرویس به راه افتاد. (چون، چو، پس) در قدیم زیاد استعمال می‌شد، امروز کمتر به کار می‌رود. چون شب فرا رسید آنان آماده‌ی پیکار شدند. دل، تیره روزیهای بخت مرا روشنی و فروغی نمی‌بخشد. پس سواد زلف او شب تاریکی مانند شب من ندارد. تا من به ایستگاه رسیدم سرویس رفته بود.

۲ . دانش بیندوز، چه نادان در همه جا خوار و بی‌ارزش است. از همین حالا حق خود و حق برادران تانرا جدا کنید، چرا شما هم آرزو و آرمان دارید (سپید اندام). چون به موسیقی و ریاضی بیشتر ذوق و استعداد داشت به انجام آن همت گماشت (گویا اعتمادی). از آنجا که شما را در دانایی پایه‌ی بلندی است، کسی را چه یارا که در برابر شما دم از سخندانی زند. (ملک الشعراء قاری).

۳ . آیدن کوشش کرد تا آن صحنه را روشنتر تصور کند (سپید اندام) درس را تکرار کن تا آن را خوب فراگیری.

۶. مشابهت: چنانکه، چنانچه[1] به طوری که، به نحوی که، مانند آنکه، بدان سان که، همینگونه (همینطور)، همانگونه که (همانطور که) ... .

۷. شرط: اگر، تا*

۸ استثنا: جز، الا**، به جز، جز آنکه، به جز اینکه، الا که، بدون اینکه ... .

۹. الحاق (جمع و اضافه): گذشته از اینکه، با وجود اینکه، علاوه بر آنکه، آنکه، آنچه[2]، با آنکه، با اینکه ... .

۱۰. تفریق و تضاد: اما، مگر،* ولی لیکن، اگر چه (گرچه)، حتی هر چند، لیکن[3] با اینهم، معهذا، معذالک، بازهم ... که، از یکسو ... از سوی دیگر، از یک طرف... از طرف دیگر

۱۱. نتیجه: که، لذا، لهذا، بالنتیجه، در نتیجه، بدین گونه که، به این طریق که

۱۲. تأکید: به یقین... که، در حقیقت ... که

۱۳ مثال: مثلاً، به حیث مثال، به طور نمونه، برای نمونه

---

۱ . پس از کلمه‌ی ربط مرکب (چنانچه) آوردن کلمه‌ی ربط دیگر (که) زاید و نادرست و از رهگذر خوش صدایی (cuphony) هم ناپسند است.

* تا کسی زحمت نکشد آسایش نمی‌یابد.

** الا بیشتر در شعر و در ادبیات قدیم به کار رفته است: هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الا بر آنکه دارد با دلبری وصالی

۲. پس از کلمه‌ی ربط مرکب (آنچه) استعمال کلمه‌ی ربط دیگر (که) زیاد و نادرست و کلمه‌ی (آنچه که) از نگاه خوشصدایی نیز ناخوشایند است.

۳. کلانتر اجازه‌ی رفتن می‌خواست مگر جادوگر دلیل می‌گفت. در نظرش خیلی خنده دار و ناپسند آمد زیرا اگر او پول می‌داشت برای هیچ کس نمی‌خواست چیزی بخرد، حتی برای پدر و مادرش (نمی خواست چیزی بخرد- (سپید اندام). هر چند جغرافی دانان، زمین را به چند حصه قسمت کرده‌اند، لیکن در هیچ قسمتی از گلزمین اخلاص شرحی نکرده‌اند. (ملک الشعرای قاری).[۱۸]

۱۴. خلاصه: خلاصه اینکه، به طور خلاصه... که، مختصراً... که، مختصر اینکه

(۲) پیشینه‌ها و پسینه‌ها

۱. پیشینه ها(کلمه‌های افزایش) دو نوع است: ساده و مرکب. نوع اول کلمه‌های نامستقلی است که به تنهایی مستقیماً در جلو متمم فعل می‌آید و آن را به جمله پیوست می‌کند: از، به، در، بر، با، تا، برای(این کلمه به وسیله‌ی نشانه‌ی افرایش به متمم می‌پیوندد). نوع دوم پیشینه‌های مرکب و متشکل از دو پیشینه‌ی ساده است: از برای (هم در گفتار و هم در نگارش به کار می‌رود)، تا به (مثلاً: از کابل تا به هرات، بیشتر در گفتار به کار می‌رود)، درباب، در باره‌ی (این دو پیشینه‌ی مرکب نیز توسط نشانه‌ی افزایش به متمم فعل می‌پیوندد).

۲. پسینه‌ی (را): در زبان دری تنها همین یک کلمه به حیث پسینه، پس از مفعول معرفه و معین، می‌آید و هم علامه مفعولی است هم نشانه‌ی معرفه بودن. طوری که پیشتر گفتیم، این پسینه گاهی، مانند پیشینه‌ها، متمم فعل را به جمله پیوست می‌کند.

در گفتار، پس از کانسوننت[همخوان] به شکل واول[واکه] (ه) و پس از واول به شکل (ره) می‌آید: کتابه آورد. سینماره سوختاندند. لیموره خورد. بچه ره سرزنش کرد. تکسی ره ایستاد کرد.

(۳) وندها

وندها کلمه‌های نامستقلی است که در گفتار و نگارش دری، مانند بیشتر زبانهای آریایی[۱۹]، بر سر کلمه‌ی مستقل یا در آخر آن (که غالباً شکل ریشه‌ی فعل و ریشه‌ی اسم و گاهی شکل ساقه را می‌داشته باشد) می‌آید. به کمک وندها، یا فعل تصریف می‌شود یا از ریشه‌ی

فعل و اسم و صفت، کلمه‌ی جدید دیگر (اسم و صفت و قید) ساخته می‌شود.

در زبان دری به سان تقریباً همه زبانهای آریایی، دو نوع وند وجود داد.[۱]

۱. در زبان لاتین، میان وند نیز وجود داشت که در وسط کلمه می‌آمد و کلمه جدیدی می‌ساخت. امروز در هیچ یک از زبانهای آریایی، میان وند وجود ندارد. اما آقای ذوالنور (دستور پارسی، صص ۱۴۹- ۱۵۰) کوشیده است در فارسی میان وند بیابد و چند تا هم پیدا کرده: (آ، و، ی) و هر یک را به نامهای مختلف خوانده است. مثلاً میان وند دعا (کناد- از کند)، میان وند اشتمال (سراسر)، میان وندهای حال و تلون (کشاکش، رنگارنگ) و از همه خوشتر میان وند زاید (سبکسار- از سبکسر) میان وند عطف (گیرودار)، میان وند واسطه (دانایی= دانا+ (ی) واسطه + (ی) حاصل مصدر)، میان وند جمع (دانایان= دانا+ آن) !در حالی که خود در تعریف پیشوند و پسوند به فارسی وبه انگلیسی نوشته است که اینها برای دگرگون کردن معنای کلمه یا ساختن کلمه‌ی جدید یا دادن وظیفه‌ی صرفی به کلمه، استعمال می‌شود [که میان وند هم باید یکی از این کارها را بکند]. حالا اگر این تعریف، که تعریف درستی است، بر این میان وندها تطبیق شود همه از «میان» می‌رود و «وند وند» می‌شود: کندو کناد در معنی هیچ فرقی ندارد و از نظر شکل، واول (ە) پس از (ن) به واول (آ) بدل شده است (طوری که در بخش فعل متعدی گفته شد حتی در (گذاشت) متعدی (گذشت) که معنی هم فرق می‌کند، میان وند نیست بلکه تبدیل واول کلمه است). در کلمه‌های (سراسر، کشاکش، رنگارنگ، تکاپو، گیرودار) میان وند وجود ندارد بلکه (آن سان که در بخش ترکیب گفته خواهد شد) این نوع کلمه‌ها، مرکب تکراری یا غیر تکراری و عطفی است که با واولهای (آ aa) (وu) یا کلمه‌های نامستقل دیگر ساخته می‌شود. میان وند زاید و میان وند جمع (با وجود پسوند جمع)، از همه دلچسپتر است؛ زیرا برای آن دیگرها وظیفه‌یی تراشیده شده است ولی این دو، مانند پینه و وصله‌ی ناسازگار سرزانو، زاید و بی وظیفه و بی نوا مانده‌اند. آشکار است که (سبکسر) و (سبکسار) هیچ فرق ندارد و با تبدیل واول[کوتاه به بلند]، تلفظ و نوشته می‌شود و اگر فرق هم داشته باشد در آن صورت نیز سبکسار از سبکسر ساخته نشده است. در باره‌ی میان وند جمع، باید پرسید که آن پسوند جمع برای چیست؟ طوری که قبلاً گفته شده و باز هم در بخش پسوندها گفته خواهد شد، برای ساختن صفت نسبتی یا اسم معنی، پس از کانسوننت پسوند (-ی)، پس از واولهای (-آ، و) پسوند (-یی) و پس از واول (-ە) پسوند (-یی) یا (-گی) و برای ساختن جمع از اسم مفرد، پس از کلمه‌ی مختوم به کانسوننت پسوند (-آن)، پس از کلمه‌های مختوم به واولهای (آ، و) پسوند (-یان) و پس از کلمه‌ی مختوم به واول (ە) پسوند (-گان) می‌آید، نه هیچ واسطه و میانجی و میان وندی در

۱. پیشوند که در آغاز کلمه و پیوست به آن می‌آید.
۲. پسوند که در آخر کلمه پیوست می‌شود.

پیشوندها در زبان دری به سه گونه است:

الف) پیشوندهای تصریفی: دو پیشوند نشان دهنده‌ی استمرار یا اعتیاد (دوام یا پی در پی واقع شدن فعل) در زبان دری هست: می، همی.

ب) پیشوندهای اشتقاقی فعلی: این پیشوندها تنها با فعل می‌آید و از نظر وظیفه‌ی صرفی دو قسم است. قسم اول (ب، نه، مه) برای تأکید، نفی و نهی به کار می‌رود: برو، نرفت، می گویید، قسم دوم صرف کلمه‌ی جدیدی می‌سازد:

در: در گرفت، در آمد، در ماند، در افتاد، در گذشت
بر: بر گرفت، بر آمد، برداشت، برافتاد، بر زد (بالا کرد)
فرا: فرا گرفت، فرا خواند، فرا رسید
فرو: فرو ماند، فرو شد، فرو نشاند، فرو رفت[1]

کار است و نه (برخلاف گفته‌ی اکثر دستور نویسان به شمول آقای ذوالنور، ص ۲۵، ۳۰، ۳۶، ۵۰) /ه/به/ گ/ بدل می‌شود. باید گفت در بیشتر کتابهای دستور زبان، در پهلوی نکات و مطالب سودمند و تازه، متأسفانه اغلاط و نادرستیهای زیادی نیز هست که یا به پیروی عنعنه یا بر اثر تدوین دستور زبان از روی خط و الفبا (یعنی استناد به عکس و رسم زبان، نه تحقیق در خود زبان) یا به سبب تطبیق به زور و بی سنجش خصوصیات گرامری یا اصطلاحات گرامری زبانهای دیگر، یا در نتیجه‌ی درک نادرست و نارساییهای دیگری به وجود آمده است و ذکر همه‌ی آنها یک کتاب دیگر می‌شود. هیرالد و. کینگ، استاد گرامر معاصر انگلیسی در پوهنتون مشیگن(راهنما و دستور عمل در نحو انگلیسی، صفت ۲۸) در مورد دور و تسلسل تعریفهای اجزای کلام، یکجا چنین می‌گوید: «خطر این است که ما اساطیر و افسانه‌های زیادی نیز در باره‌ی زبان می‌دانیم و فرق گذاشتن میان اساطیر و انتقال و درک مستقیم، غالباً دشوار است».[۲۰]

۱. پیشوند (فرو-) با اسم نیز می‌آید: فروتن، فرومایه.

وا: واماند، وا گرفت، وا داشت، وانمود، وارست
باز: باز گشت، باز ماند، باز داشت، باز خواست، باز گفت، باز دید
فراهم (پیشوند مرکب): فراهم کرد، فراهم آورد، فراهم گشت
برخی از این کلمه‌های مشتق (پیشوند + ریشه‌ی شماره ۲) به معنای اسم و صفت نیز به کار می‌رود، مانند: بر افتاد (متروک، نموده)، در گذشت (وفات)، باز گشت (مراجعت)، باخواست (مؤاخذه، پرسان) و در این صورت، فشار عمده‌ی کلمه از هجای اول به جای آخر انتقال می‌کند.

ج) پیشوندهای اشتقاقی اسمی، صفتی:
ام: امسال، امشب، امروز (اسم، صفت، قید).
هم: همسر (اسم)، همسایه، همسفر، همراه (اسم، صفت).
دش: دشنام، دشمن (اسم).
به: به نام، به کار، به هوش، به زیب، به زور (صفت)
بی: بی کار، بی هنر، بی دانه (صفت، قید).
نا: نادان، ناسپاس، ناشکیبا (صفت).
با: با هوش، با هنر، با گذشت (صفت).
نه: ندانسته، نفهمیده، نشنیده (صفت، قید).

پسوندها در زبان دری دو نوع است:

الف) پسوندهای تصریفی که این گروه پسوندها خود سه نوع است: یکی پسوندهای ضمیری که همه‌ی آنها (به استثنای پسوند تصریفی قدیمی (ی) نشان دهنده‌ی استمرار)[1]، شخص (متکلم،

---

۱. این پسوند که در ادبیات قدیم دری به کثرت استعمال می‌شد امروز نیز گاهی توسط عده‌یی از نویسندگان به کار برده می‌شود و تنها با فعل ماضی شخصی اول (مفرد) و شخص سوم (مفرد و جمع) استعمال می‌شود: رفتمی (می رفتم)، رفتی (می رفت)، رفتندی (می رفتند).

مخاطب، غایب) و مفرد و جمع را می‌نمایاند و به چهار گروه تقسیم می‌شود:

نخست، پسوندهای ششگانه‌ی فاعلی (ام، یم، ی، ید، اد، اند) که با ریشه‌ی شماره ۱ می‌آید: می‌روم، می‌رویم، می‌روی، می‌روید، می‌رود، می‌روند.

دوم، پسوندهای فاعلی پنجگانه (ام، ایم، ی، ید، اند) که با ریشه‌ی شماره ۲ می‌آید و برای مفرد غایب، خود ریشه بدون پسوند، استعمال می‌شود: رفتم، رفتیم، رفتی، رفتید (رفت)، رفتند.

سوم، پسوندهای فاعلی پنجگانه‌یی که پس از اسمیه‌ها (اسم، ضمیر) می‌آید (ام، یم، ی، ید، اند- پس از واولها: یم، ییم، یی، یید، یند) و برای مفرد غایب، کلمه‌ی مستقل (است) یا شکل موکد آن (هست) به کار می‌رود: خوبم، خوبیم، خوبی[1]، خوبید، (خوب است)، خوبند، نیکویم، زیبایی[2]، زیبایید، (زیباست)، زیبایند.

همه پسوندهای گروه سوم و چهارم، بی فشار است؛ بنابراین هجای آخر فشار ندارد و فشار در هجای پیش از هجای آخری می‌باشد. اما در اسم‌های معنی (مانند خوبی، زیبایی) فشار کلمه، مانند اکثر کلمه‌های دری، در هجای آخر است.

چهارم، پسوندهای ششگانه‌ی مفعولی و اضافی (ام، ات، اش، امان، اتان، اشان [پسوندهای ضمیری جمع، با نشانه‌ی افزایش می‌آید] پس از واولهای (آ، و، ی): یم، یت، یش، یمان، یتان، یشان).

---

۱ به زیورها بیارایند مردم خوبرویان را / تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی (سعدی)

۲ . ای طرفه غزال من! تو دختر صحرایی / پیدا ز نگاه تست سرمستی و شیدایی (خلیلی)

اگر این پسوندها همراه فعل بیاید، مفعولی است: فرستادم (مرا فرستاد)، فرستادمان، فرستادت، فرستادتان، فرستادش، فرستادشان، می‌فرستمت، می‌فرستمش، می‌فرستم... اگر با اسم بیاید پسوند اضافی است: کتابم، کتابمان... قد و بالایت، لیمویش[1]، زندگییم.[2]

دیگر پسوندهای تصریفی که از ریشه‌ی شماره ۱ فعل، ریشه‌ی شماره ۲ فعل می‌سازد و عبارت از اینهاست:

۱- د/ : خور- خورد- کن- کند.

۲- ت/ : باف- بافت- شکف- شکفت.

۳- آد/ : افت- افتاد- فرست- فرستاد.

۴- ید/ : دو- دوید- رس- رسید.

دیگر پسوندهای تصریفی /- آن/ و/ - آند/ که اولی از ریشه‌ی شماره ۱ فعلهای لازم و برخی فعلهای متعدی، ریشه‌ی شماره ۱ فعل متعدی می‌سازد: گریز -گریزان، خور- خوران؛ و از این ریشه‌های شماره ۱ به وسیله‌ی پسوندهای /- د/ و/-ید/، ریشه‌ی شماره ۲ ساخته می‌شود و دومی با چندی از ریشه‌های شماره ۲ می‌آید: سوخت- سوختاند، ریخت- ریختاند، شکست- شکستاند، گریخت-گریختاند، آموخت- آموختاند.

---

۱. دو لیمویش ز چاک پیرهن دیدم به دل گفتم / تماشا کن که سرو ناز باز آورده لیمویی[۲۱]

به به قدو بالایت چون سروخرامان است / قد نیست که می‌بینی، این فتنه‌ی دوران است

۲. کلمه‌هایی مانند زنده گیش که در تلفظ ثقیل و در نوشته طولانی است در گفتار و نوشته چنین تغییر کرده و تخفیف یافته است: زنده گیش، جایداد پدریش، زبان مادری مان ... .

ب) پسوندهای اشتقاقی در گفتار و نگارش دری بسیار گوناگون است. وظیفه‌ی اینها، صرف اشتقاق و ساختن کلمه‌های جدید از ریشه‌های فعل و ریشه‌های اسم و صفت (گاهی عدد و ضمیر) است.[۱]

توسط این پسوندها اسم، صفت، قید (نظر به وظیفه‌ی آنها در جمله) ساخته می‌شود. آن سان که در بخش قید و صفت و حدود اسم و صفت گفته شد برخی از آنها نسبتاً مختص به ساختن اسم، برخی دیگر برای ساختن صفت و عده‌یی جهت ساختن قید است و قسمت باقی مانده مشترکاً به منظور ساختن هر نوع کلمه به کار می‌رود. گذشته از این، معانی دیگری از قبیل حالت و چگونگی، نسبت، برتری، فاعلیت، پیشه، مکان، زمان، تشبیه، دارندگی و کوچکی را نیز بیان می‌دارد.

۱- پسوندهای اسمی

۱) ان: رفتن، خوردن

۲) اش: آموزش، پرورش، پیدایش، نرمش

۳) ی: (پس از کانسوننت): نیکی، روشنی، منی (من +ی)، سرخی، سیاهی، سفیدی[۲]

---

۱. بیشتر دستور نویسان، صرف آن کلمه‌هایی را مشتق نامیده‌اند که از ریشه‌های فعل و به وسیله‌ی پسوند، ساخته شده است. اما آن طور که از نامهای اشتقاق، پیشوند اشتقاقی، پسوند اشتقاقی به خوبی پیداست؛ هر کلمه‌یی که پیشوند و پسوند به آن بپیوندد، ریشه‌ی فعل باشد یا اسم و صفت و ضمیر و عدد، آن کلمه مشتق است یعنی ساده نیست. از سوی دیگر، کلمه‌های مشتق در عین حال مرکب است، مرکب از یک مستقل و یک یا دو نامستقل، اما برای صراحت و آسانی مطالعه و تحقیق، اصطلاح مرکب برای دو یا چند کلمه‌ی مستقل و اصطلاح مشتق برای یک مستقل و یک یا دو نا مستقل اختیار شده است.

۲. این کلمه‌ها همه اسم معنی است اما طرز استعمال، برخی از کلمه‌های این دسته را به معنای اسم ذات در آورده است: سرخی (پودر سرخ آرایش، گوشت بی استخوان)، سفیدی (روغن و چربی در گوشت، سفیدی تخم)، زردی (زردی تخم)، سبزی، سیاهی (رنگ سیاه برای خطاطی) ... .

یی (پس از واولهای آ، و): زیبایی، آشنایی، نیکویی، تویی، دویی
گی(پس از واول ه)[۲۲]: زندگی، تابنده گی

۴) اک(با اسم): مردمک، عروسک، سگک، خرسک، پشمک، عینک، دستک[۱]

با صفت: گرمک، زردک، پوچک

با ریشه‌ی شماره ۱: چوشک، جوشک (جواری جوش داده همراه تنتل آن)

۵) آک: خوراک، پوشاک

۶) یت(مأخوذ از عربی و با کلمه‌های عربی): انسانیت، هویت (هو- ضمیر عربی)

پسوندهای جمع

۸. آن (پس از کانسوننت): زنان، مردان، درختان، چشمان
یان(پس از واولهای آ، و): زیبایان، نکویان
گان (پس از واول ه): زنده گان، نویسنده گان، دوشیزه گان

۸) ها: خانمها، بچه‌ها، گلها

۹) ون (مأخوذ از عربی و با کلمه‌های دخیل عربی): طبیعیون، روحانیون

۱۰) ین: محصلین، مامورین

۱۱) آت: تأثرات، تألیفات، ادارات

پسوندهای کوچکی (تصغیر)

۱۲) اک (پس از کانسوننت): چیزک، شاخک، گلک
گک(پس از واولها): زیباگک، کدوگک، بچه‌گک، کشتی‌گک

---

۱. برخی از کلمه‌های دارای این پسوند، به حیث جزء فعل مرکب منکشف می‌آید و به تنهایی به حیث اسم استعمال نمی‌شود: لبک کرد، چشمک کرد، ابروگک می‌زند، سنگک شد.

۱۳) چه: باغچه، شاخچه

ایچه: دریچه

۱۴) واول (و- ه): دخترو، پسرو، خواهرو، نازکو (اسم خاص زنانه، و با دیگر اسمهای خاص زنانه و مردانه هم می‌آید: تاجورو، جمالو، فخرو...)

پسوندهای مکان:

۱۵) گاه: آرامگاه، نمایشگاه، فروشگاه

۱۶) کده: دهکده، میکده، ماتمکده

۱۷) استان: گلستان، تاکستان

۱۸) سار: چشمه سار، نمکسار

سیر: گرمسیر، سردسیر

۱۹) زار: سبزه زار، کشتزار

۲۰) شن: گلشن

۲۱) لاخ: سنگلاخ، نمکلاخ

۲۲) بار: جویبار، رودبار، دربار

۲۳) نا: آبنا، خاکنا، تنگنا، فراخنا

۲۴) دان: گلدان، آبدان، تخمدان

دانی: گلدانی، قند دانی، سرمه‌دانی.

پسوند قدیمی (بد) هر چند معنای اتصاف و نسبت را می‌رساند ولی چند کلمه‌ی محدود همراه با این پسوند، تنها به حیث اسم به کار می‌رود:

۲۵) بد: سپهبد، موبد، کوه بد

۲۶) مان: ساختمان، سازمان، زایمان

۲۷) وانه: پشتوانه، دستوانه (دسوانه)، انگشتوانه (انگشتان)

۲- پسوندهای صفتی

پسوندهای صفت تفضیلی و عالی

۱) تر: بهتر، قشنگتر، بالاتر

۲) ترین: بهترین، قشنگترین، بزرگترین

پسوندهای عدد وصفی

۳) ام: چهارم، پنجم، هفتم

۴) امین: دومین، سومین

۵) ین: نخستین، اولین.

پسوندهای صفت نسبتی (نسبی)

۶) ی(پس از کانسوننت): کابلی، تخاری، آبی، آسمانی، نیلوفری، زمینی

یی (پس از واولهای آ، و، ه): طلایی، هوایی، لیمویی، سرمه‌یی گی: (پس از واول ه): هفته‌گی، خانه‌گی، میمنه‌گی

وی (پس از واول ی- مأخوذ از عربی): دهلوی، غزنوی، علوی

۷) ین: سیمین، زرین، لاجوردین، شیرین، نوشین، سفالین

۸) ینه: دیرینه، سبزینه، پشمینه، پارینه

۹) آنه: زنانه، مردانه، دخترانه، پسرانه، طفلانه، بچه گانه(با: گانه)

۱۰) چی (مأخوذ از ترکی) قاچاق چی، تماشاچی، توپچی، غزنیچی، شکارچی

۱۱) ناک: اندوه ناک، تابناک

۱۲) گین: اندوه گین، شرم گین، غم گین

۱۳) آگین: زهرآگین، گهرآگین

پسوندهای صفتی دارای معنای تشبیه

۱۴) گون: فیروزه گون، لعلگون، گندمگون

۱۵) فام: گلفام، نقره فام، نیل فام

۱۶) وش: ماه وش، خورشیدوش، حوروش، پری وش

فش: باغ فش، شیرفش

پسوند (ه) پس از عدد و معدود

۱۷) ه: یک شبه، پنج روزه، دو ساله، سه اتاقه، دوزنه، چارماشینه.

۳- پسوندهای قیدی

۱) وار: عاشق وار، دیوانه وار، برادروار، معشوق وار

۲) آنه (پس از کانسوننت): مستانه، دوستانه، نومیدانه، دزدانه، عاقلانه

یانه: پارسایانه، آشنایانه، پرخاشجویانه

گانه: بنده گانه،[دو گانه، چند گانه]

۳) اکی: دزدکی، پسکی، شامکی، صبحکی، چاشتکی، دیگرکی

۴) ان (تنوین، مأخوذ از عربی و با کلمه‌های عربی): دایماً، عموماً، فوراً

آ (تنوین عربی به شکل آ): دایما، حالا، اصلا

پسوندهای زمان

۵) دم: سپیده دم، صبح دم

۶) گاه: سحرگاه، چاشتگاه، غروبگاه

۷) آن: بامدادان، بهاران

آن+ گاه: شبانگاه، شبانگاهان، شامگاهان، صبحگاهان

٤- پسوندهای اسمی- صفتی- قیدی

۱) پسوند (ه)

الف) از ریشه‌ی شماره ۱، اسم معنی یا آله می‌سازد: خنده، گریه، بوسه، ناله، اندیشه، لرزه، ماله، کوبه، تابه، رنده، پیرایه، آویزه

ب) از ریشه‌ی شماره ۲، اسم- صفت می‌سازد: گفته، نوشته، سروده، پرورده، آموخته، خواسته، گفته، مرده، رفته، کشته، رمیده، رسیده، گندیده، در گرفته

ج) از کلمه‌ی صوت، اسم یا اسم آله می‌سازد: شرشره، غرغره، خرخره

د) از اسم، اسم دیگری می‌سازد: دسته، کفه، گوشه، رویه، چشمه، دهانه، دندانه، لبه، پوزه، دماغه، گردنه، پشته، تنه، بدنه، ساقه، پایه، دامنه، تیغه، آوازه، روزه، ریشه، شیره، دوده

هـ) از عدد، اسم می‌سازد: پنجه، هفته، دهه، چله، سده، هزاره.

و) از صفت، اسم می‌سازد: جوانه، سفیده، سبزه، سیاهه، گرده، گلگونه، بنفشه، شوره، روده، تلخه

ز) از اسم، صفت می‌سازد: نبرده، نژاده (از کلمه مرکب که در حکم صفت است، اسم می‌سازد: گرمابه، سردابه، نوشابه، همخوابه، همشیره)

ح) از صفت، صفت دیگری می‌سازد: سرخه، گرمه، سرده، سبزه (سبز چهره)

ط) از اسم مردانه اسم زنانه می‌سازد: لطیف- لطیفه، صابر- صابره، محبوب- محبوبه•

۲) آ: دانا، بینا، روا، زیبا، فریبا، گیرا، بالا، پهنا، ژرفا، گرما

۳) آر: رفتار، گفتار، کردار، گرفتار، خواستار، نمودار

۴) آن: روان، خرامان، خندان، پیچان

۵) انده: نویسنده، خواننده، نوازنده، گوینده، آفریننده

۶) کار: فراموشکار، جفاکار، گناهکار (در محاوره: گناه گار)

• نیز رجوع شود به: «متنهای قدیم فارسی- نثر فارسی دری»، تالیف نگارنده، چاپ پوهنخی ادبیات، کابل ۱۳۴۲، ص ۱۲۲.

۷) گار: آموزگار، آمرزگار، کردگار، آفریدگار، پروردگار، کامگار، مددگار، ستمگار، خدمتگار

۸) گر: جلوه گر، دادگر، ستمگر، آشوبگر، فتنه گر، غارتگر، مسگر، زرگر، خنیاگر، رامشگر، دروگر، جادوگر

۹) وند: خداوند، پیوند، پیشوند، پسوند

۱۰) مند: هنرمند، دانشمند، خردمند، هوشمند، بهره مند، ارجمند، دردمند، اومند، تنومند، برومند

۱۱) ور: هنرور، دانشور، بهره ور، نامور، سرور، تاجور، دستور، مزدور، رنجور.

۱۲) بان: باغبان، پاسبان، نگهبان

و ان (شکل محاوره یی): باغوان، آسیاوان، گله وان، موتروان، گادی وان

۱۳) سان (قید، تشبیه): ذره سان، پروانه سان

۱۴) آسا(قید، صفت، تشبیه): برق آسا، سیل آسا

(٤) ادوات

در نگارش دری چهارگونه ادات وجود دارد:[1]

۱. ادات پرسشی (آیا) که در آغاز برخی از جمله‌های پرسشی استعمال می‌شود.

۲. ادات تأکیدی (که) (نگارشی و محاوره یی) و (خو) (اصلاً محاوره یی، در نگارش هم می‌آید): ترا برای مباحثه که اینجا نیاورده‌اند.

---

۱. در محاوره ادوات دیگری هم است که در نگارش یا به ندرت به کار می‌رود یا هیچ استعمال نمی‌شود؛ مانند: مه (در موقع دادن چیزی به کسی) اینه، اونه (ادات اشاره یی)، انی؟ (ادات پرسشی)، خی، خوخی (ادوات تأکیدی).

«اگر من خبر نداشتم که آیدن نامزد توست کلانتر که آگاه بود.- سپید اندام».

خودت خو یک آدم خوب هستی.

«مه خو رفیق بد خواهت نبودم / چرا سر در گریبانت نکردی؟ - دوبیتی»

«مه که (یا مه خو) گفتم نشو مایل به خوبان / که آخر در بلا می‌مانی ایدل.- دوبیتی»

۳. ادات عددی (تا) که در موارد معین پس از عدد و پیش از معدود می‌آید: دو تا نان، سه تا تخم. در بعض موارد، عدد با این ادات به شکل عدد توزیعی و به حیث قید می‌آید: دو تا دو تا توزیع کن. سه سه تا بگیرید. دو تایی برای امتحان بیایید.

۴. ادات تشبیه که برخی از این ادوات، کلمه‌های نامستقل و برخی دیگر مستقل است. عده‌یی از آنها مستقیماً با کلمه‌ی بعدی می‌آید و عده دیگر همراه نشانه‌ی افزایش (i) و چندی از آنها با پیشینه‌ی (به) و نشانه‌ی افزایش، استعمال می‌شود: چون (چو)، همچون (همچو)[۱]، مانند، همانند، مثل، به مثل، به مانند، به سان، به رنگ، به کردار.[۲]

ادات تشبیه با کلمه‌ی بعدی آن که مشبه به است عموماً در قسمت دوم جمله، درگزاره، به حیث قید و به حیث صفتی که راجع به نهاد ولی جزء فعل (است، بود، شد، می‌شود، گشت، گردید، می‌گردد)[۳] است استعمال می‌شود: «سرای یماق... مانند تنور هول می‌زد. آیدن

۱. بعضی کلمه‌ی (همچو) را به شکل (همچه) می‌نویسند که نادرست است.
۲. در محاوره ادات (واری) پس از مشبه به (گل واری، مهتاب واری) به کار می‌رود.
۳. سر آمد گشته ام چون سرمه در علم نظر بازی   زبان چشم خوبان را کسی چون من نمی‌داند.

مانند مجسمه‌ی طلایی، با چشمانی شبیه دریاچه‌ی آرام و مرموز و [با] دوچوتی موی قهوه‌یی جلادار که تا بالای سرینش می‌رسید، ایستاد.

(دریاچه‌ی آرام و مرموز، مشبه به وصفت (چشمان) است که متمم فعل می‌باشد). «مادرش چون گربه‌ی بارداری که از شرفه‌ی پایی ترسیده باشد گوشهایش را تیز کرد. [آیدن] همانند شاهین پرشکسته تسلیم شد. آفتاب چون قهرمان پیری که شکست را پیش چشمش ببیند، نه آن شعله پاشی و نه آن خشم را داشت.-سپید اندام»

این گونه قیدها، مانند فعل وصفی، در عین حال که چگونگی فعل را بیان می کند فاعل را نیز وصف می کند.

به حیث صفت فاعل و جزء فعل: رویش چون گل است. رنگش مانند گچ سفید شد. او همچون پروانه‌ی زرین بالی بود. رخساره‌های لطیفش به سان گل سرخ گشت.

ادات تشبیه با مشبه به، مستقیماً به حیث صفت فاعل، کم استعمال می‌شود: روی همچو گلت، صبر و آرام بیننده را می‌رباید.

(۵) کلمه‌های صوت

کلمه‌های صوت دو گونه است: یکی آن گونه کلمه‌هایی که برای بیان حالات هیجانی و ناگهانی در مورد خوشی، ستایش، شگفتی، حیران، اندوه و اظهار درد، تأثر، تأسف، حسرت، ترس، تحذیر و مانند اینها، به کار می‌رود. اکثر کلمه‌های این دسته، نامستقل است و معنای لغوی ندارد؛ مانند: آه[۱]، وای، وی (way)، وی (wiy)، آخ، اخ، واخ، وخ، اوه، اوف، واه، وه(واه واه، به به، په په- تکرار یک کلمه)، اوهو،

۱. در نتیجه‌ی طرز استعمال، کلمه‌ی نامستقل (آه)، شکل کلمه‌ی مستقل (اسم) را گرفته است و به حیث موصوف، مضاف و جزء ترکیب اسمی عطفی به کار می‌رود. آه سوزناک، آه من، آه نیمه شب، آه و ناله، آه و فغان.

آها، پوهو، په هه، الا، هان، هین ...، کلمه‌های نامستقل ندا (ای، یا، در محاوره: او) پیش از منادا، و واول (آ) پس از منادا، نیز از جمله‌ی اصوات است که در مورد ندا، صدا کردن و فرا خواندن به کار می‌رود. برخی دیگر از کلمه‌های این دسته، مستقل است: آفرین، دریغ، افسوس، حیف، زنهار، بعضاً(در شعر بیشتر) واول (آ) در آخر آنها می‌آید: خوشا، خرما، دریغا، فسوسا، دردا، اسفا، حیفا، گاهی (وا) و (ای) پیش از آنها و نیز (آ) پس از آنها و یکجا می‌آید: وا اسف، ای دریغ، وا اسفا، ای دریغا ... .

همه‌ی این کلمه‌ها عموماً به حیث «گفته» استعمال می‌شود و ما پسانتر راجع به آن سخن می‌گوییم. و نیز اکثر آنها گاهی به حیث جزو فعل مرکب منکشف به کار می‌رود: آن زن وی گفت [و از جا پرید]. او آه کرد. پسرک آهی کشید. «باید در برابر مادر حتی اف نمی‌گفت». آفرین خواند، افسوس خورد ... .

دیگر آن گونه کلمه‌هایی است که بیشتر به حیث اسم صوت و گاهی به صورت «گفته» استعمال می‌شود. در مبحث اسم صوت، چندی از آنها را که به حیث اسم به کار می‌رود ذکر کردیم؛ در اینجا از ساخت آنها گپ می‌زنیم. این کلمه‌ها که نام آوازهای مختلفی است که به وسیله انسان، حیوان، افتادن یا به هم خوردن اشیا، تولید می‌شود، یا در مورد خواندن و راندن جانوران توسط انسان به کار می‌رود، شش گونه ساخت دارد:

۱. به تنهایی یا به شکل مکرر برای خواندن و راندن جانوران: کش (کشه، کشی)، پشت، کوچی، چخ، پیش پیش، بی بی بی، توتوتو.

۲. مطلقاً تکرار یک کلمه: غم غم، فخ فخ، پس پس، غر غر، گرگر، شرشر، ژغ ژغ، چه چه، تک تک، تق تق، غوغو، میو میو، فش فش، جزجز، غژغژ، بزبز، ترنگ ترنگ، شرنگ شرنگ... .

۳. افزودن (اس as) در آخر کلمه ها: شرس، غرس، بغس، چرس، ترنگس، شرنگس... .

۴. تکرار یک کلمه با تبدیل واول آن: ترق تُروق، تیک تاک، شرپ شروپ....

۵. تکرار عطفی با واول (و) و تبدیل واول کلمه: تخ و توخ، فخ و فوخ، تق و توق، تره نگ، و تورونگ، جه ره نگ و جیرینگ ... .

۶. تکرار عطفی با فرق صوت اول کلمه‌ی دوم (صوت اول کلمه‌ی اول، هر چه باشد، صوت اول کلمه‌ی دوم «پ» است): چغ و پغ، قغ و پغ، تره ق و پره ق، شره نگ و پره نگ... .

(٦)نشانه ها

در زبان دری دو نوع نشانه نیز به کار می‌رود که هر یک آن، متشکل از یک واول است.

۱. نشانه‌ی افزایش یا اضافت (i) که پس از کانسوننت در خط دری علامت نوشتنی برای آن وجود ندارد و این نقیصه سبب نادرستی تلفظ، توسط اهل زبان و غیر اهل زبان، هر دو گردیده است.

نشانه‌ی افزایش در عبارت‌های اضافی و توصیفی، در آخر مضاف و موصوف (کلمه‌ی اول عبارت) برای پیوستن و رابطه دادن مضاف و مضاف الیه، موصوف و صفت به کار می‌رود: انگشتر ماری، دختر زیبا، در دستنویسی و چاپ آفسیت، این صوت را با علامت کسره می‌توان نمایش داد.

پس از واولهای (آ، و، ه) این نشانه (y) تلفظ می‌شود و در نوشتن پس از (آ، و) با علامت (ی) و پس از واول (ه) با علامتی مشابه به همزه (ء) نمایش داده می‌شود: آشنای من، دلربای فتنه انگیز، آلوی ترش، سبزه‌ی بهاری.

آن سان که پیشتر گفته شد، عبارتهای اضافی و توصیفی، از لحاظ ساختمان یکسان است؛ هر دو توسط نشانه‌ی افزایش ساخته می‌شود؛ لیکن از حیث معنی از یکدیگر فرق دارد (مبحث حدود اسم و صفت نیز دیده می‌شود).

۲. نشانه‌ی نکره، پس از کانسوننت (ی)، پس از واولهای (آ، و، ه) (یی): زنی سروبالایی، نیکویی، بانویی، دوشیزه یی، با اسم یکجا می‌شود و در اکثر موارد نکره بودن و گاهی هم واحد بودن را می‌رساند. «آوازی برنخاست. آیدن مدتی نشست، کسی متوجه او نشده بود، آیدن یگانه کسی بود که... حس می‌کرد مردی آنان را تعقیب می کند، مگر باری هم از عقب دیواری شکسته، سایه‌یی نظرش را جلب کرده بود» گاهی هم با اسمی که توسط فقره‌ی تابعی بعد از (که)، معرفه شده است، تخصیص را می‌رساند و یکجا با «که» وظیفه‌ی کلمه‌ی ربط را نیز انجام می‌دهد (ی، که، یی که): دوشیزه‌یی که از اینجا گذشت، خواننده‌ی تیاتر است. مردی که در کوچه‌ی ما زندگی می کرد، به سفر رفته است. «آواز روپیه‌هایی که به گردن آویخته بودند و آواز خش خش لباس‌شان به گوش مردگان سرود آسایش می‌خواند».

ساخت و انواع کلمه‌ی مرکب

کلمه‌ی مرکب کلمه‌یی است که عموماً از دو کلمه‌ی مستقل، یا دو مستقل و یک یا چند نامستقل (پسوندها، کلمه‌ی عطف، پیشینه ها) ساخته می‌شود. مشخصاتی که کلمه‌ی مرکب را از عبارت[1] جدا می کند به قرار ذیل است:

۱. در میان کلمه‌ی مرکب، گنجایش کلمه‌ی دیگر ممکن نیست: چارمغز، کیهان نورد، گل بته.

۲. معنای مجموع کلمه‌ها غیر از معنای یکی از آنهاست: دلکش، دردسر (مزاحمت).

---

۱. آنچه تا کنون در گرامرهای دری و فارسی به نام «ترکیب توصیفی» و «ترکیب اضافی» شرح و بیان شده است، نادرست است؛ زیرا ترکیب توصیفی و اضافی، «عبارت» است نه« کلمه‌ی مرکب»؛ بدین جهت که در بین موصوف- صفت- مضاف- مضاف الیه، کلمه یا کلمه‌های دیگری نیز می‌توان استعمال کرد: گل سفید- گل پتونی سفید، دروازه‌ی باغ- دروازه‌ی آهنی باغ، خانه‌ی دوستم- خانه‌ی تابستانی دوستم. طرز استعمال، برخی از عبارتهای اضافی و توصیفی را به شکل کلمه‌ی مرکب در آورده است: تاج خروس (گل)، دردسر (مزاحمت)، نورچشم (عزیز، گرامی)، خط سبز (ریش نورسته)، برگ سبز(تحفه)، آب دست (وضو)، پشت دست(تسلیم)، گوش فیل(نوعی خوراکی شیرین)، پای گنجشک (یک نوع گیاه و سبزی با برگهای کوچک که هم به صورت خام و هم به صورت پخته با سبزی‌های دیگر، خورده می‌شود)، درد دل (صحبت دوستانه در باره‌ی ناگواریهای زنده‌گی فردی).

اگر نشانه‌ی افزایش از عبارت اضافی و توصیفی، حذف شود؛ آن عبارت، کلمه‌ی مرکب می‌شود و البته محل فشار عمده و ثانوی در آن فرق می‌کند و پسوند جمع در آخر کلمه‌ی دوم می‌آید: میرشکار- میرشکارها (مشکاران= میرشکاران: نام محلی در فیض آباد مرکز ولایت بدخشان) صاحب دل- صاحبدلان، مرغابی (مرغ آبی) -مرغابیها، زاغابی- زاغابیها، خمیرترش (شکل جمع آن مستعمل نیست).

۳. علامت جمع، کلمه‌ی مرکب را از عبارت جدا می‌کند: مرد کار (مردیکار) مردکارها، صاحب منصبان.

۴. فشار صدا حدود کلمه‌ی مرکب و عبارت را مشخص می‌سازد: تخم مرغ (در افغانستان به حیث عبارت اضافی، فشار عمده بر هجاهای (تخ) و (مرغ)، در ایران کلمه‌ی مرکب و فشار ثانوی بر هجای (خم) و فشار عمده بر هجای (مرغ) است، جمع آن در اینجا تخم‌های مرغ و در آنجا تخم مرغهاست).

۵. اگر یک جزء ترکیب، معنای مستقل نداشته باشد و به تنهایی به کار نرود، کلمه مرکب است: تیت و پرک، کار و بار.

۶. وصل نزدیک با محل خاص فشار: هندی، اروپایی.

۷. پسوندهای اشتقاقی نیز گاهی حدود را معین می‌کند: زن و شویی، دست (و) پاچگی.[۱]

انواع کلمه‌ی مرکب

۱. مرکب امتزاجی:

در این نوع ترکیب، معنای مجموع کلمه‌ها غیر از معنای یکی از آنها است؛ پسوند جمع و پسوندهای دیگر، در آخر کلمه‌ی مرکب می‌آید؛ عموماً کلمه‌ی اول متعلق به کلمه‌ی دوم می‌باشد (اگر کلمه‌ها پیش و پس شود کلمه‌ی دوم مربوط به اول می‌باشد): سیاه چشم- چشم سیاه.

مرکب امتزاجی نظر به نوعیت کلمه‌ها به اقسام فرعی زیر تقسیم می‌شود:

---

۱. بیشتر این مشخصات، با توجه به سخنرانی خانم لیدیا دور و فییوه کیسیلووه در پوهنخی ادبیات و علوم بشری (ماه عقرب ۱۳۴۵) نوشته شده است.

۱) ترکیب اسمیه‌ها

الف) ترکیب دو اسم، اسم یا صفت می‌سازد: گلبرگ، گلاب، شبنم، گلقند، مرغابی، مرغابی ناک، شترمرغ، فیل مرغ، خرگوش، خرچنگ، غژگاو، سنگ پشت، دسترنج، سگ ماهی، نیشکر، آسیاسنگ، کارخانه، روزنامه،شبنامه، پای آب (گذرد یاونهر)، پا جامه، پای افزار، دستمایه، دست افزار، دستمزد، دستاس، دستخط، دستیار، دستبازی، گل زمین، صدف دندان، مشک موی، کمان ابرو، گل رخسار، لاله رخسار، سروقد، پری روی، گل روی، گل اندام، سیم اندام، پیری پیکر، سنگدل، بزدل، زرورق.[۱]

ب) شکل مقلوب: دندان صدف، دندان طلا، ابروکمان، گاومیش.

ج) ترکیب صفت توصیفی و اسم، اسم و صفت می‌سازد: سیاه موی، سیاه چشم، سیاه روی، سیاه سر، سیاه ریش، سیاه چادر، سیاه رنگ، سیاه بخت، سیاه روز، سرخ روی، سفید روی، سفید موی، پیر مرد، پیرزن، زردموی، خوشبخت، بدبخت، تیره بخت، تیره روز، خوشروی، خوش سیما، شیرین زبان، گرداب، تنگدل، بلند بالا، تنگدست، تهیدست، گشاده دست، چابک دست، تردست، کوتاه دامن، آلوده دامن، پاکدامن.

د) شکل مقلوب (اسم و صفت): موی سفید، چشم سیاه، دلگرم، دلسرد، دلتنگ، دلارام، بالا بلند، دامن کوتاه، دامن آلوده.[۲]

---

۱. بعضی این گونه کلمه‌ها را ترکیب اضافی و توصیفی مقلوب نامیده‌اند. آشکار است که وقتی عبارت‌های اضافی و توصیفی مقلوب شود دیگر عبارت اضافی و توصیفی نیست بلکه ترکیب امتزاجی است.

۲. اکثر مرکبهای شماره ۱ بخشهای ج، د، و شماره ۲ بخشهای ب، د، اسم باشد یا صفت، توسط پسوند (-ی) اسم معنی ساخته می‌شود و گاهی پسوندهای دیگری نیز با برخی از آنها می‌آید. به حیث اسم، پسوندهای جمع یا همه‌ی آنها یکجا می‌شود. گذشته از این، برخی مرکبهایی هست که بدون پسوند اسم معنی یا پسوندهای دیگر

هـ) ترکیب عدد و اسم، اسم و صفت می‌سازد: نیم رنگ، نیم خواب، نیم راه، یکدل، یکدست، یک زبان، دو روی، دو تار، چارتار، چارپای، چارمغز، چارراه، چارابرو، پنج گنج، پنج کتاب، شش در، هفت میوه، هفت اقلیم، هفت پیکر، چل چراغ، چل تن (نیم با صفت هم می‌آید: نیم خام، نیم بیدار، نیم باز).

و) ضمیر مشترک (خود) و اسم یا صفت، اسم و صفت می‌سازد: خودکار، خود رنگ، خود مختار.

۲) ترکیب اسم و ریشه‌ی شماره : اسم آله یا زینت آلات می‌سازد: نورافگن، بم افگن، بم انداز، ذره بین، دوربین، دستبند، گردن بند، کمربند، ریگمال، دستمال، دستکش، آب پاش، پای کوب، قندشکن، گل گیر، جاروب، قلم تراش.

ب) ترکیب اسم و ریشه‌ی شماره ۱ صفت فاعلی می‌سازد و گاهی پیشه را می‌رساند: هوانورد، دریانورد، کوه نورد، راهگذر، راهنما، راه شناس، راه نورد، قالین باف، گل فروش، بخاری ساز، بوت دوز، چوب شکن، قبرکن، آوازخوان، سایه افگن، دل نواز، دلفریب، دلربا.

ج) ترکیب اسم و ریشه‌ی ۱، صفت مفعولی می‌سازد: دست آموز، دست پرور، دست چین، دست نویس، دستگیر (گرفتار)، پایمال، پای انداز، چشم انداز، آب رو، راهرو، پیاده رو (ترکیب «نیم» و ریشه‌ی ۱ نیز صفت مفعولی می‌سازد: نیم جوش، نیم بند، نیم پز، نیم سوز).

د) ضمیر مشترک (خود) و ریشه‌ی ۱ اسم و صفت فاعلی می‌سازد: خود نویس، خودروی، خود خواه، خودساز، خودفروش، خودپسند، خودستای، خود نمای، خودبین، خودشناس.

به کار نمی‌رود، مانند: دست دوزی، گلدوزی، دست اندازی، دست درازی، دستکاری، دست پیشی، پیشدستی، دستیازی، دستشویی، دستشویه، روی شویه ... .

هـ) اسم و ریشه‌ی ۱ با پسوند (-ه)، اسم می‌سازد: خاکروبه، پای تا به، گاو دوشه.

و) اسم و ریشه‌ی ۱ با پسوند (-اک) اسم، اسم آله و اسم جانوران می‌سازد: شیر چوشک، گوش- پوشک، خس- پوشک، گوش- خزک، ماهی- خورک، گورکاوک.

۳) ترکیب اسمیه‌ها با ریشه‌ی شماره ۲ فعل

اسم، صفت، ضمیر مشترک و (نیم) با این ریشه یکجا شده اسم و صفت می‌سازد: پری زاد، خانه زاد، گل آلود، خواب آلود، ره آورد، دست پخت، دست پرورد، یادداشت، یادبود، یاد کرد (ذکر- قدیمی)، پیش نهاد، خوش دوخت، نیک زاد، خود ساخت، نیم ساخت.

۴) ترکیب اسم، صفت، نیم، با اسم و مفعول یا صفت مفعولی (خورده، که خود مشتق است: خور+ د+ ه) اسم و صفت می‌سازد:

الف) شکل عادی: دست زده، دست خورده، دست نشانده، دست پرورده، دلباخته، دلداده، دلشکسته، دلسوخته، دلزده، دامن آلوده، رنگ پریده، مارگزیده، وحشت زده، خمارآلوده، خواب بوده، نورسیده، بزرگ زاده، پیشرفته، پسمانده، نیم پخته، نیم سوخته، نیم بسته.

ب) شکل مقلوب: آشفته موی، ژولیده موی، آراسته صورت، پریده رنگ، آشفته حال، آسوده حال، گرفته خاطر، سوخته دل، آلوده دامن، کشیده اندام، خمیده قامت، ریخته پر، پیوسته ابرو، برگشته مژگان.

۲. مرکب تکراری:

در این نوع ترکیب، یا یک کلمه مطلقا تکرار می‌شود یا به وسیله‌ی واول (آ) و پیشینه‌ها، یا پس از تکرار عادی، پسوند صفت نسبی با آن

می‌آید. اجزای این کلمه‌های مرکب، از نظر معنی متوازن و همسنگ است و مانند ترکیب امتزاجی، یکی تابع و متعلق به دیگری نیست. این کلمه‌ها به حیث اسم، صفت، قید و جزء فعل مرکب منکشف به کار می‌رود.

الف) تکرار ساده دو اسم، دو ریشه‌ی شماره ۱، دو فعل امر: زغال را سرسر کرد. آمد آمد بهار است، «بلی آمد آمد زمستان است.- قاری». «آمد آمدت نازم، سروقامتت نازم.- ترانه». بدو بدو مردم جالب توجه بود، بدو بدو شد، بگیر بگیر چسپید، بزن بزن شروع شد، آدم دمدمی، خواندن سرسری، کتاب را سرسری خواند.

ب) تکرار دو اسم، دو صفت، دو ریشه‌ی شماره ۱ با واول (آ): رویاروی، سراسر، دمادم، رنگارنگ، پیاپی، دورادور، گرداگرد، گرماگرم، کشاکش، پیشاپیش، شباشب.

ج) تکرار دو اسم به وسیله‌ی پیشینه‌های (به، در، تا): آدم دربه در، دربه در(خانه به خانه) می‌گشت، کار را دست به دست کردیم (دسته جمعی انجام دادیم)، چشم به چشم شدند، سربه سر (دم به دم) پرسیده می‌رفت، کار خود را پای به پای کردیم (تا یک جای رساندیم)، بوتهای خود را پای در پای پوشید(رد و بدل و چپ و راست پوشید)، پی در پی می‌خندید، سرتاسر افغانستان، روزتاروز (روز به روز) و سال تا سال (سال به سال) قیمتی شده می‌رود.

۳. مرکب عطفی:

در این گونه ترکیب، دو کلمه‌ی اشاره، دو اسم، دو صفت، دو ریشه‌ی فعل، توسط کلمه‌ی عطف (و) یکجا شده عموماً اسم و گاهی صفت می‌سازد و هر دو کلمه‌ی برابر و موازن می‌باشد.

الف) از دو کلمه‌ی اشاه و دو اسم: این و آن، چنین و چنان، سینه و بغل، چور و چپاول، نشیب و فراز، دوبدل، دست و گریبان، سروکار، سروسر، آب و هوا، چشم و چراغ، سازوبرگ، برگ و بار، آب و تاب، آب و رنگ، سروبر، سروجان، راه و رسم.

ب) از دو صفت: زن سرخ و سفید (چاق و تندرست و زیبا)، خود را اینقدر سرخ و زرد نساز، سبز و خرم، دور و دراز، خشک و خالی، پست و بلند ... .

ج) از دو ریشه‌ی شماره ۱: خواب و خور، پیچ و تاب، گیرو دار، ریز و پاش، سوز و گداز، پرس و پال ... .

د) از دو ریشه‌ی شماره ۲: نشست و برخاست، زد و خورد، برد و باخت، رفت و آمد (آمد و رفت)، داد و ستد (داد و گرفت)، شکست و ریخت، خرید و فروخت... .

هـ) از دو ریشه‌ی شماره ۲ و ۱: رفت و رو، جست و خیز، پخت و پز، زد و بند، رفت و روب، تاخت و تاز، خرید و فروش، نوشت و خوان، شست و شوی (شستشو)، گفت و گوی (گفتگو)، جست و جوی (جستجوی) ... .

و) از دو ریشه‌ی شماره ۱ و ۲: بندو بست، گیرو گرفت... .

ز) از امر و نهی: دار و مدار، بگیر و نمان ... .

ح) مرکب عطفی یکسان و مترادف از دو اسم یا دو صفت: آه و ناله، غم و غصه، نقش و نگار، مهر و محبت، سعی و کوشش، خوش و خرم، تیره و تار، چرک و چتل ... .

ط) مرکب عطفی با یک جزء بیمعنی: کار و بار، تار و مار، گدو ود، تیت و پرک، کم و تم، میده و چیده، ریزه و پیزه ... .

٤. مرکب هموزن از دو کلمه‌ی مختلف به وسیله‌ی (آ، پیشینه ها):

رستاخیز، تکاپو، بناگوش، خویشاوند(مرکبهای شباروزی، زناشویی، بی پسوند به کار نمی‌رود)، سربه راه (مطیع، فرمانبردار)، سر به زیر (مطیع، بیچاره)، روبه راه (آماده، درست)، خانه به دوش، سربه هوا، دست به یخن، سر تا پا ... .

٥. مرکب اتصالی:

این نوع کلمه‌ی مرکب در نتیجه‌ی تاثیر زبانهای اروپایی مخصوصاً انگلیسی، در دوره‌ی معاصر در زبان دری وارد شده است. برخی از کلمه‌هایی که در زبان دری داخل شده هنوز هم از نظر شکل، نیمه اروپایی و نیمه دری باقی مانده است، مانند: اندو- اروپایی، اندو- ایرانی، یا به شکل غلط‌تر هندو –اروپایی، که (اندو) عیناً همان جزء اول مرکب انگلیسی و فرانسوی است. پس در حالی که این نوع ترکیب از مدت‌ها پیش اقتباس شده و مورد احتیاج است ما باید آن را به روش درست به کار ببریم؛ یعنی تنها با استفاده از هایفن (-که در این اواخر در موارد دیگر نیز به کار برده می‌شود)، دو جزء کلمه‌ی مرکب را به روش زبان دری بنویسیم. ما در این کتاب، ترکیب‌های اتصالی (اسم- صفت، حال- مستقبل) را بنابر ضرورت به کار برده ایم. ترکیبهای بسیار متداول دیگر، همانا (هندی- اروپایی)، (هندی- ایرانی)، و ترکیبهای تازه‌تر (پروژه‌ی سرک سازی پل خمری- شبرغان)، (فلم فرانسوی- ایتالیایی، به عوض: فلم مشترک فرانسوی و ایتالیایی)، (شرکت سهامی افغان- آلمانی)، (آثار موسیقی- سینمایی) است.

شاید گفته شود که اینگونه مرکب باید به شکل عطفی به کار رود؛ اما در این صورت، برخی از مرکب‌های اتصالی، معنای دیگری را افاده می‌کند، مثلاً (کلمه‌های اسمی- صفتی) یا (اسم- صفت)، (فعل حال- مستقبل)، (پروژه‌ی پل خمری- شبرغان) کلمه‌هایی که هم اسم و هم صفت، فعلی که هم حال و هم مستقبل است و پروژه سرکسازی از پل خمری تا شبرغان، معنی می‌دهد و در ترکیب عطفی، این مفهوم را بیان نمی‌کند.

ساختمان و اقسام عبارت

آن سان که در آغاز کتاب اشاره شد، «عبارت» (یا گروه کلمه ها) مجموعه‌ی دو کلمه‌ی مستقل یا چند کلمه‌ی مستقل و نامستقل است که به هم مرتبط باشد؛ یعنی به یکدیگر رابطه‌ی نحوی بدارد، ولی دارای معنای تام و کامل نباشد. طوری که در مبحث جمله‌ی ساده به تفصیل گفته خواهد شد، رابطه‌ی نحوی در بین کلمه‌های عبارت، نفوذ، مجاورت، نشانه‌ی افزایش و آهنگ بلند توام با توقف کوتاه در آخر عبارت، است. عبارت، کوچکترین گروه نحوی (یا واحد نحوی) در داخل فقره یا جمله است و در زبان دری، برخلاف فقره و جمله، ترتیب کلمه‌ها در عبارت، ثابت و پایدار است؛ یعنی محل کلمه‌های عبارت یا اجزای عبارت، تغییر نمی‌خورد.

انواع عبارت در نگارش دری بدین قرار است: عبارت بدلی (مبدل منه و بدل، عطف بیان)، عبارت متشکل از عدد و معدود، عبارت توصیفی، عبارت اضافی، عبارت اسمی، عبارت مصدری(مصدردار)، عبارت مفعولی، عبارت پیشنه یی، عبارت فعلی.

از این جمله، سه عبارت آخری، همیشه در گزاره و مابقی یا در نهاد یا در گزاره می‌آید.

۱. عبارت بدلی:

مبدل منه (بدل شده از آن) نامی است که در پی آن، مشخصه‌ی دیگری از قبیل لقب، پیشه، مقام، رابطه‌ی خویشاوندی و غیره به حیث

بدل نام و متمم آن، ذکر می‌شود و عموماً به شکل عبارت توصیفی یا اضافی است. پس کوچکترین عبارت بدلی، متشکل از چهار کلمه می‌باشد: ملینا خوانندهٔ رادیو، که (خوانندهٔ رادیو) خود کوچکترین عبارت اضافی است.

ضمیر و بدل، اصطلاحاً به نام عطف بیان یاد می‌شود و اسم به حیث بدل می‌آید. پس کوچکترین عبارت بیانی، متشکل از دو کلمه است: ما محصلان، شما جوانان، او بیچاره.

عبارت بیانی با اسم مرکب[1] و عبارت‌های اضافی و توصیفی، و عبارت بدلی با پی در پی آمدن مضاف الیه و صفت و شدت دهندهٔ صفت، طولانی‌تر شده می‌رود: شما دانش پژوهان، ما محصلان پوهنتون، شما جوانان روشنفکر، مریم دختر خاله ام، مریم دختر خالهٔ مهربانم، مریم دختر خالهٔ بسیار مهربانم.

عبارت بدلی و بیانی، به حیث فاعل، مفعول و متمم فعل در جمله، وظیفه انجام می‌دهد.

۲. کوچکترین عبارت عدد و معدود، دو کلمه است:

دو پرنده؛ و عدد وابسته و مشخص کنندهٔ معدود است. وقتی کلمهٔ متناسب با معدود یا ادات عددی، عدد کسری، و عدد نامعین پیهم استعمال شود، عبارت طولانی‌تر می‌شود: سه متر تکه، دوتانان، ده یک محصول یا یک دهم محصول (عدد کسری در هر دو صورت با نشانهٔ افزایش به معدود می‌پیوندد)، دو سه پرنده.

این عبارت نیز به حیث فاعل، مفعول و متمم فعل می‌آید.

---

۱. یک تن از خوبان گندمگون نصیب ما نشد / ما سیه بختان مگر ز اولاد آدم نیستم؟
به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را / تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

۳. عبارت توصیفی:

کوچکترین این نوع عبارت، از سه جزو(دو کلمه‌ی مستقل و نشانه‌ی افزایش) ساخته می‌شود. موصوف عموماً اسم و گاهی ضمیر (بیشتر در شعر)[1] و صفت توصیفی یا نسبتی می‌باشد: دختر جوان، چشمان آبی.

کلمه‌ها در عبارت توصیفی به وسیله‌ی نشانه‌ی افزایش که در آخر موصوف پیوست می‌شود، به هم ارتباط می‌یابد.

این عبارت توسط نشانه‌ی نکره، صفتهای مرکب، پیاپی آوردن صفتها با نشانه‌ی افزایش یا به شکل معطوف (با واول عطف پس از هر

---

۱. «آیا می‌توانی نغمه‌یی از آن در اینجا برای من دور افتاده بسرایی؟ ... و لحظه‌یی با من دور افتاده نجوی کن... حبیبی». عبارت توصیفی در هر دو جمله به حیث متمم فعل به کار رفته است.

ترا که دیده ز خواب خمار باز نباشد / ریاضت من شب تا سحر نخفته چه دانی؟
نه من خام طمع عشق تو ورزیدم و بس / که چون من سوخته در خیل تو بسیاری هست
هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش/ من بیچاره گرفتار هوای دل خویش (سعدی)
من بیچاره در دام تو کجا افتادم؟ / دست من گیر، خدا را که ز پا افتادم
هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است / این گدا بین که چه شایسته‌ی انعام افتاد!
بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم / که من دلشده این ره نه به خود می‌پویم
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم / دام راهم شکن طره‌ی هندوی تو بود (حافظ)
دگری جز تو مرا این همه آزار نکرد / جز تو کس در نظر خلق مرا خوار نکرد
آنچه کردی تو به من، هیچ ستمکار نکرد   هیچ سنگین دل بیدادگر این کار نکرد
این ستمها دگری با من بیمار نکرد   دگری این همه آزار من زار نکرد
گر ز آزردن من هست غرض مردن من   مردم، آزار مکش از پی آزردن من
(وحشی)

آن سان که آشکار است از جمله‌ی ضمیرهای شخصی، تنها ضمیر مفرد شخص اول (من) به حیث موصوف به کار رفته است. دیگر ضمیرهای شخصی و ضمیرهای اشاره و مشترک، به این صورت استعمال نمی‌شود.

صفت، یا گذاشتن کامه و در آخر واول عطف) و شدت دهنده‌ی صفت، طولانی‌تر می‌شود:

گل سرخی یا گلی سرخ[۱]، تبسم هوس انگیز، گلهای زردخود روی، (پیراهن رنگ رفته‌ی دراز کهنه یی)، (موی سیاه و گرد آلود)، (ناله‌ی آرام و سوزنده)، (نهضت بیسابقه، پیگیر، ثمر بخش و پر افتخار)،[۲] روزهای خیلی گرم، شهر بسیار قشنگ.

اگر صفت پیش از موصوف بیاید آنوقت، کلمه مرکب می‌شود، اسم یا صفت مرکب؛ مانند: پیرمرد، خمیده قامت، غریب بچه، در این عبارتهای توصیفی: پیرمرد خمیده قامت، غریب بچه‌ی لاغر. گاهی در جمله، صفت پیش از موصوف می‌آید: کریم خوب آدم است. او بد آدم است. این خوشمزه غذاست. بیچاره دختر از دست مادر اندرش در عذاب بود. «حسرت روزگارانی که بهین اندیشه‌ها و گزین آرزو هایم همه از تو آغاز و انجام می‌گرفت، جاودانه مرا می‌سوزد. رهگذر، نامه‌ی سیاه».

۱. نویسندگان پیشین و معاصر، نشانه‌ی نکره را هم با موصوف هم با صفت آورده‌اند. برخی از دستور نویسان معاصر گفته‌اند که چون پیوستن نشانه به صفت، اشتباه تولید می‌کند پس باید به موصوف الحاق شود. دلیل تولید اشتباه، اساس و پایه‌یی ندارد؛ زیرا از یکسو سخن تنها یک جمله نیست که اشتباه بار بیارد بلکه سخن متشکل از جمله‌های به هم پیوسته است و از قرینه و فحوای سخن همه مسایل زبان، روشن و آشکار می‌شود؛ از سوی دیگر، اگر عبارت‌هایی مانند (زن ثروت‌مندی، دختر شاعری...) فرضاً این اشتباه را بار بیاورد که (آیا زن خودش ثروتمند و دختر خودش شاعر است یا اینکه خانم شخص ثروت مند و دختر یک شاعر است)، در صورت دیگر نیز که نشانه‌ی افزایش با نکره یکجا می‌شود (زنی ثروتمند، دختری شاعر) برای محصلان و اشخاص کم مطالعه، در کوره راههای (ی)ها و نارساییهای الفبا و پراگندگی‌های تشویش انگیز املایی، این اشتباه پیدا می‌شود که نشانه‌ی نکره را نشانه‌ی افزایش تصور می‌کنند و عبارت اضافی را نیز مثلاً چنین می‌نویسند: کتابی احمد، نامی یی دوستم(یا نامه ای دوستم). بهتر است نشانه‌ی نکره در آخر عبارت بیاید تا همه اجزای آن آشکار باشد: (موصوف+ نشانه‌ی افزایش+ صفت + نشانه‌ی نکره).

۲. عبارت‌های میان قوس، از اثار نویسندگان معاصر کشور گرفته شده است.

٤. عبارت اضافی:

مانند عبارت توصیفی، اساساً از سه جزء (دو کلمه‌ی مستقل و نشانه‌ی افزایش)، ساخته می‌شود: مضاف همیشه اسم، مضاف الیه اسم یا ضمیر (ضمیر شخصی، مشترک، اشاره یا پسوند ضمیری) است. در این گونه عبارت، نشانه‌ی نکره نمی‌آید و عبارت به وسیله‌ی پیاپی آوردن اضافتها، (تتابع اضافات)، آوردن صفت یا صفتهایی برای مضاف و مضاف الیه، آوردن دو مضاف یادو مضاف الیه به شکل معطوف، و آنجا که مضاف یا مضاف الیه یا هر دو، اسم مرکب می‌باشد؛ بزرگتر و درازتر می‌گردد: زبان چشم خوبان، دستور زبان دری، (کرسی حکومت خود)، پیراهن دختر ارباب، [شاعران کشور- شاعران کشورما- شاعران حساس کشورما- شاعران حساس کشور ادب پرور ما]، تبسم هوس انگیز دختر صحرا، رنگ گلهای زرد خود روی، (پیراهن رنگ رفته‌ی دراز کهنه‌ی زینب، موی سیاه و گرد آلود او، ناله‌ی آرام و سوزنده‌ی گیتار)، (دامنه‌ی کوهسار سپید پوش پغمان، وادی سرسبز و شاداب چاردهی، گلهای خندان و رنگین دارالامان)، چشم و دهان وسوسه انگیز زن زیبا، (درختان سرسبز کوهدامن و کوهستان)، (تموجات زود گذر اصوات سخن آدمی زاده).

عبارت اضافی انواع فرعی پنجگانه‌یی از نظر معنی دارد که غالباً در گرامرهای قدیم به شرح آن پرداخته‌اند. ما این انواع را مختصراً توضیح می کنیم.

الف) عبارت اضافی ملکی (مضاف الیه انسان و مضاف ملکیت اوست): پیراهن ماریه، مال مردم، خانه‌ی آنان، روی تو، کتاب خود، هوس خویشی، عشق خویشتن.

ب) عبارت اضافی اختصاصی (مضاف مربوط و مختص به مضاف الیه است): کنار دریا، دروازه‌ی خانه، دختر روستا، شب تابستان، انار قندهار.

ج) عبارت اضافی بیانی (مضاف الیه جنس و ماده‌ی مضاف را بیان می‌کند): نگین لاجورد، خاکستر دانی مرمر، دستبند پوند، زیرگوشی طلا، پیراهن پرلون (نیز رجوع شود به: حدود اسم و صفت).

د) عبارت اضافی تشبیهی (مضاف به مضاف الیه، تشبیه می‌شود): لب لعل، ابروی کمان، قدسرو، دندان صدف. در شکل مقلوب، البته مضاف الیه به مضاف تشبیه می‌شود: لعل لب، کمان ابرو، سروقد، صدف دندان، موی کمر، تیرمژگان، انار پستان، شمشیر ابرو، گل رخسار.

هـ) عبارت اضافی استعاری (مضاف به معنای مجازی و استعاری به کار می‌رود): دست قدرت، پای تحمل، بال فکر، دامن عفت، جامه‌ی پرهیزگاری، شب هجر، صبح وصل، دنیای وصال، جهان تخیل، آسمان هنر، ستاره‌ی بخت.

دونوع آخری، تشبیهی و استعاری، بیشتر در شعر و کمتر در نثر به کار برده می‌شود.

در عبارت توصیفی، صفت وابسته و متعلق موصوف (اسم) و در عبارت اضافی مضاف الیه (اسم و ضمیر) متمم و مکمل مضاف (اسم) است. هر دو عبارت، در جمله وظیفه‌ی فاعل، بدل، مفعول و متمم فعل را انجام می‌دهد.

۵. عبارت اسمی:

اساساً از دو کلمه تشکیل می‌شود و یک جزء آن حتماً اسم و جزء دیگر یا نشانه است یا معین کننده که مستقیماً پهلوی یکدیگر (اسم +

نشانه، معین کننده + اسم) آمده رابطه‌ی نحوی برقرار می کند: کتابی، بچه یی (شاید عده‌یی «اسم +نشانه» را به حیث عبارت نپذیرند. ولی این مسأله آشکار است که نشانه، کلمه‌ی مستقل نیست و کلمه‌ی نامستقل و متشکل از یک واول است و پسوند تصریفی و اشتقاقی نیز نیست، چون تغییر صرفی یا ساختن کلمه جدید یا دیگرگون کردن معنای کلمه را به عهده ندارد. در عین حال، این نکته را نیز از نظر دور نباید داشت که نشانه‌ی نکره و هم نشانه‌ی افزایش و صوت ندا (آ) از نظر نحو حالت (حالت تنکیر یا تخصیص، اضافی و موصوفی، ندایی) را بیان می کند. با این احوال ما نشانه‌های افزایش و نکره را جزء عبارتهای توصیفی- اضافی و اسمی شمرده ایم)؛ این خاطره، آن سال، هر خردمند، همه مردم، هیچ فرزانه.

عبارتهای نوع دوم با نشانه‌ی نکره و آوردن صفت برای اسم، طولانی‌تر می‌شود: هر خردمندی، هیچ فرزانه یی، همه مردمی (همه هرگاه با صورت جمع اسم یا اسم جمع، و با نشانه‌ی افزایش بیاید: همه‌ی محصلان، عبارت اضافی است)؛ این شهر زیبا، هر درخت بارور، و در این حال، در هر شکل دو عبارت می‌باشد: این شهر- شهر زیبا(عیناً مانند تتابع اضافات یا آوردن صفت برای معدود و برای مضاف و مضاف الیه).

عبارتهای اسمی و اضافی همراه با نشانه و صفت از چندین عبارت میان در میان متشکل می‌باشد: هر سرو این باغ (هر سرو- این باغ- سروباغ)، تبسم هوس انگیز این دختر آشوبگر روستا (این دختر- دختر آشوبگر- دختر روستا-تبسم دختر- تبسم هوس انگیز).

عبارتهای اسمی به حیث فاعل، مفعول، متمم فعل و قید فعل می‌آید: هر گل این چمن، ستایشگر زیبایی توست. این شهر زیبا را

دوست دارم. از هر سرو این سروستان سراغ رسایی قدت را می‌گیرم.
هر روز آنجا می‌رود.

٦. عبارت مصدری (مصدردار):

طوری که می‌دانیم، مصدر اسم است، اسم معنی و ناکار و حادثه؛ بنابراین، عبارتهای مصدر دار اساساً جزء عبارتهای اسمی یا اضافی است ولی از آنجا که با این دو نوع عبارت از برخی جهات تفاوت دارد و بنابراین گروه نسبتاً مستقلی راتشکیل میدهد آنرا دردسته جداگانه‌یی ذکر کردیم .

الف) در عبارت مصدری یاکلمه‌های مستقیماً به هم ارتباط می‌یابد ودرنهاد یادر گزاره می‌آید ، مانند : پول یافتن آسان نیست . رشوت خوردن انسان رابی آبرو میسازد. اواز دروغ گفتن می‌پرهیزد .

ب) یاکلمه هابانشانه افزایش به یکدیگر ارتباط پیدا میکند، ودراین حال عبارت اضافی اختصاصی رابه وجود می‌آورد .یافتن پول آسان نیست . نماز خواندن اووقت زیادی رانگرفت .چیغ زدن طفل راشنیدم . گاهی کلمه‌ها علاوه برنشانه افزایش ، توسط پیشینه‌ها نیز به هم مرتبط میشود : به دست آوردن ثروت بسیار دشواراست .

اگر این عبارتها به حیث مفعول یا متمم بیاید ، عبارتهای مصدری مفعول یا پیشینه‌یی است .

۷. عبارت مفعولی:

همیشه در قسمت دوم جمله، در گزاره می‌آید و اساساً از دو کلمه (یک کلمه‌ی مستقل: مفعول مستقیم و یک کلمه‌ی نامستقل: پسینه‌ی مفعول معرفه) تشکیل می‌شود: نامه را، کتاب را، بهار را.

عبارت مفعولی با استعمال کلمه‌های مرکب طولانی‌تر می‌شود و اگر مفعول با معین کننده یا عدد، مضاف الیه یا صفت به کار برود، هر جزء عبارت مفعولی یک عبارت دیگر می‌باشد و بدین صورت، عبارت بزرگتر شده می‌رود و چندین عبارت را در بر می‌گیر: این دو جمله را (این دو- دو جمله- این را)، کتاب دوستم را (کتاب دوست- دوستم- کتاب را)، اشعار واپسین خود را (اشعار واپسین- اشعار خود- اشعار را)، فضای شهر ساحلی بیروت را (فضای شهر- شهر ساحلی- شهر بیروت- فضارا).

مفعول نکره و نامعین، بدون پسینه‌ی مفعولی در جمله می‌آید و در این حال اگر نشانه‌ی نکره با آن بود خودش به تنهایی یک عبارت است خواه جزء عبارت دیگری باشد خواه نباشد (جاروبی در دست داشت: جاروبی- جاروب داشت)؛ و اگر یک کلمه (ساده یا مرکب) باشد به حیث اسم (و مفعول)، جزء عبارت فعلی است:

او شهادتنامه گرفت، شهادتنامه گرفت، او کتاب می‌خواند- کتاب می‌خواند.

۸. عبارت پیشینه‌یی:

نیز همیشه در گزاره می‌آید و کوچکترین آن، دو کلمه (یک کلمه‌ی مستقل: متمم فعل یا مفعول غیر مستقیم و یک کلمه‌ی نامستقل: پیشینه یا کلمه‌ی افزایش) است: از دیوار، بر زمین، در خانه، با دوست، به باغ، تا کابل.

این عبارتها با پیشینه‌های مرکب (که جزء دوم آنها، کلمه‌ی مستقل است و به وسیله‌ی نشانه‌ی افزایش به متمم فعل پیوست می‌شود) و اسم‌های مرکب، بزرگتر می‌گردد و با معین کننده، نشانه‌ی نکره، عدد، مضاف الیه و صفت هر عبارت پیشنه یی، دو یا چند عبارت کوچکتر

از نوع دیگری را در بر می‌گیرد: در کنار جویبار، بر سر تخته سنگ، در پای مجنون بید، به نزد پیر مرد، از پهلوی آواز خوان، از دو پل (از پل- دو پل)، با این دوشیزه طناز (با دوشیزه- این دوشیزه- دوشیزه‌ی طناز)، برفراز عمارت بلند هوتل سپین زر (برفراز عمارت- عمارت بلند- عمارت هوتل- هوتل سپین زر).

۹. عبارت فعلی:

یک جزء آن فعل و جزء دیگر اسم، صفت یا قید (به تنهایی یا با شدت دهنده) است و از این نگاه به انواع فرعی زیرتقسیم می‌شود:

الف) فعل اصلی(به شکل ریشه‌ی شماره ۲ یا اسم مفعول) و فعل معاون که در بخش فعل، آن را به نام (مرکب اصلی) یاد کرده ایم. فعلهای ماضی قریب، بعید، التزامی، فعلهای مستقبل و فعل‌های همراه با (توان، توانست، باید، بایست) از این دسته است: خوانده بودند (خوانده [خوان+ د+ه]+ بود+ اند)، آورده نتوانستم (آورده [آور+ د+ه] +نه + توانست+ام).

ب)جزء اول اسم (به تنهایی یا همراه پیشینه) و جزء دوم فعل، که آن را (مرکب منکشف) نامیده ایم: دوست دارم- دوست (اسم)+ دار(ریشه‌ی فعل) +ام (پسوند تصریفی)، برباد داده است- بر (پیشینه) +باد (اسم)+ داده (اسم مفعول)+ است (فعل معاون)[1]

---

۱. فرق این نوع عبارت (اسم+ فعل) با عبارت فعلی نوع دیگر (مفعول نامعین + فعل)، در این است که هرگاه در عبارت نوع دوم، پس از مفعول، به غرض آزمایش، پسینه‌ی (را) بیاوریم، در معنی تغییر پیش نمی‌شود؛ صرف مفعول نامعین به مفعول معرفه مبدل می‌شود؛ مثلاً شهادتنامه گرفت- شهادتنامه را گرفت، بالا پوش می‌خرد- بالاپوش را می‌خرد... اما اگر پس از اسمی که جزء فعل مرکب منکشف است (را) آورده شود، جمله بی معنی و گاهی خنده آور می‌شود؛ مثلاً: سرمه کرد- سرمه را کرد! آرایش می‌کند،-آرایش را می‌کند! بازی داد- بازی را داد! فریب خورد- فریب را خورد! گاز خورد- گاز را خورد!

ج) قید (تنها یا همراه شدت دهنده) و فعل: قیدهای چگونگی، زمان، مکان، مقدار و قیدی که به صورت عدد توزیعی است و قیدی که همراه ادات تشبیه می‌آید، با فعل، عبارت می‌سازد: مستانه می‌رقصد، دیروز آمد، همین جا بود، بسیار می‌نوشد، دو به دو گردش می‌کردند، مثل برق دوید، بسیار شیرین می‌خواند (باز یاد آوری می‌کنیم که اینها وقتی عبارت است که جمله اجزای دیگر هم داشته باشد؛ البته طوری که در بخش فعل گفته شد، گاهی چنین عبارتها، حتی فعل به تنهایی ولو یک کلمه هم باشد، در زبان دری به حیث جمله یا فقره به کار می‌رود).

د) صفت (به تنهایی یا مکرر یا با شدت دهنده) و فعل: صفت با فعلهای (است، بود، شد، می‌شود، گشت(گردید)، می‌گردد) در حالی که جزو فعل است وابسته و متعلق به فاعل می‌باشد و فاعل را وصف می‌کند: خانم ژیلا، خواننده‌ی رادیو، بسیار خوش صدا است(بسیار: شدت دهنده+ خوش صدا: صفت مرکب و مربوط به ژیلا+ است)، آسمان صاف بود، او هنگام اعتراف سرخ سرخ می‌شد، او از نظر ناپدید گشت، رنگش سفید گردید، این دیگرش هم خوب مست است». (ای دیگیشم خوب مست اس. از مکالمه‌ی دو نفر در بس شهری (۶ دلو ۴۵) که در باره‌ی دختران کسی سخن می‌گفتند؛ اولی می‌گفت: دخترش را به فلان شخص داد و بیست هزار افغانی گرفت ... دومی در ضمن سخنان دیگر، همین جمله را که نقل کردیم بر زبان آورد).

گفته (قول)

گفته (قول)[1] با آنکه جم/له نیست بیان کاملی است که حالات یا مطالب گوناگونی را بیان می‌کند. همه کلمه‌های مستقل و نامستقل صوت (کلمه‌های ندا با منادای آنها)[2]، کلمه‌های خطاب (به تنهایی یا به شکل عبارت)، کلمه‌های قسم همراه پیشینه‌ی (به) و کلمه‌های دیگری، به حیث گفته در سخن به کار می‌رود.

نخست گفته ممکن است مستقلاً به کار برود و در این صورت با جمله‌ی بعدی پیوندمعنوی دارد:

«آه، چه شبهایی که در زیر انوار نقره فام ماه، نرد عشق باختم! - داستان میخک سرخ» (جمله‌ی بعدی تعجبی است) واه واه، این گل چه عطر مست کننده‌یی دارد! (جمله‌ی بعدی تعجبی است) «بارک الله!

---

۱. محققان گرامر و زبان شناسان انگلیسی زبان، کلمه‌ی utterance را برای هرگونه بیان کامل خواه در شکل کوچک (گفته) باشد خواه در شکل بزرگ (جمله) به کار می‌برند. ما برای ادای این مفهوم، کلمه‌ی «کلام» و برای بیان کاملی که جمله نباشد کلمه‌ی «گفته» را به کار برده ایم.

۲. اسم به تنهایی یا با مضاف الیه و صفت، منادا و در حالت ندایی قرار می‌گیرد. در شعر قدیم دری، مخصوصاً اشعار مولانا جلال الدین بلخی، ضمیر مفرد شخص اول و دوم به صورت استثنایی منادا قرار گرفته است:

ای من آن پیلی که زخم پیلبان — ریخت خونم از برای استخوان
ای تو کرده ظلمها، چون خوشدلی؟ — از تقاضای مکافی غافلی
ای تو بنده ی این جهان محبوس جان! — چند گویی خویش را خواجه جهان؟
ای تو جویای نوا در داستان! — هم فسانه ی عشق بازان را بخوان

(مولوی)

می به دهن برد و چو می‌می گریست — کای من بیچاره، مرا چاره چیست؟

(نظامی)

به این عقل و همت باید گریست.- داستان تصویر عبرت» «بلی، پول چیز خوبی است... نه، هیچ کاری از دستم پوره نیست... اوه، جانگاه بود!- سپید اندام» آفرین! کارت را خوب انجام داده ای.

خوب، شما حاضر هستید به جواب پرسشها بپردازید؟ «ای دریغ! مگر شما آغا بنویسها هستید؟- جریده‌ی پیام امروز»

ممکن است کلمه یا عبارتی پس از کلمه‌های صوت به حیث جزو گفته استعمال شود: وای سرم! آخ دل من! وای به حال او! خوشا به حال تو!

در خطاب[1] ممکن است کلمه یا عبارت، به حیث گفته به کار برود: کریم، اینجا بیا، یا در مثال ذیل:

-راحله !

-چی؟

-چه می کنی؟

-هیچ، (در این مکالمه، سه گفته و یک جمله وجود دارد و نخستین، خطاب است)

یا: دلدار زیبایم، نمی‌دانی که دوریت بر من چه می گذرد. «خدای من، باز رحمتی از عالم جاویدان به زندگانی این مشت خاک تاریک بفرست.- حبیبی».

در ندا هم گفته یا به صورت یک کلمه یا به شکل عبارت می‌آید: نگارا! پیش از این مرا به هجرانت مسوزان. آه، خدایا! (دو گفته‌ی پیهم)، «اشک گلگونی که به یادت، ای سعادت موهوم! از چشمه‌ی چشم می‌جوشد هنوز نخشکیده است. - حبیبی» (گفته در میان فقره).

---

۱. خطاب از ندا فرق دارد و بدون اصوات ندا صورت می‌گیرد؛ گاهی تلفظ آن عادی است و زمانی مانند ندا، با آهنگ تلفظ می‌شود.

«ای ابرهای متراکم بهاری! بگذارید انوار سیمین ماه به داخل اتاقم بتابد.- عادله عمر تره کی»

دوم ممکن است گفته، مانند فقره، جزو جمله‌ی مختلط (عموماً با کلمه‌های ربط که، تا) باشد: «هیهات که شمع روی تو در گوشه‌ی تاریک... [زندان] پرتو افروزی می کند. -رقیه ابوبکر». «ای دریای خرامنده و خوشرفتار کابل که از کوهساران سربه فلک کشیده سرازیر می‌شوی، بیا؛ با مستی و خرام از نشیبهای سرسبز و خرم بگذر.- حبیبی». افسوس که روزگار جوانی و زمان کار، بیهوده می گذرد! به چشمانت سوگند که من در عشق تو ثابت قدم و وفادارم. هان تا زنده‌گی را به غفلت نگذرانی! الا تا دلی را نیازاری!

برخی از گفته‌های دیگر، اینهاست: سلام، خدا نگهدار، نام خدا، شب به خیر، سفر به خیر، شب تان خوش، شاباش، آری، به چشم، بسیار خوب، عجب ! خو (در محاوره دارای معنای تصدیق).

نام آوازهای گوناگون که در نگارش دری عموماً به حیث اسم به کار می‌رود، آنقدر زیاد به حیث گفته استعمال نمی‌شود، البته موارد استعمال آنها در محاوره و در زبان عامیانه، بیشتر است. در اینجا دو سه نمونه‌ی نگارشی و محاوره‌یی نام آوازها به حیث گفته، ذکر می‌شود:

زن تنبل همانطور در جایش نشسته بود و پیاپی چیغ می‌زد:

پشت! پشت!

و پشک زرنگ، وقت کارش را کرده و رفته بود.

یا: «بنگ! بنگ!

بر تخته‌های دکانهای بسته، فیر می کردند.- (ترجمه‌ی داستان «بدزبان» مجله‌ی ژوندون، ۲، ۱۳۴۲»

یا: «سه له پ !

با شنیدن این آواز، به شدت تکان خورد؛ زیرا به تجربه می‌دانست که این آواز قفاق خانمش است که به روی دختر سه ساله‌ی شان، حواله شده است. (ترجمه‌ی داستان) «خانواده‌ی خوشبخت»، ژوندون، ۱۳۴۱

در آخر، این نکته را نیز باید گفت که یکی دو تن از دستور نویسان زبان فارسی گفته را به نام شبه جمله (همانند جمله) و در دسته بندی کلمه به حیث یکی از اجزای کلام، ذکر کرده‌اند. درست است که غالباً یک کلمه، به حیث گفته، می‌آید؛ ولی آنسان که دیدیم، گفته شکل عبارت را هم می‌داشته باشد و در هر صورت، گفته، مانند جمله، جزو کلام و سخن است. و چون آن را شبه جمله نامیده‌اند، کوشیده‌اند جمله‌هایی معادل برخی از گفته‌ها بیابند و در برابر آنها بنویسند؛ اما این کار بیهود است زیرا اولاً نمی‌توان برای همه گفته‌ها، جمله‌های معادل پیدا کرد و ثانیاً بیهوده از این جهت نیز هست که مثلاً در زبان اشاره‌یی و زبان علامه یی، برای اشارات و علامات مختلف، مانند اشارات سرو دست و چشم و ابرو و لب و علامات ترافیکی، کلمه‌ها یا جمله‌های معادل، می‌توان پیدا کرد و در این صورت، آن اشاره‌ها و خط‌های راست و کج و شکسته و چراغهای ترافیکی هم باید کلمه یا جمله باشد!

ساختمان و انواع جمله

جمله از نگاه معنی ، چهار نوع است:

۱. جمله‌ی اخباری (خبری، بیانی)

از کردن یا نکردن و شدن یا نشدن کاری، داشتن یا نداشتن و پذیرفتن یا نپذیرفتن حالت و صفتی، خبر می‌دهد و دارای آهنگ مختص به خود، آهنگ خبری، می‌باشد: محمود به شهر رفت. غیاث الدین را در امتحان نپذیرفتند. هوا بسیار گرم است. رحیمه در خانه نیست.

۲. جمله‌ی امری

جمله ی امری دارای آهنگ خاص امری[بوده]، به کردن یا نکردن کاری فرمان می‌دهد یا آن را به طریق دعا و خواهش بیان می کند: شما نیکی بکنید و به پاداش آن چشم مدارید. بد مکن که بد خواهی دید. (خدایا!) رحم کن. کمک کنید. فراموش مکن. به فریادم برسید(در فعل امر مرکب، چون برای مفرد مخاطب، خود ریشه‌ی فعل و برای جمع مخاطب، ریشه‌ی با پسوند تصریفی استعمال می‌شود؛ غالباً به آوردن ضمیرهای (تو، شما) ضرورت نیست و پسوند تصریفی در آخر صیغه‌ی جمع مخاطب فعل، خود نهاد و فاعل نیز است: ید/ کمک کن- ،این طور نیز دو قسمت جمله را می‌توان نمایش داد: (شما)/ کمک کنید).

۳. جمله‌ی تعجبی

مانند کلمه‌های صوت، حالت هیجانی و پرشور، و غیر عادی را بیان می‌کندو گاهی یکی از کلمه‌های صوت هم با اینگونه جمله می‌آید. کلمه‌های نشان دهنده‌ی حالت تعجبی (چه، چقدر) و نیز آهنگ خاص جمله[1] است. در نوشته علامت ندا (!) نمایشگر آهنگ جمله است. اگر کلمه‌ی صوت هم در جمله به کار رفته باشد پس از آن کامه (،) و در آخر جمله ندائیه گذاشته می‌شود. کلمه‌های (چه، چقدر) یا به حیث صفت یا شدت دهنده‌ی صفت و قید، در جمله‌ی تعجبی استعمال می‌شود.

(تو) چقدر شیرین زبان هستی! واه واه، خانه‌ی شما چقدر خوب رنگ شده است! آه، چه خوش روزگاری بود! (او) امشب چه زیبا شده است! (تو) چقدر پر گفته می‌روی! چه مردم نادرستکاری هستند! چه ستمها که کشیدم![2] (پیش از فعل، استعمال کلمه‌ی ربط(که)؛ عده‌یی پس از این کلمه‌ی ربط، فعل را منفی می‌آورند.)

---

۱. آهنگ جمله‌ی تعجبی، مرکب از فشار شدید کلمه (بر کلمه‌ی یک هجایی چه و بر هجای اول چقدر) طنین و امتداد صوت است. البته سخنان ما در باره‌ی آهنگ، تخمینی است؛ آن سان که در مورد فعل وصفی اشاره شد، این مطلب هنگامی یقینی خواهد بود که آهنگ در لابراتوار آزمایش شود.

برخی از جمله‌های تعجبی فاقد کلمه‌های نشان دهنده‌ی تعجب است و آهنگ تعجبی نوعیت آن‌ها را نشان می‌دهد. این نوع جمله‌های تعجبی از رهگذر انتخاب کلمه‌ها، از جمله‌های اخباری و پرسشی فرق ندارد: برادرت آمد(اخباری) برادرت آمد؟ (پرسشی) برادرت آمد! (تعجبی).

۲. چه دستی بود دست نازنینش! (که بیرون کرد انگشتان ز چادر) (مایل هروی) ای بی نیاز من، چقدر ناز می‌کنی! (در آسمان دلبری پرواز می‌کنی)(آواز میرمن زلیخا «هلن»، رادیو: گفته+ جمله‌ی تعجبی+ جمله‌ی خبری، هرسه دارای پیوند معنوی). این چه چشم است و این چه مژگان است! (یک مصراع شعر متشکل از دو فقره‌ی متوازن، یعنی یک جمله‌ی مرکب است.)

٤. جمله‌ی پرسشی

سوال و پرسش مستقیم را در باره‌ی کسی یا چیزی، در بردارد و مقتضی جواب و پاسخ است. مشخصه‌ی برجسته‌ی جمله‌های پرسشی، آهنگ خاص آنهاست که این آهنگ متشکل از فشار شدید کلمه، شدت و ارتفاع صوت می‌باشد.[۱] و در نوشته با علامت سوال (؟) نشان داده می‌شود. برخی از جمله‌های پرسشی، از جمله‌های اخباری و تعجبی، از رهگذر انتخاب کلمه‌ها فرق ندارد و اختلاف آنها صرف از نگاه آهنگ است: او رهبری آرکستر است. او رهبر آرکستر است! او رهبری آرکستر است؟

در آغاز برخی از جمله‌ها که ساختمان آنها از جمله‌های خبری تفاوت ندارد، ادات پرسشی (آیا- هجای اول دارای فشار) می‌آید؛ ولی باز هم آهنگ جمله، ممیزه‌ی اساسی است: او به سینما می‌رود. آیا او به سینما می‌رود؟

در جمله‌های پرسشی دیگر، کلمه‌های پرسشی (کی؟ چی؟ کجا؟ کی؟ چه وقت؟ چرا؟ چند؟ کدام؟ چگونه؟) به حیث اسم یا ضمیر، صفت، متمم فعل، مفعول و قید پرسشی در نهاد یا گزاره می‌آید: کی آمد(که آمد)؟ او چی گفت(چه گفت)؟ کجا رفت؟ کی می‌آید؟ چه وقت بر می‌گردد؟ چرا (برای چه) نیامد؟ کدام آدم؟ چگونه انجام یافت؟

در جمله‌های پرسشی با کلمه‌های (مگر، هیچ)، پرسنده منتظر شنیدن پاسخ نیست؛ زیرا جواب آشکار است و پرسش به غرض تأکید

---

۱. خانم آرزومانیان در رساله‌ی دکتورای خود به عنوان «آهنگ جمله‌های سوالی فارسی» که خلاصه‌ی آن در مسکو به سال ۱۹۶۵ نشر شده به اثبات رسانده که آهنگ در جمله‌ی سوالی متشکل از فشار کلمه و شدت و ارتفاع صوت است.

صورت می گیرد. مگر عقلت زایل شده است؟ هیچ نمی‌دانی که این وضع تو پسندیده نیست؟« مگر شما آغا بنویس‌ها هستید؟».

جمله‌یی که پرسش غیر مستقیم را برساند، با وجود کلمه‌های پرسشی، آهنگ جمله‌های پرسشی مستقیم را ندارد و بنابراین در آخر آن نقطه گذاشته می‌شود نه سوالیه: از دوستم پرسیدم که چه وقت به اروپا می‌رود. البته پرسش غیر مستقیم، مانند گفتار غیر مستقیم، در نگارش و محاوره‌ی دری خیلی کم به کار می‌رود. گفتار دری همیشه به شکل مستقیم بوده است، خواه کلمه‌ی ربط (که) در جمله‌ی مختلط بیاید خواه حذف شود. او گفت« فردا می‌آیم.» او گفت که «فردا می‌آیم.» از دوستم پرسیدم: «چه وقت به اروپا می‌روی؟»؛ ولی در سالهای اخیر، گفتار غیر مستقیم در نتیجه‌ی تاثیر زبانهای اروپایی، کم و بیش به کار می‌رود: او گفت. «فردا می‌آیم». (مستقیم)، او گفت که فردا می‌آید. (غیر مستقیم)

جمله از نظر ساختمان، سه گونه است:

(۱). جمله‌ی ساده، (۲). جمله‌ی مرکب، (۳). جمله‌ی مختلط.

هر یک از این انواع سه گانه، دو صورت دارد:

۱. نخست جمله‌ی ساده، صورت اصلی (کاملاً ساده)

دوم جمله‌ی ساده، صورت منکشف (دارای چند عبارت)

۲. نخست جمله‌ی مرکب، صورت اصلی (دارای دو فقره‌ی ساده‌ی متوازن)

دوم جمله‌ی مرکب، صورت منکشف (دارای دو فقره‌ی متوازن، یک فقره یا هر دو دارای چند عبارت)

۳. نخست جمله‌ی مختلط، صورت اصلی(دارای دو فقره‌ی ساده: یکی عمده، دیگری تابع)

دوم جمله‌ی مختلط، صورت منکشف (یکی دو تا یا همه فقره‌های آن دارای چند عبارت)

۱)جمله ساده

در آغاز کتاب گفتیم که جمله مجموعه‌یی از کلمه هاست که دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد. آشکار است که هر مجموعه‌ی کلمه‌های پراگنده و بی ربط، دارای معنای تام شده نمی‌تواند و بنابر آن جمله بوده نمی‌تواند؛ تنها آن مجموعه‌ی کلمه‌ها که به یکدیگر رابطه‌ی نحوی داشته باشد، می‌تواند جمله‌یی را به وجود آرد.

اکنون بحث خود را در باره‌ی رابطه‌ی با همی کلمه‌های جمله، ادامه می‌دهیم. تشریح و مطالعه‌ی انواع عبارتهای زبان دری، که قبلاً صورت گرفت، در این مبحث آسانیهای زیاد پیش می‌کند.

۱. نخستین و عمده‌ترین رابطه‌ی نحوی کلمه‌های جمله، مطابقت فاعل و فعل در (شخص) و (مفرد و جمع) است. مطابقت در زبان دری، به صورتهای ذیل است:

الف) اگر فاعل جمله انسان باشد، مطابقت کامل است، یعنی فاعل با فعل، در شخص و مفرد و جمع، هر دو،مطابق است: محصل می‌خندد. محصلان می‌خندند.

هرگاه دو فاعل مفرد به هم معطوف شود، شکل جمع را پیدا می‌کند و فعل آن به صیغه‌ی جمع می‌آید: صفورا می‌خواند. عذرا و روح افزا می‌خوانند.

ب) اگر فاعل جمله زیروح (غیر انسان) یا غیر ذیروح باشد، مطابقت دو گانه یی (گاهی کامل و زمانی نا تمام- هم در نگارش کلاسیک، هم در معاصر و هم در محاوره) دیده می‌شود. گاهی

مطابقت ناتمام است؛ یعنی فاعل با فعل، تنها در شخص مطابق است: اسپها گریخت. کبوترها پرید. سبزه‌ها رویید. درختان شگوفه کرد. و زمانی مطابقت کامل است: اسپ دوید. اسپها دویدند. درخت شگوفه کرد. درختان شگوفه کردند.

برای فاعل مفرد، در دو مورد، فعل جمع استعمال می‌شود و مطابقت ناتمامی به وجود می‌آید؛ نخست در زبان متعارف و برای احترام: اعلیحضرت فرمودند. وزیر صاحب امر کردند. و دوم برای اسم جمع که شکل آن مفرد ولی مدلول آن جمع و انسان باشد: مردم می‌گویند. خلق فریاد می‌کشند. ملت اعتماد نمی‌کنند. جمعیت غفیری آنجا ایستاده بودند.

باید گفت در مورد اسم جمع،مطابقت کامل نیز وجود دارد و عده‌یی از نویسنده گان قدیم و معاصر و نیز در محاوره، برای فاعلی که به شکل اسم جمع باشد فعل را به صورت مفرد آورده‌اند و می‌آورند.

۲. دومین رابطه‌ی نحوی کلمه‌ها نفوذ است. نفوذ به وسیله‌ی پیشینه‌ها و پسینه‌ی (را) به میان می‌آید و متمم فعل و مفعول معرفه را به گزاره‌ی جمله پیوست می‌کند و به فعل مرتبط می‌سازد.

۳. سومین رابطه، مجاورت یا تماس است که برای ارتباط کلمه‌های ذیل به کار می‌رود:

الف) مفعول نکره یا نامعین (بدون پسینه‌ی را)، پیش از فعل و پیوست به آن می‌آید: زن گرفت، پول داد، زمین خرید، آب آورد، چوب جمع می‌کرد.

ب) قید، به استثنای قید زمان، پیش از فعل و معمولاً مجاور آن می‌آید: خوب می‌خواند، دامن کشان رفت، شیرین می‌خندد، بسیار خورد، پر گفت، اداره می‌رود، آنجا بود.

ج) نخست، عدد اصلی، درست پیش از معدود، یا پیش از ادات عددی و کلمه‌ی متناسب با معدود و نام واحد پیمایش معدود، می آید: دو کتاب، چار تا نان، شش دانه سیب، سه دست دریشی، پنج کیلو بوره. دوم، معین کننده‌های عادی و پرسشی، عدد مبهم و صفت پرسشی نیز درست پیش از اسم می‌آید: این پسر، هرخردمند، هیچ نادان، کدام روز؟ چند کس؟ چگونه انسان؟

د) صفت عالی، صفت تفضیلی همراه پیشینه‌ی (از)، عدد ترتیبی یا وصفی با پسوندهای (-ین) و (-امین)، درست پیش از اسم استعمال می‌شود: بزرگترین نقاش، سیاه‌تر از شب، نخستین کار، سومین مرحله.

هـ) بدل و عطف بیان، درست پس از اسم و ضمیر می آید.

مجاورت در عبارتهای توصیفی، اضافی، اهمیت ثانوی دارد؛ زیرا نخستین وسیله‌ی ارتباط در آنها، نشانه‌ی افزایش است.

۴. آهنگ و توقف۱(در گفتار و زبان ملفوظ) برای مجزا کردن گروههای نحوی جمله (عبارتها و فقره ها)، و هم برای جدا نمودن یک جمله از جمله‌ی دیگر، به کار می‌رود. و نیز هر یک از انواع جمله (اخباری، پرسشی، تعجبی، امری) آهنگ مختص به خود دارد. آهنگ بلند توام با توقف کوتاه در پی آن، پایان یک گروه نحوی داخله جمله (عبارت یا فقره) را نشان می‌دهد. آهنگ بلندی که به تدریج پایین و در انجام جمله ختم می‌شود و توقف طولانی‌تر در پی آن صورت می گیرد، مربوط به جمله‌ی اخباری است:

در جمله‌ی سوالی، آهنگ بلند پس از پایین شدن، در آخر جمله دو باره بلند می‌شود:

در جمله‌ی تعجبی، آهنگ بلند پایین می‌شود و سپس دوباره بلند و در آخر جمله باز پایین شده ختم می‌شود:

آهنگ جمله‌ی امری مانند آهنگ جمله‌ی اخباری است با این تفاوت که فشار کلمه در جمله‌ی امری، شدیدتر و نیرومندتر است. پس از ختم آهنگ این جمله‌ها نیز توقف درازتر صورت می‌گیرد.

باید متذکر شد که فقره همانگونه که با وجود داشتن فاعل و فعل، استقلال و تمامیت ندارد(جزو ساختمان دستوری بزرگتر است)، آهنگ آن نیز همین خصوصیت را دارد و ناتمام است؛ یعنی آهنگ بلند بدون آنکه پایین یا بالا برود، همان سان ادامه می‌یابد و در انجام فقره، قطع می‌شود و پس از توقف کوتاه، باز هم دوام می‌کند. این آهنگ را می‌توان آهنگ یکسان یا موازی نامید:

۵. ترتیب کلمه‌ها در جمله

ترتیب عادی کلمه‌ها در جمله‌ی کاملاً ساده‌ی دری چنین است:

فاعل+ فعل (لازم)-- اسم یا ضمیر فعل.

فاعل+ مفعول+ فعل (متعدی)--- اسم یا ضمیر اسم یا ضمیر + فعل

و در جمله‌ی ساده‌ی منکشف:

فاعل (با معین کننده یا عدد یا بدل یا صفت یا مضاف الیه یا مجموعه‌ی چند تا از اینها) مفعول (با...) +متمم فعل(با...) + قید+ فعل

امکان تقدیم و تأخیر کلمه‌ها و عبارتهای جمله

البته این یک طرح کلی ترتیب کلمه‌ها است و جمله بندی غالباً به همین اساس صورت می‌گیرد؛ اما هرگاه نثر دری به دقت مطالعه شود و نمونه‌های بیشتری مورد تحلیل و تشریح قرار گیرد، آشکار می‌شود که در جمله بندی دری، کلمه‌ها ترتیب ثابت و عبارتها محل معین ندارد.[۱] بدین جهت که کلمه‌ها و عبارتهای جمله، یا حالت خاصی دارد یا با کلمه‌یی به کار می‌رود که در هر جا باشد وظیفه‌ی نحوی

---

۱. اما در عبارتهای دری، ترتیب کلمه‌ها ثابت است.

آنها آشکار است. کلمه یا عبارت در حالت فاعلی (مانند زبانهای دیگر) از روی مطابقت و اسناد فعل به آن، شناخته می‌شود؛ مفعول معرفه همیشه با پسینه‌ی (را) و متمم فعل همیشه با پیشینه‌ها، مفعول نکره و قید و صفت و اسمی که جزو عبارت فعلی است درست پیش از فعل به کار می‌رود.

فعل همیشه در آخر جمله می‌آید. تغییر محل آن به وسط یا آغاز جمله تنها در شعر صورت می‌گیرد. فعل در نگارش و محاوره، به ندرت (آنهم به غرض تأکید) در آغاز جمله می‌آید: نداشتم از پول و دارایی هیچ.

محل موصوف و مضاف و معدود، نظر به صفت و مضاف الیه و عدد، معین است؛ البته معین کننده‌ها پیش از موصوف و مضاف و عدد، آمده می‌تواند.

فاعل، مفعول، متمم فعل و قید زمان، جای ثابت و معینی در جمله ندارد. فاعل هم در آغاز جمله، هم پس از قید زمان و مفعول معرفه و متمم فعل، به کار رفته می‌تواند. مفعول و متمم در آغاز جمله و پیش از فاعل، و همچنان متمم پیش از مفعول، استعمال شده می‌تواند.

باید گفت آهنگ جمله یا تأکید بر یکی از اجزای جمله، یا هر دو، سبب تقدیم و تأخیر کلمه‌ها و عبارتهای جمله می‌شود.

اکنون برخی از جمله‌هایی را که ترتیب عادی و منظم ندارد به حیث مثال ذکر می‌کنیم[۱]:

«روزها خورشید و شبها مهتاب بهار بر غژدیهای پراگنده روشنی خود را نثار می‌کند(قید زمان+ فاعل+ قید زمان+ فاعل [معطوف]+ متمم فعل+ مفعول+ فعل). آتشهای افروخته‌ی آنها هنوز در قلب من

۱. اکر قسمت‌های این مبحث با توجه به «طرح مختصر گرامر تاجیکی» رستور گویوه، صص ۹۳- ۹۴ نگاشته شده است.

می‌درخشد(فاعل+ قید زمان+ متمم فعل+ فعل).- پـژواک». «در مقابـل پله گان معبد جمع غفیری به خاموشی انتظار می‌کشیدند(مـتمم فعـل+ فاعل+ متمم فعل+ فعل).- تورواپانـا»، «در افغانـستان پادشـاه حـاکمیـت ملی را تمثیل می‌کند (متمم فعل+ فاعل+ مفعول+ فعل).- قانون اساسی جدید»، «در خود باغ رشید بیل می‌زد(متمم+فاعل+ فعل). شام بـا مـادر آیدن هر سه‌شان دور دسترخوان شالکی می‌نشستند(قید زمان+ مـتمم+ فاعل+ متمم+ فعل).- حبیب». «صدای یکنواخت و خواب آور ماشـین را فراز و نشیب راه نـاهموار و کـم عـرض اخـلال مـی‌کـرد (مفعـول+ فاعل+ فعل).- الهام». «قـسمتی از اوراق را آب دیـده گـان او شـسته و مرطوب کرده بود (مفعول+ فاعل+ فعل+ فعل(معطـوف). راه آشـتی و بازگشت را خود به روی خودم بسته ام(مفعول+ فاعل+ متمم+ فعل). - رهگذر». در سال ۱۲۹۷ روز نهم حوت اسـتقلال عـام و تـام افغانـستان اعلام گردید (متمم فعـل+ قیـد زمـان+ نایـب فاعـل+ فعـل مجهـول).- جریده‌ی افغان ملت».

نخست جمله‌ی ساده، صورت اصلی:

صبح | می‌خندد. | من | می‌گریم. | باد | وزید.

| باد درختان | را | جنباند. | و | شما را | می | بیند. |

کعب/ دختری مه پیکـر و پریـوش داشـت(کعـب: اسـم خـاص در حالت فاعلی، (دختر+ی): مفعول نکره و موصوف، مه پیکر- پریـوش: دو صـفت معطـوف، داشـت: فعـل). کـودک/ مخلـوق اسـرار آلـودی اسـت(کـودک: اسـم عـام در حالـت فـاعلی، مخلـوق اسـرار آلـودی: موصوف و صفت و نشانه‌ی نکره مجموعاً عبارت توصیفی و اسمی بـه حیث صفت باز بسته و متعلق به کودک، است: فعل).- حبیبی

دوم جمله‌ی ساده، صورت منکشف: در این مورد هم، دیاگرام یک جمله را ارائه و اجزای آن را مختصراً تحلیل کنیم و مابقی را به حیث نمونه‌هایی برای تمرین وامی گذاریم:

این دختر | اشعار | واپسین | خود | را | به یاد بکتاش | سروده است.

فاعل، مفعول و متمم هر یک به شکل عبارتی است که اجزای آنها نیز عبارت دیگری می‌باشد و فعل هم به شکل یک عبارت کوچک است(این دختر- دختر عشق- دختر آرزومندی[1]، اشعار واپسین- اشعار خود- اشعار را، به یاد- یاد بکتاش، سروده است.- حبیبی.

۱. دیدن این گونه ده/ برای چشم انسان، جز ادبار و افسردگی چه خواهد داشت؟ -پژواک.

۲. دخت کعب/ از کوچکی، در انگورستانهای قصبه‌ی قصدار، می گشت.- حبیبی

۳. جلادان بارگاه/ این فرمان زشت ظالمانه را، به عمل آوردند.- حبیبی

۴. داستان عشق رابعه/ شهرت یافته بود.- حبیبی

۵. داس کوچک خیشاوه گرپیر/ هنوز بوی بهار پارینه را می داد.-عبدالاحمد ادا

۶. عقاب‌های پولادین چنگال و تندپرواز/ گرداگرد حصار کهن و بر فراز دشتهای هیجا دیده و تپه‌های پراسرار [بلخ]، مستانه چرخ می‌زدند.- الهام

---

۱. فاعل جمله در اصل« این دختر عشق و آرزومندی» است که به سبب نگنجیدن جمله در یک سطر، قسمتی از آن حذف شده است.

۷. وطن محبوب ما افغانستان/ تاریخ کهن، سنن پر افتخار، نیروهای انسانی و ثروتهای طبیعی فراوان دارد. -جریده‌ی خلق

۸. امروز نهم حوت/ در تاریخ افغانستان عزیز یکی از روزهای بزرگی است. - جریده‌ی افغان ملت

۹. ما مردم افغانستان/... این قانون اساسی را برای خود و نسلهای آینده وضع کردیم. -مقدمه‌ی قانون اساسی جدید

۱۰. نسیم ملایمی/ از سوی خانه‌ها به وزیدن آغاز کرد. -حبیب

۱۱. ده پانزده پرنده/ چون نقطه‌های سیاه، به دور هم می‌چرخیدند. -حبیب

۱۲. اشکهای ناشکیبا/ در گوشه‌های چشم آسمانی و روشن آیدن، خشک شدند.- حبیب

۱۳. غوغایی/ از عشق هنوز در صخره‌های کوههای پر مهابت غور برپاست. -مایل هروی

۱۴. گل خوشبویی/ روزی در حمام از دست محبوبی به دستم رسید

۱۵. نسیم خوشایند بهار/ از میان گلها و درختان، آهسته و خرامان می‌گذشت

۱۶. دختری باریک اندام، خوش سیما و شیرین زبان/ در شب جشن با من آشنا شد.

۱۷. من شکسته‌ی سیاه روزگار/ از دست تو سنگدل جفا پیشه، چه ستمها که کشیدم!

۱۸. رابعه، دختر کعب قزداری، شاعره‌ی نامدار قرن چهارم افغانستان/ در جوانی به دست برادرش حارث، بیرحمانه کشته شد.

۱۹. من بیچاره/ در عشق بی سروسامان تو دچار بسی رنجها و آلام شده ام.

آخرین و طولانی‌ترین جمله‌ی ساده‌ی منکشف از مقدمه‌ی قانون اساسی جدید کشور:

۲۰. (ما مردم افغانستان)/ به منظور تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر و براساس واقعیات تاریخ و فرهنگ ملی، به منظور تأمین عدالت و مساوات، به منظور تطبیق دیموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، به منظور تنظیم شؤون و ارکان دولت برای تأمین آزادی و رفاه افراد و حفظ نظم عمومی، به منظور انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان، و در نهایت، به منظور تشکیل یک جامعه‌ی مرفه و مترقی براساس تعاون اجتماعی و حفظ کرامت انسانی، با درک تحولات تاریخی...، به قیادت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه و پیشوای زندگانی ملی افغانستان، این قانون اساسی را برای خود و نسلهای آینده وضع کردیم. (در اصل، فاعل با عطف بیان، پس از «کرامت انسانی» ذکر شده و از جایی که سه نقطه است دو فقره‌ی تابع جمله، دارای تابعیت وصفی و زمانی، حذف گردیده است و به این اساس، جمله‌ی مختلط است و در جای خود، از این نگاه هم مورد مطالعه قرار می‌گیرد. تمام اجزایی که در اینجا ذکر شده جزء فقره‌ی عمده‌ی جمله است که به شکل جمله‌ی ساده‌ی کاملاً منکشف در آورده شده. عبارتهایی که با «به منظور» شروع شده، همه «پیشنه یی» است و به غرض تأکید، پیش از فاعل آورده شده و به شمول عبارتهای بعدی، هر یک متشکل از چندین عبارت ضمنی است).

۲)جمله‌ی مرکب

جمله‌ی مرکب عموماً از دو فقره، و گاهی بیش از دو فقره، ساخته می‌شود و این فقره‌ها برخلاف فقره‌های جمله‌ی مختلط، نسبت به

یکدیگر متوازن است؛ یعنی رابطه‌ی فقره‌ها، توازن است. به عبارت دیگر، اهمیت معنوی فقره‌ها یکسان و مساوی است.

نشانه‌های دستوری توازن فقره ها: به کار بردن سمی کولن (یا پوان ویر گیول) در بین فقره‌ها، یا استعمال کلمه‌ی عطف (و wa) نخستین نشانه‌ی متوازن بودن فقره‌های جمله‌ی مرکب است. نشانه‌ی دوم این است که برخی از کلمه‌های ربط، دوبار در آغاز هر فقره ذکر می‌شود.

دو یا چند فقره توسط کلمه‌ی عطف (و) به هم پیوست شده جمله‌ی مرکب را می‌سازد.[۱] اینک مثالهایی از نگارش قدیم و معاصر دری «یزدان آفریدگار جهان است و داننده‌ی آشکار و نهان است و گرداننده‌ی چرخ و زمان است و آورنده‌ی بهار و خزان است. - مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابو منصوری، قرن چهارم هجری»، «عشق هر دو، مانند طبله‌ی عطار، از تاق افتاد و بوی آن به همه رسید.- مایل هروی»، «من در جهان تخیلاتم سیر می کردم و گاهی به آیند خیره و مبهم این بی سروسامان می‌اندیشیدم. -از نگارنده».پ، «چشمان آسمانیش میان لرزش اشک گرم درخشید و با گردن کمی خمیده گریبانش را دو دسته گرفت». - حبیب.

گاهی به عوض کلمه‌ی عطف، در بین فقره‌های جمله‌ی مرکب، سمی کولن به کار برده می‌شود. می‌توان گفت که در چنین موارد، دو

---

۱. خانم رستورگویوه نیز جمله‌ی دارای کلمه‌ی عطف (و wa) یا کلمه‌ی عطف (و u) را جمله‌ی مرکب خوانده است و آقای پاول رابرتس (جمله‌های انگلیسی، نیویارک ۱۹۶۲، صص ۹۵، ۱۰- ۱۰۷، ۱۹۶، ۱۷- ۲۱۳) استاد انگلیسی در کالج دولتی سن جوز کالیفورنیا، هم جمله‌های دارای کلمه‌های ربط نمودار توازن و کلمه‌ی عطف (and) را در مبحث‌های توازن «co- ordination» و ساختمان‌های متوازن «parallel structures» تشریح کرده است؛ علاوه بر این، coujunction را به معنای کلمه‌ی ربطی که دو کلمه، و عبارت یا دو قسمت جمله را به هم مربوط می‌سازد و sentence connector را به معنای کلمه‌ی ربطی که دو یا چند فقره‌ی تابع و عمده‌ی جمله‌ی مختلط را با هم ارتباط می‌دهد به کار برده است.

یا چند فقره‌ی جمله‌ی مرکب بدون ذکر کلمه‌ی ربط، دارای توازن می‌باشد: «دنیا به ننگ و نام است؛ به نیم نان تمام است. مثل»، «رابعه‌ی دلباخته نیز اکنون طور دیگر می‌اندیشید، از جهان دیگر حرف می‌زد، با حرف دیو هیکل عشق پنجه داده بود و عمری را به یاد بکتاش به سر می‌برد. –حبیبی»، «دیگران «نسترادا‌موس» نمی‌شناختند، دیگران از وحشت میدان «گریگوار» بر خود نمی‌لرزیدند، دیگران از عملیات فجیع «کاترین دومدیسی» اطلاعی نداشتند. - رقبه ابوبکر» (در جمله، تکرار کلمه‌ی «دیگران» نشانه‌ی دوم توازن فقره هاست)، «چیزی به خاطرش گذشت، دزدیده دست خود را به روی سینه اش گذاشت، لرزش خفیفی بر تمام وجودش چیره شد و بی اراده آه سردی در حنجره اش دوید. –حبیب»

در دیگر جمله‌های مرکب، کلمه‌های ربط نمودار توازن، عموماً دوباره در آغاز هر فقره می‌آید.

(یا... یا، چه... چه، خواه... خواه، خواهی... خواهی) در فقره‌های متضاد متوازن می‌آید و یکی از دو کاری که در فقره هابیان شده، انجام شدنی می‌باشد. (نه ... نه)نمودار نفی و (هم... هم) نمودار جمع، در فقره‌های مشابه متوازن می‌آید و هر دو امر، یا یکسان انجام نشدنی است یا یکسان انجام شدنی. فقره‌ها همیشه یا در تضاد یا در تشابه، همسنگ و موازن می‌باشد.

ساختمان فقره‌ها و رابطه‌ی نحوی اجزا یا کلمه‌ها و عبارتهای آنها، عیناً مانند جمله‌ی ساده‌ی مستقل است. البته در برخی از جمله‌های مرکب و بیشتر در جمله‌های مختلط دارای تابعیت شرطی، فعل در وجه التزامی به کار می‌رود و نیز حذف اجزای جمله در جمله‌ی مرکب و (مختلط) زیادتر صورت می‌گیرد. بنابراین، در تحلیل جمله‌های مرکب و نیز مختلط، صرف فقره‌ها و کلمه‌های ربط را نشان

می‌دهیم و در عین حال، اجزای حذف شده را در جای‌شان گذاشته فعل وجه التزامی و وجه وصفی را به فعل وجه اختیاری تبدیل می کنیم و بدین صورت فقره‌ها را به شکل جمله‌های ساده‌ی مستقل، نمایش می‌دهیم.

یا وفا به کلی در عالم نیست یا کسی در این زمانه نمی کند.

یا... یا

وفا/ به کلی در عالم نیست.

کسی/ در این زمانه (وفا) نمی کند.

او از خوشی هم می‌خندید و هم می گریست.

هم ... وهم

او/ از خوشی می‌خندید.

(او)/ (از خوشی) می گریست.

دیاگرام این نوع جمله‌ی مرکب چنین است:

|.. نهاد گزاره ... | نهاد گزاره.

کلمه‌ی ربط فقره‌ی متوازن کلمه‌ی ربط فقره‌ی متوازن

برخی از این کلمه‌های ربط در جمله‌ی مرکب صرف یکبار هم به کار رفته می‌تواند و توازن را نشان می‌دهد. (یا) و(نه) در آغاز فقره‌ی دوم، (هم) پس از فاعل فقره‌ی دوم استعمال می‌شود: شما می‌خوانید یا من بخوانم؟ احمد را خواستم نه شما را (خواستم).

دوستم دیروز به جلال آباد رفت، من هم(به جلال آباد) می‌روم.

دسته‌ی کلمه‌های ربط (اما، ولیکن، ولیک، ولی، لیک) که همه یک معنی دارد و در یک مورد به کار می‌رود، با آنکه صرف یکبار

در آغاز فقره‌ی دوم جمله‌ی مرکب استعمال می‌شود، نمودار توازن در تضاد است: «آیدن با دیدن او، با همه زورنالید اما آوازش بسیار بلند نبود. زنان آرایش غلیظ و دلگرایی کرده بودند ولی دختران جوان با روی بی سرخی وسفیده‌ی شان، یگان یگان، نظرها را به سوی خود می‌کشیدند. —حبیب»

این دسته‌ی کلمه‌های ربط را نیز مانند کلمه‌ی عطف گاهی می‌توان حذف کرد و به عوض آن، سمی کولن به کار برد: خانواده‌ی مارا دعوت کرد؛ ما نرفتیم.

جمله‌ی مرکب، مانند جمله‌های ساده و مختلط، هم صورت اصلی یعنی کاملاً ساده و هم صورت منشعب یعنی کاملاً انکشاف یافته را می‌تواند داشت.

۳)جمله‌ی مختلط

رابطه‌ی اصلی و اساسی فقره‌های جمله‌ی مختلط، تابعیت است؛ یعنی یک فقره تابع و فقره‌ی دیگر عمده می‌باشد. فرق جمله‌های مرکب و مختلط، صرف نظر از شماره‌ی فقره‌های جمله‌ها، از همین رهگذر است.

جمله‌ی مختلط از دو یا چند فقره تشکیل می‌شود و از نگاه محل و موقع فقره‌های تابع و عمده، سه شکل را که در دیاگرام‌های ذیل نشان داده شده است داشته می‌تواند:

... نهاد | گزاره   نهاد | گزاره
کلمه ربط   فقره‌ی تابع   فقره‌ی عمده

نهاد | گزاره ...   نهاد | گزاره
فقره‌ی عمده   کلمه‌ی ربط   فقره‌ی تابع

نهاد   .... نهاد گزاره   گزاره
کلمه ربط   فقره‌ی تابع
..................................فقره‌ی عمده.......................

از روی شکلها، آشکار می‌شود که فقره‌ی تابع در هر حال پس از کلمه‌ی ربط می‌آید، خواه فقره‌ی عمده در آخر، خواه در آغاز جمله باشد و خواه فقره‌ی تابع در میان فقره‌ی عمده، آمده باشد.

باید گفت فقره‌ی عمده، مطلب اساسی و اصلی و فقره‌ی تابع، مطلب فرعی و ضمنی را بیان می‌کند.

تابعیت انواع گوناگون دارد و ما در ذیل هر یک را جداگانه شرح می‌کنیم.

۱. تابعیت وصفی

با کلمه‌ی ربط (که) صورت می‌پذیرد و فقره‌ی تابع، فاعل، مفعول یا متمم فعل فقره‌ی عمده را وصف می‌کند. یعنی جانشین صفت فاعل، مفعول یا متمم فعل می‌شود.

فقره‌ی تابع وصفی در میان فقره‌ی عمده و مستقیماً پس از اسمی که توسط فقره توصیف می‌شود می‌آید و اسم در این حال عموماً با نشانه‌ی نکره (ی) به کار می‌رود. اگر فقره‌ی تابع، مفعول را وصف کند؛ پسینهٔ مفعول معرفه (را) در میان نشانه‌ی نکره و کلمه‌ی ربط(که) استعمال می‌شود.

۱) پیرمردی که بار سنگینی را با ریسمان در پشت بسته بود از مقابلش گذشت. –حسن قسیم

پیرمرد/ از مقابلش گذشت. –عمده

(او) بار سنگینی را با ریسمان در پشت بسته بود.– تابع (فقره‌ی تابع، فاعل را وصف می‌کند؛ جانشین صفت فاعل است: پیرمرد بار در پشت بسته)

۲. قیام ملی (۱۹۱۹) خلقهای افغانستان که به اشتراک تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت، به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان

داد.-جریده‌ی خلق (فاعل در هر دو فقره‌ی اینگونه جمله‌ها، یکی است.)

قیام ملی خلقهای افغانستان/ به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد. -عمده

(آن) (= قیام ملی)/ به اشتراک تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت. -تابع (جانشین صفت فاعل، صفت دوم، چون (ملی) نیز صفت (قیام) است: قیام ملی همه گانی خلقهای افغانستان)

۳) پسری را که در کتابخانه ظاهراً مطالعه می‌کرد زیر نظر گرفتم.

(من) / پسری را زیر نظر گرفتم. -عمده

(پسری)/ در کتابخانه ظاهراً مطالعه می‌کرد. -تابع (جانشین صفت مفعول: پسر مطالعه کننده در کتابخانه)

۴) صدای ساز و سرود از خانه‌یی که به تازگی ساخته شده بود به گوش آنان رسید.

صدای ساز و سرود/ از خانه به گوش آنان رسید. -عمده

(خانه)/ به تازگی ساخته شده بود.- تابع (جانشین صفت متمم فعل: خانه‌ی تازه ساخته شده)

نوع دیگر از تابعیت وصفی، بدون ذکر کلمه‌ی ربط و به وسیله‌ی فقره‌ی وصفی دارای فعل وصفی، بیان می‌شود. طوری که در بخش وجه وصفی فعل گفته شد، فعل وصفی و فقره‌ی وصفی، چگونه‌گی وقوع فعل اصلی جمله یا حالت فاعل جمله را بیان می‌کند. فاعل در هر دو فقره‌ی اینگونه جمله‌ها نیز یکی است.

گوشه‌ی دسترخوان را قات کرده جلوتر نشست.

(او)/ جلوتر نشست. -عمده

(او) گوشه‌ی دسترخوان را قات کرد(کرده: فعل وصفی، کرد: ماضی اخباری). تابع (فقره‌ی تابع وصف کنده‌ی چگونه‌گی وقوع فعل

(نشست)، یعنی جانشین قید فعل: قات کنان جلوترنشست- جلوتر نیز قید فعل است؛ یا: او در حال قات کردن جلوتر نشست)

۲. تابعیت شرطی

با کلمه‌ی ربط شرطی (اگر) و کلمه‌های ربط قید زمان و شرطی (تا، هرگاه) صورت می‌گیرد. فقره‌ی تابع که فعل آن، شرط وقوع فعل فقره‌ی عمده است پیش از فقره‌ی عمده و کلمه‌های ربط شرطی در آغاز فقره‌ی تابع می‌آید.

اگر باران ببارد هواکمی سرد می‌شود.

باران/ می‌بارد(ببارد: حال التزامی، می‌بارد: حال اخباری). -تابع

هوا/ کمی سرد می‌شود. -عمده

تا به دقت و توجه درس نخوانید از کامیابی بهره نمی‌گیرید.

(شما)/ به دقت و توجه درس نمی‌خوانید. -تابع

(شما) از کامیابی بهره نمی‌گیرید. -عمده

هرگاه وظیفه اش را به درستی انجام نداده باشد مسؤولیتش به دوش خود اوست.

(او)/ وظیفه اش را به درستی انجام نداده است.-تابع

مسئولیتش/ به دوش خود اوست. -عمده

۳. تابعیت مفعولی

اینگونه تابعیت نیز با کلمه‌ی ربط (که) صورت می‌گیرد. فقره‌ی عمده عموماً به شکل فعل، کلمه‌ی ربط درست پس از آن، و فقره‌ی تابع به حیث مفعول فقره‌ی عمده در آخر می‌آید. نقل قول غیر مستقیم، همیشه شکل تابعیت مفعولی را دارد: گفت که فردا به سفر می‌رود. (او)/ گفت.- عمده (او)/ فردا به سفر می‌رود.- تابع؛ امر کرد

که جواب مکتوب را به زودی بنویسند. (او)/ امر کرد. -عمده (آنان) / جواب مکتوب را به زودی می‌نویسند.-تابع؛ به دوستم گفتم که «بینوایان» را به دقت بخواند.

جمله‌های دیگر دارای تابعیت مفعولی از این قرار است:

قول می‌دهم که از او بپرسم. «دیری نگذشت که در عقب میز محکمه، در برابر قاضی دست هم را فشردند.» خوب است که انسان هنری داشته باشد. اجازه بدهید که من سخنم را به پایان برسانم.

در بعضی موارد ممکن است کلمه‌ی ربط حذف شود:«هوش کن یک حرف هم به کسی چیزی نگویی.» حاضر هستید به جواب سوالها بپردازید؟ یقین داریم مطالبی در این باره شنیده اید(رادیو، ۱۳ حوت ۴۵). امید است معذرتم را بپذیرید. می‌خواهم کتاب را به خانه ببرم. آرزو دارم خدمتی به وطن و هموطنانم بکنم. میل داردنمایشگاهی از نقاشیهایش به زودی باز کند. خواهش می‌کنم این نامه را به او برسانید... .

در نقل قول مستقیم نیز کلمه‌ی ربط حذف می‌شود: پرسید: «چه وقت به من احوال می‌دهی؟» سلیمان گفت: «راستی به حق آیدن بیچاره ستم کرد.»...

٤. تابعیت زمانی

با کلمه‌های ربط نمودار زمان صورت می‌گیرد: کلمه‌های چون (چو) و کلمه‌های ربط مرکب (قید زمان+ که): چونکه، وقتی که، هنگامی که، هر وقت که، همین که ... عموماً در آغاز فقره‌ی تابع می‌آید و فقره‌ی تابع پیش از عمده قرار می‌گیرد:

همینکه چشم خانم به آن پارچه افتاد قهر خود را فراموش کرد.

چشم خانم/ به آن پارچه افتاد. -تابع، (وی) /قهر خود را فراموش کرد. -عمده

هر وقت که از آنجا می‌گذرم به یاد عشق برباد رفته‌ی خویش می‌افتم.

(من)/ از آنجا می‌گذرم. -تابع، (من) / به یاد عشق برباد رفته‌ی خویش می‌افتم.-عمده.

هرگاه آن واقعه به یادش می‌آمد بی اختیار می‌گریست.

آن واقعه/ به یادش می‌آمد. -تابع، (وی)/ بی اختیار می‌گریست. -عمده

«پس از آنکه وادی خیال را پیمود دچار کوفتگی شد.- قسیم»، «هنگامی که به صنف می‌در آمد، چوکیش را نزدیک ارسی می‌نهاد. نخستین روزی که به صنف ما آمد هیچ سخنی نزد.- اعظم رهنورد»[۱]

فقره‌ی تابع زمانی باکلمه‌های ربط(که، تا، تاکه، تا آنکه) پس از فقره‌ی عمده می‌آید؛ فقره‌ی تابع همراه (تا)، پیش از فقره‌ی عمده نیز می‌تواند بیاید: ده بجه‌ی شب بود که آواز دهل و سرنا از خانه‌ی همسایه در فضای حصه‌ی دوم کارته پروان طنین انداخت.

«آواز قدمهای‌شان در خم و پیچ کوچه شنیده می‌شد تا آنکه به کلی خاموش گردید».

تا به چشم خودم نبینم باور نمی‌کنم. تا که مرا دید خود را در میان جمعیت پنهان کرد.

---

۱. روزی که روی رود خروشان جنگلی — افتاده بود سایه‌ی سبز درختها (تابع)
من با همه شرار و شکنجی (که داشتم) — با او میان خرمن گل گشتم آشنا (عمده)-
خانم ژاله، مجموعه‌ی «زنده رود»

روزی که داد دل به گل روی تو رهی (تابع) مسکین نبود با خبر از خوی تو هنوز (عمده)- رهی معیری

دود از دماغ سینه فگاران بر آوری (عمده) آندم که چاک پیرهنت باز می‌کنی (تابع)

ممکن است کلمه‌ی ربط (که) در میان فقره‌ی تابع بیاید و در این صورت فقره‌ی تابع پیش از عمده، و این گونه جمله بیشتر در محاوره استعمال می‌شود: کارتان را که تمام کردید، به سینما می‌رویم. از اداره که بر آمدند به رستوران خیبر رفتند. من که آمدم او رفته بود.

۵. تابعیت امتیازی

(الحاق یا تفریق)، با کلمه‌های ربط (اگرچه، گرچه، هرچند، گذشته از اینکه، علاوه بر آنکه، باوجود اینکه (آنکه)، با اینکه (آنکه...) صورت می گیرد.

اگر چه قرابت خانواده گی نداشتند دوستی‌شان آنها را به هم فوق العاده نزدیک ساخته بود.»

(آنان)/ قرابت خانواده گی نداشتند. -تابع

دوستی شان/ آنها را به هم فوق العاده نزدیک ساخته بود.-عمده

هر چند بی وفاستی ترا فراموش کرده نمی‌توانم

(تو)/ بیوفاستی.-تابع (من)/ ترا فراموش کرده نمی‌توانم.- عمده

٦. تابعیت علت

فقره‌های تابع باکلمه‌های ربط (چون، چونکه، از آنجا که...) پیش از فقره‌ی عمده و فقره‌های تابع باکلمه‌های ربط (که، چه، تا، تاکه، زیرا، زیراکه، چرا، چراکه، بنابراین ، بنابرآن ...) پس از فقره‌ی عمده می‌آید.

چون راه درازی را پیموده بود خیلی مانده و کوفته به نظر می‌رسید.

(او)/ راه درازی را پیموده بود.-تابع

(او)/ خیلی مانده و کوفته به نظر می‌رسید.- عمده

«از من چنین خواهشی نکنید که بد خواهد شد؛(بد، خیلی بد خواهد شد). رهنورد.»

(شما)/ از من چنین خواهشی نکنید.-عمده، (این)/ بد خواهد شد.- تابع

ما نمی‌توانیم رفت زیرا که باران به شدت می‌بارد.

ما/ نمی‌توانیم رفت. -عمده، باران/ به شدت می‌بارد.- تابع

«آیدن هرگز به فکر پاسخ مادرش نبود. زیرا می‌دانست که مادرش جوابی نداشت. سلیمان بالای من حق فراوان داشت بنابر آن دخترم آیدن نامزد اوست.»

۷. تابعیت غرض و مقصود

با کلمه‌های ربط(که، تا، تاکه، برای اینکه، برای آنکه ...)صورت می‌گیرد و فقره‌ی تابع عموماً پس از فقره‌ی عمده می‌آید.

دوستم در اوایل حوت از جلال آباد به کابل آمد که پسرش را به مکتب شامل کند.

دوستم/ در اوایل حوت از جلال آباد به کابل آمد.- عمده

(وی)/ پسرش را به مکتب شامل می‌کند. -تابع

«دخترک کوچک خودش را به او چسپانیده بود تا از باران در امان باشد.- رهنورد»

دخترک کوچک/ خودش را به او چسپانیده بود. -عمده

(وی)/ از باران در امان می‌باشد. -تابع

آن دو دلباخته، در یکی از آپارتمانهای جاده‌ی میوند، چراغ اتاق را خاموش کرده بودند تا که رهگذران متوجه آنان نشوند.

۸. تابعیت نتیجه

عموماً با کلمه‌ی ربط(که) و کمتر با کلمه‌های ربط دیگر، صورت می گیرد و فقره‌ی عمده پیش از فقره‌ی تابع می آید.

«کالای سیاه پوشیده بود که سپیدی چهره اش با آن جلوه‌ی خاص داشت.-رهنورد»

(او) / کالای سیاه پوشیده بود. -عمده

سپیدی چهره اش / با آن جلوه‌ی خاص داشت. -تابع

آنقدر گریه کرد که چشمانش به کلی سرخ گشت. -(یا: که از حال رفت)

(وی)/ گریه کرد. -عمده، چشمانش/ به کلی سرخ گشت.- تابع

«آن وقت کلانتر قیافه‌ی وحشتناکی داشت که آیدن با دیدنش بدون اراده حرکت کسل و مایوسی کرد.»

کلانتر/ آنوقت قیافه‌ی وحشتناکی داشت. -عمده

آیدن/ با دیدنش بدون اراده حرکت کسل و مایوسی کرد. -تابع

توازن در جمله‌ی مختلط

گفتیم که رابطه‌ی اصلی فقره‌های جمله‌ی مختلط، تابعیت است. در اینجا باید افزود که در برخی از جمله‌های مختلط، دو فقره‌ی تابع که نسبت به یکدیگر متوازن اما هر دو نسبت به فقره‌ی عمده، تابع می‌باشد می‌آید؛ یابرعکس دو فقره‌ی عمده‌ی متوازن و یک فقره‌ی تابع که هر دوی آن یکسان می‌باشد، یا چند فقره‌ی تابع که یکی دو تا به یک عمده و یکی دو تای دیگر به عمده‌ی دیگری تابع می‌باشد، به کار می‌رود.

در هر صورت، عموماً رابطه‌ی اصلی و اساسی فقره‌ها،تابعیت است ورابطه‌ی فرعی و ضمنی آنها توزان. اینک مثالهای مورد اول:

اگر هوا ابر آلود و بارانی باشد و اگر دوستانم آماده باشند فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت.

اگر... و اگر(تکرار کلمه‌ی ربط شرطی با کلمه‌ی عطف، علامت توازن دو فقره‌ی تابع: دو فقره‌ی نخست، نسبت به یکدیگر متوازن و نسبت به فقره‌ی سوم تابع است.)

هوا/ ابر آلود و بارانی است.

دوستانم/ آماده هستند.

(ما) فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت.

تا از روی دلداده گان نشان بر گل زرد است و تا از چهره‌ی دلبران نشان بر ارغوان، از زیبایی و پاکدامنی برخوردار باشی.

تا... و تا(تکرار کلمه‌ی ربط نمودار زمان همراه کلمه‌ی عطف، علامت توازن دو فقره‌ی تابع)

نشان/ از روی دلداده گان بر گل زرد است.

نشان/ از چهره‌ی دلبران بر ارغوان (است).

(تو)/ از زیبایی و پاکدامنی برخوردار باشی.

دیاگرام دو جمله‌ی بالا چنین است:

... نهاد| گزاره ... نهاد| گزاره نهاد| گزاره

ربط تابع عطف وربط تابع عمده

.... متوازن..................

مثال مورد دوم (دو فقره‌ی عمده و یک فقره‌ی تابع) در نثر معاصر تا کنون به نظر نگارنده نرسیده است؛ بنابراین، جمله‌یی از نثر خواجه عبدالله انصاری هروی، در اینجا به حیث نمونه آورده می‌شود.

خواهی به کرم عزیزدار خواهی خوار (دار) که من خجلم و شرمسار.

دیاگرام این جمله، برعکس دیاگرام پیشتر است و ضرورتی به ترسیم آن نیست.

مثال مورد سوم: «متأسفم که در یکدوره از شاعریم، اشعاری سروده ام که به کار سرگرمی عده‌یی می‌رود که به درد مردم نمی‌خورند؛ ولی امیدوارم در آینده چنین نشود. [پس از(امیدوارم)، کلمه‌ی ربط(که) محذوف است.]- بارق شفیعی»

(من) / متأسفم. -عمده‌ی اول

(من)/ در... اشعاری سروده ام. -تابع به عمده‌ی اول، و خود عمده‌ی دوم

(اشعار)/ امروزه به کار سرگرمی عده‌یی می‌رود. -تابع وصفی(برای مفعول) به عمده‌ی دوم

(عده یی)/ به درد مردم نمی‌خورند.- تابع وصفی(برای متمم فعل) به عمده‌ی دوم

(من)/ امیدوارم. -عمده‌ی سوم

(این)/ در آینده چنین نمی‌شود.- تابع مفعولی به عمده‌ی سوم

فقره‌های عمده‌ی اول و دوم همراه تابع‌های آنها با عمده‌ی سوم و فقره‌ی تابع آن، متوازن است.

جمله‌ی مختلط، صورت منکشف

در تشریح جمله‌ی مختلط، چون از یکسو مجبور بودیم انواع تابعیت و مسأله‌ی توازن در جمله‌ی مختلط را بیان کنیم و از سوی دیگر، بنابر اقتضای موضوع، اکثر مثالها را از آثار نویسندگان برگزیده ایم؛ عده‌یی از جمله‌ها، خصوصاً جمله‌ی آخرین، کم و بیش منکشف است. در این بخش جمله‌های کاملاً منکشف و بسیار طولانی را به حیث مثال می‌آوریم.

۱. (از آن تاریخ [۱۹۱۹ع.، ۱۲۹۸ش.] تا کنون ۴۷ سال می گذرد.) طی این مدت، طبقات خلقهای محروم کشور و مبارزان ملی ما، مشروطه خواهان و آزادی خواهان، برای طرد نظام فیودالی (ملوک الطوایفی)، رد استبداد و ارتجاع داخلی، ریشه کن ساختن استعمار و امپریالیزم، مجاهدات دلیرانه نمودند که به کمال تأسف، بنابر نبودن شرایط مساعد ملی و بین المللی، موقتاً مواجه به شکستهای رقتبار گردیدند. -جریده‌ی خلق.[۱]

۱. طبقات... و... آزادی خواهان/ طی... برای... مجاهدات دلیرانه نمودند. -عمده

۲. (آنان). بنا... به کمال... موقتاً به... مواجه گردیدند. -تابع، نتیجه

۲) (بعد از جنگ جهانی دوم، جریان عظیم و نیرومند جنبشهای آزادیبخش ملی، سیستم استعماری امپریالیزم را در هم پیچید و) بیش از پنجاه و سه کشور مستقل جدیداً پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که بسیاری از آنها، به شمول افغانستان در یک صف به تشکیل دولتهای ملی و اتخاذ سیاست بیطرفی برای احراز استقلال اقتصادی و استحکام استقلال سیاسی خود در کوشش‌اند.

۱. بیش از پنجاه.../ جدیداً پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. -عمده

۲. بسیاری... به شمول.../ در یک ... برای... در کوشش اند. -تابع، نتیجه

۳) «قلعه‌یی چند فرسوده و ویران، خانه‌یی چند پست و کوچک، با دیوارهای ریخته که جز روزنی راهی برای هوا و آفتاب در آن نیست؛ در میان کشتهای ناهموار، «فصل»های زرد و ناتوان و چارپایان لاغر، ده ماست.- پژواک

۱. دو جمله‌ی میان قوس ( ) به غرض تکمیل مطالب، آورده شده است.

۱. قلعه‌یی چند.... خانه‌یی چند.../ با... در میان... ده ماست. -عمده.
۲. راهی جز روزنی/ برای هوا و آفتاب در آن نیست. -تابع وصفی (برای فاعل، مربوط به خانه)

۴. «در گوشه‌ی یکی از دو راهه‌های میان شهر که جز صدای پای کدام رهگذری، آنهم بعد از ساعتها وقفه، سروصدایی در آن پیدا نبود؛ دو سایه‌ی متحرک به روی دیوار کوچه، وجود دو نفر را در این محیط تنهایی گواهی می‌داد: یکی بزرگ و دیگری کوچکتر و باریکتر. -حبیب»

۱. دوسایه‌ی متحرک به روی...: یکی بزرگ و... / وجود... را در این... در گوشه‌ی گواهی می‌داد. -عمده
۲. سروصدایی جز صدای... / آنهم بعد از... در آن پیدا نبود. -تابع وصفی(برای متمم فعل، مربوط به «درگوشه»).

۵) به منظور... ما مردم افغانستان، با درک تحولات تاریخی که در زندگانی ما به حیث یک ملت و یک جزء جامعه‌ی بشری به وقوع پیوسته در حالی که ارزشهای فوق را حق همه جوامع بشری می‌دانیم، به قیادت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه و پیشوای زندگانی ملی افغانستان، این قانون اساسی را برای خود و نسلهای آینده وضع کردیم.

۱. ما مردم افغانستان/ به منظور... با درک... به قیادت... این را... برای ... وضع کردیم. -عمده
۲. تحولات تاریخی/ در زنده گانی ما به حیث... به وقوع پیوسته (است). -تابع وصفی (برای وابسته‌ی متمم فعل، مربوط به «تحولات»)
۳. ما/ ارزشهای فوق را حق همه جوامع بشری می‌دانیم.- تابع زمانی.

۶) «در عقب لاری«شوورلیت» رنگ و رو رفته یی، ده نفر مسافر که عزم جاهای مختلف داشتند؛ با سیماها و لباس و وضع و ریخت

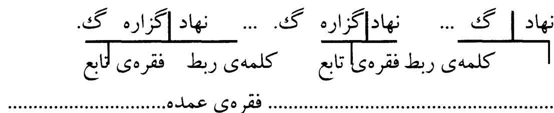
جداگانه و «نمونه یی» که زادگاه و پرورشگاه هر یک را نشان می‌داد؛ با اطوار و اداهای گوناگون، بر جوالهای پینه شده، خورجینهای کهنه و صندوقهای چرک و پتره شده، نشسته بودند. -از نگارنده»

۱. ده نفر مسافر/ در عقب لاری... با سیماها... برجوالها... نشسته بودند. -عمده

۲. (ده نفر مسافر)/ عزم جاهای مختلف داشتند. -تابع وصفی برای فاعل

۳. سیماها و.../ زادگاه و پرورشگاه هر یک را نشان می‌داد. -تابع وصفی برای متمم فعل

دیاگرام این دو جمله که هر دو از نظر ساختمانی کلی مشابه است چنین است:



۷) «گاهی که صدای گیتار، بلند و بلندتر می‌شد و به گوش آن سه نفر که گرم صحبت بودند، شور انگیز غوغا می‌کرد، هر سه خموشانه به چشمان هم می‌دیدند و آنچنان که امواج موسیقی کاملاً ایشان را فرا می‌گرفت، پیاله‌های خود را با احتیاط بالا می‌کردند و آهسته می‌گذاشتند، با آن هم، از آواز شرپ شرپ نوشیدن چای و برخورد پیاله‌ها به نعلبکی، نمی‌توانستند جلو گرفت. -حبیب»

۱. صدای گیتار/ بلند و بلندتر می‌شود. -تابع زمانی به عمده‌ی اول

۲. (صدای گیتار)/ به گوش آن سه نفر شور انگیز غوغا می‌کرد.- تابع زمانی به عمده‌ی اول و معطوف یا متوازن به تابع اول

۳. (سه نفر)/ گرم صحبت بودند.- تابع وصفی برای وابسته‌ی متمم (سه نفر) و تابع تابع دوم

۴. هر سه/ خموشانه به چشمان هم می‌دیدند. -عمده‌ی اول

۵. امواج موسیقی/ کاملاً ایشان را فرا می‌گرفت.- تابع وصفی(برای فاعل) به عمده‌ی دوم و سوم

۶. (ایشان)/ پیاله‌های خود را با احتیاط بالا می‌کردند.-عمده‌ی دوم

۷. (ایشان)/ (پیاله‌های خود را) آهسته می‌گذاشتند.- عمده‌ی سوم، معطوف یا متوازن به دوم

۸. (ایشان)/ آواز ... و برخورد... نمی‌توانستند جلو گرفت. -تابع امتیاز به عمده‌ی دوم و سوم

۸) «سحرگاهی که «زین‌العرب» حسب‌العاده در یکی از گلستانهای قصدار می‌خرامید و از دیدار گلهای بهاری حظ می‌برد و ناله‌های زار بلبلان دلباخته را می‌شنید؛ بکتاش- یکی از غلامان زیبای حارث- که چشمان سحار و گونه‌های گلرنگ و برو دوش دلربایی داشت، فراز آمد و گل سرخی که در دست داشت، با نیازمندی و سپاسی که نشانه‌ی عشق و دوستداری بود، به رابعه تقدیم داشت؛ ولی برای اینکه کسی نبیندش، به زودی از آنجا دور رفت و در لحظه‌یی از نظر رابعه ناپدید گردید. -حبیبی».

۱. زین‌العرب/(سحرگاه) حسب‌العاده در... می‌خرامید. -تابع زمانی به عمده‌ی اول

۲. (زین‌العرب)/ از دیدار... حظ می‌برد.- تابع زمانی به عمده اول و متوازن به تابع اول

۳. (زین‌العرب) / ناله ها... را می‌شنید. -تابع زمانی به عمده‌ی اول و متوازن به دو تابع بالا.

۴. بکتاش، یکی از... / فراز آمد. -عمده‌ی اول

۵. (بکتاش)/چشمان سحار و... داشت.- تابع وصفی (برای فاعل) به عمده‌ی اول

۶. (بکتاش)/گل سرخی در دست داشت.-تابع وصفی(برای مفعول)به عمده‌ی دوم

۷. (بکتاش)/ گل سرخی با نیازمندی و سپاس به رابعه تقدیم داشت. -عمده‌ی دوم، متوازن به اول

۸. (نیازمندی و سپاس)/ نشانه‌ی عشق و دوست داری بود. -تابع وصفی(برای متمم فعل) به عمده‌ی دوم

۹. کسی/ او را نمی‌بیند. -تابع مقصودی به عمده‌ی سوم و چهارم

۱۰. (بکتاش)/به زودی از آنجا دور رفت.-عمده‌ی سوم، متوازن (در تضاد) به دوم

۱۱. (بکتاش)/در لحظه‌یی از نظر رابعه ناپدید گردید.عمده‌ی چهارم، متوازن به سوم

۹) «یقین است شاعری که در شبهای تار، توسط بانگ قلم خویش، معانی خفته را بیدار می‌سازد؛ صورتگری که تخیلات تلخ و شیرین خویش را در حریر رنگهای فریبا می‌پیچد و بر صحایف تابلوهای بدیع نقش می‌کند؛ خوشنویسی که تموجات زودگذر اصوات سخن آدمیزاده را با دقت و ظرافت ثبت می‌کند و تصویر اندیشه‌ها را جاودان می‌سازد؛ آهنگسازی که خوابها و خیالهای روح‌نواز خویش را در پرده‌ی آوازهای دلنشین می‌گذارد و با ترکیب آهنگ‌های مهیج، ذوقهای پرشور را تسکین می‌بخشد؛ ممثلی که سرور و الم باطنی خویش را با حرکات متناسب و موزون، در انظار بینندگان جلوه‌گر می‌سازد؛ مفکری که کتاب پر اسرار کاینات را به دقت مطالعه می‌کند و بر هر ورقی دفتری از معرفت کردگار را متجلی می‌یابد؛ محققی که در خفایای کتابها و زوایای آزمایشگاه، عمر خود را به مشاهده و

تجربه به پایان می‌رساند؛ هیچ یک از این طوایف، توقع آن را نمی‌دارد که در باغ حیاتش، گل دانش و نرگس خواسته- هر دو یکجا- بشگفد. -الهام» (این جمله در اصل نوشته یک پاراگراف هم هست)

۱. (این)/ یقین است. -عمده (۱۳ فقره‌ی دیگر تابع این عمده است)

۲. شاعر/ در ... توسط ... معانی خفته را بیدار می‌سازد. -تابع وصفی برای فاعل (شاعر)

۳. صورتگر/ تخیلات... را در ... می‌پیچد. -تابع وصفی برای فاعل (صورتگر)

۴. (صورتگر) / (تخیلات... را) بر صحایف... نقش می کند. -تابع وصفی برای فاعل، متوازن به تابع پیشتر

۵. خوشنویس/ تموجات ... را با... ثبت می کند.- تابع وصفی برای فاعل

۶. (خوشنویس)/ تصویر اندیشه‌ها را جاودان می‌سازد. -تابع وصفی برای فاعل، معطوف

۷. آهنگساز/ خوابها... را در... می گذارد.-تابع وصفی برای فاعل

۸ (آهنگساز)/ با... ذوقهای پرشور را تسکین می‌بخشد.- تابع وصفی برای فاعل، معطوف

۹. ممثل/ سرور ... را با... در... جلوه گر می‌سازد.- تابع وصفی برای فاعل

۱۰. مفکر/ کتاب... را به دقت مطالعه می کند.- تابع وصفی برای فاعل

۱۱. (مفکر)/ بر هر ورقی (از آن کتاب) دفتری ... را متجلی می‌یابد. -تابع وصفی، معطوف

۱۲. محقق/ در ... عمر خود را به ... به پایان می‌رساند. -تابع وصفی برای فاعل

۱۳. هیچ یک از این طوایف/ توقع آن را نمی‌دارد. -تابع مفعولی به عمده‌ی اول که نسبت به فقره‌ی آخر، خود عمده است و عمده‌ی دوم

۱۴. گل دانش و... هر دو/ یکجا می‌شگفد. -تابع مقصودی به عمده‌ی دوم

این جمله‌ی یک پراگرافی یا پاراگراف یک جمله‌یی دارای ۱۴ فقره، خیلی دلچسپ است. نویسنده برای چندین فاعل، صفت‌ها را به شکل فقره آورده و خصوصیت هر یک را زیبا بیان کرده است. ما برای تمرین و آزمایش، آنرا بدینگونه مختصر می‌سازیم: «یقین است(که) هیچ شاعر، صورتگر، خوشنویس، آهنگساز، ممثل، مفکر و محقق، توقع آن را نمی‌دارد که در باغ حیاتش گل دانش و نرگس خواسته هر دو یکجا بشگفد. -۳ فقره‌ی»

تجزیه و ترکیب

تجزیه به معنای اصطلاحی گرامری، شناختن و بیان «ساخت و نوعیت کلمه» و مشخصات صرفی کلمه‌های جمله، و ترکیب به معنای مصطلح، شناختن و تشریح ساختمان و ارکان و نوعیت جمله‌ها و بیان وظیفه‌ی نحوی کلمه‌ها و عبارتها در ساختمان جمله است؛[1] یعنی از نگاه صرف، باید بدانیم که کلمه چگونه ساخته شده و به کدام دسته‌ی کلمه‌ها متعلق است؛ اسم است یا فعل، ضمیر است یا عدد، صفت است یا قید... و کدام نوع از اینهاست. و از نظر نحو باید بدانیم که دو قسمت جمله‌ی ساده و عبارتهای آن کدام است؛ فقره‌های جمله‌ی مرکب و مختلط کدامها است و چه ارتباطی با هم دارد؛ فقره‌ی‌های

---

۱. این نکته را ناگفته نباید گذاشت که تدریس و آموزش قواعد گرامر نگارشی، مانند همه یا بیشتر کارهای عملی، دو ساحه‌ی تطبیق دارد؛ چون نگارش نیز کاری عملی و هدف تعلیم و تعلم آن رفع یکی از نیازمندی‌های زندگی مدنی امروزی است. به حیث مثال همانگونه که می‌خواهیم پرزه‌ها و اجزای یک بایسکل را با مشخصات و وظایف آنها بشناسیم تا بتوانیم به هنگام ضرورت بایسکل را باز کنیم و پرزه‌یی را ترمیم یا تبدیل کنیم و این یک ساحه‌ی کار عملی و تطبیق مسایل نظری است؛ و دیگر آنکه این اجزا و وظایف آنها را بدین منظور باید بشناسیم که بایسکل جدیدی بسازیم و این ساحه‌ی دوم کار عملی و تطبیق مسایل نظری است. به همانگونه مطالب نظری اگر امر نگارشی را نخست در ساحه‌ی تجزیه و ترکیب جمله‌های ساخته شده و آماده، تطبیق می‌کنیم؛ یا به حیث معلم و منتقد و راهنما، جمله‌ها و نوشته‌های شاگردان و نویسندگان مبتدی را اصلاح می‌کنیم که این ساحه‌ی اول کار عملی است؛ و دوم در ساحه‌ی نوشته‌های خودمان تطبیق می‌کنیم یعنی می‌نویسم و جمله‌های جدید می‌سازیم. گرچه هر دو کار لازم و ضروری است، چه در ساحه‌ی تکنیک چه در زمینه‌ی نگارش؛ اما آشکار است که کار نوع دوم مهمتر و ضروری‌تر است. باید گفت تدریس و آموزش مطالب نظری مربوط به شعر، همیشه این دو هدف را ندارد و برای همه کس این دو ساحه‌ی تطبیق میسر نیست؛ زیرا تدریس مطالب نظری به کسانی که استعداد شاعری نداشته باشند، ساحه‌ی تطبیق دومی را ایجاد نمی‌کند.

تابع از کدام نوع است و چه وظیفه‌یی را انجام می‌دهد؛ کدام کلمه فاعل است و به چه صورتی، یعنی به تنهایی فاعل است یا به شکل عبارت اسمی، عددی، توصیفی، اضافی، بدلی و بیانی؛ کدام کلمه فعل است و چه نوع آن، کدام کلمه مفعول یا متمم فعل است و به چه شکل.

بدینصورت، به آسانی درک می‌شود که تجزیه و ترکیب همانا صرف و نحو است و از همین رهگذر عده‌یی از دستور نویسان زبان فارسی، کلمات تجزیه و ترکیب را در عنوان کتابهای‌شان افزوده‌اند. هیرالد کینگ در یکجا گفته است(راهنمای نحو انگلیسی، ص ۷): «در تشریح هر واحد گرامری (صرفی و نحوی)، کوچک یا بزرگ، ساختمان داخلی و وظیفه‌ی آن را باید بیان کنیم... ارتباطهای میان شکل و وظیفه، بخش عمده‌ی نحو را تشکیل می‌دهد.»

آشکار است که در سراسر مباحث گرامر، ساختمان داخلی (تجزیه) و وظیفه‌ی (ترکیب) واحدهای گرامری تشریح و تحلیل می‌شود؛ اما البته هر موضوع به صورت نسبتاً مجزا: موضوع فعل، اسم، صفت، عبارت، نهاد، گزاره ... پس تجزیه و ترکیب به شکل جداگانه، تنها فایده‌یی که می‌تواند داشته باشد این است که باید ما از همه اندوخته‌ها و دانستنی‌های گرامری خویش، در آن واحد به غرض شرح و بیان ساخت و وظیفه‌ی اشکال و واحدهای گرامری (تجزیه و ترکیب) استفاده کنیم.

از سوی دیگر، عادت بر این است که از شاگردان مکاتب و لیسه‌ها و محصلان پوهنتون در رشته‌ی زبان و ادبیات دری و رشته‌ها و پوهنځی‌های دیگری که درس نگارش یا زبان و ادبیات دری را می‌خوانند، تجزیه و ترکیب اشعار را می‌پرسند. گرچه آن سان که در آغاز اشاره شد و در مقدمه هم بیان گردید گرامر زبان شعری قدیم، از

گرامر نثر قدیم و این دو از گرامر زبان نگارشی معاصر از بسا جهات فرق دارد، باز هم در کلیات و مطالب اساسی، شاگرد یا محصل را در قواعد گرامر شعر نیز راهنمایی می‌کند و در عین حال، در رشته‌ی زبان و ادبیات دری، در ضمن درس متن‌های قدیم دری، وجوه گرامری شعر نیز تحلیل و تشریح می‌شود. بنابر آن، تجزیه و ترکیب چند جمله به حیث نمونه، از این رهگذر هم می‌تواند مفید باشد و به شاگردان ومحصلان کمک کند.

به تکرار می‌گوییم که صرف و نحو، ساختمان داخلی و وظیفه‌ی واحدهای گرامری و تجزیه و ترکیب، دو جزء یک چیز واحد است؛ دو چیز جداگانه و از هم مجزا نیست و در مطالعه و تحلیل و تشریح جمله‌ها، هر دو یکسان قابل توجه است و یکسان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در تجزیه همه مشخصات صرفی کلمه‌ها باید بیان شود؛ مثلاً اگر کلمه اسم است، باید چنین تحلیل و تجزیه شود:

اسم ساده (ریشه) است یا مشتق یا مرکب، عام و نکره است یا معرفه یا خاص، صریح است یا مبهم، ذات است یا معنی، مفرد است یا جمع، اسم آله است یا اسم صوت، یا اسم جمع.

اگر فعل است باید مشخصات ذیل توضیح شود:

ماضی است یا حال یا مستقبل، کدام نوع ماضی و حال و مستقبل است، نمودار کدام شخص (متکلم، مخاطب، غایب)و مفرد است یا جمع، ساده است یا پیشوندی یا مرکب اصلی یا مرکب منکشف، لازم است یا متعدی، مثبت است یا منفی، معلوم است یا مجهول.

در مورد ضمیر باید گفته شود: شخصی است یا مشترک، یا اشاره و پرسشی؛ اگر شخصی است مستقل و مفصل است یا نامستقل و پسوند ضمیری.

اگر صفت است باید تشریح شود که ساده است یا اشتقاق یافته یا مرکب، عادی است یا تفضیلی یا عالی، نسبتی است یا پرسشی با شدت دهنده یا بدون آن.

در باره‌ی عدد باید توضیح شود که اصلی است یا ترتیبی، یا کسری، یا توزیعی.

اگر قید است کدام نوع است: حالت و چگونگی، زمان، مکان، مقدار با شدت دهنده یا بدون آن.

اگر کلمه‌ی ربط و عطف است باید شرح کرد که: نامستقل است یا مستقل، ساده یا مرکب، دو کلمه را ربط می‌دهد یا دو فقره را، نمودار چگونه ارتباط میان فقره‌ها است.

همچنان در مورد پیشوندها و پسوندها، اصوات، ادوات و نشانه‌ها به همین گونه باید عمل کرد.

در ترکیب، همه‌ی مشخصات نحوی کلمه‌ها و عبارتها و ساختمان جمله را باید شرح کرد؛ مثلاً اگر اسم است، فاعل است (حالت فاعلی دارد) یا مفعول و متمم فعل (حالت مفعولی)، موصوف است یا مضاف (حالت اضافی) یا منادا (ندا شده، در حالت ندایی) یا جزء عبارت فعلی ...

اکنون چند جمله‌ی ساده و مختلط را به حیث نمونه تجزیه و ترکیب می‌کنیم و از جمله‌ی مختلط کاملاً منکشف به سببی که چندین صفحه را در بر می‌گیرد، چشم می‌پوشیم.

۱. آه، خدایا! او امشب چه زیبا شده است!- (گفته+ جمله‌ی ساده‌ی تعجبی، گفته متشکل از آه- کلمه‌ی نامستقل صوت، نمودار حسرت (یا شوق) و تعجب + خدایا)

خدا(خدای)- اسم، خاص، در اصل مرکب ولی امروز ساده دانسته می‌شود، ذات، مفرد، منادا(در حالت ندایی). آ- صوت (واول) ندا

او / امشب چه زیبا شده است!

او- ضمیر شخصی، مستقل، شخص سوم، مفرد، نایب فاعل (به تنهایی در حالت فاعلی)

امشب(ام: پیشوند اشتقاقی+ شب: اسم، زمان، ساده، مفرد، عام، صریح)- قید زمان، اشتقاق یافته

چه- کلمه‌ی تعجبی نامستقل، شدت دهنده‌ی صفت

زیبا(زیب: ریشه‌ی شماره ۱ فعل +آ: پسوند اشتقاقی)- صفت، مشتق، جزء فعل و مربوط به (او)، باز بسته‌ی نایب فاعل

شده(شد: ریشه‌ی شماره ۲ فعل + ه: پسوند اشتقاقی)- اسم مفعول به معنای فعل اصلی است(ریشه)- بدون پسوند تصریفی نمودار غایب مفرد، فعل معاون

شده است- فعل ماضی قریب، مجهول، مثبت، مرکب اصلی و با صفت و شدت دهنده‌ی صفت و قید، مرکب منکشف، شخص سوم، مفرد

نهاد جمله یک کلمه و ضمیر است.

گزاره، عبارت فعلی است متشکل از: ماضی قریب، صفت باز بسته، شدت دهنده و قید زمان.

۲. «آن شب فضای شهر ساحلی بیروت را غبار تیره و رنج آفرینی فرا گرفته بود.-از نگارنده»

این جمله ترتیب عادی جمله بندی را ندارد (قید زمان+ مفعول+ فاعل+ فعل)؛ اینگونه جمله‌ها را به منظور تجزیه و ترکیب کردن، نخست ترتیب عادی و معمول باید داد:

غبار تیره و رنج آفرینی / فضای شهر ساحلی بیروت را آنشب فرا گرفته بود. -جمله‌ی ساده‌ی منکشف اخباری

غبار- اسم عام، مفرد، ساده، صریح، ذات، نکره (با نشانه‌ی «ی»)،موصوف (در عبارت اسمی و توصیفی)، فاعل (در حالت فاعلی)

نشانه‌ی افزایش (پس از کانسوننت ها) که صفت را به موصوف پیوست می کند.

تیره- صفت توصیفی عادی، ساده

و- واول عطف(دو کلمه‌ی صفت را به هم معطوف ساخته است)

رنج آفرین (رنج: اسم، عام، مفرد، ساده، صریح، معنی+ آفرین: ریشه‌ی شماره ۱ فعل)- صفت توصیفی عادی، مرکب، معطوف به صفت اول

نهاد جمله به شکل عبارت طولانی است(غباری- غبار تیره- غبار رنج آفرین).

فضا- اسم (مأخوذ از عربی) مفرد، ساده، مضاف به اسم خاص (بیروت)، بنابراین معرفه است و در حالت اضافی، مفعول(در حالت مفعولی)

ی- نشانه‌ی افزایش پس از واولهای (آ، و)

شهر- اسم، مکان، ساده، مفرد، نسبت به (فضا) مضاف الیه و نسبت به (بیروت) مضاف، لذا معرفه است و موصوف

ساحلی (ساحل: اسم، مأخوذ از عربی، مکان، مفرد، ساده+ی : پسوند صفت نسبتی)- صفت نسبتی، مشتق

بیروت- اسم، مکان، خاص، مفرد، ظاهراً ساده، مضاف الیه

را- کلمه‌ی نامستقل، پسینه‌ی مفعول معرفه

مفعول نیز به شکل عبارت طولانی و متشکل از چند عبارت کوچکتر است(فضای شهر- شهر ساحلی- شهر بیروت- فضا را).

آن شب (آن: معین کننده (اسم یا صفت اشاره) + شب...، معرفه)- قید زمان به شکل عبارت اسمی برای فعل (فرا گرفته بود)

فرا گرفته بود (فرا: پیشوند اشتقاقی فعلی برای تأکید+ گرفته: اسم مفعول، حامل معنای فعل اصلی+ بود: ریشه‌ی فعل به تنهایی نمودار غایب مفرد، فعل معاون)- فعل ماضی بعید، شخص سوم، مفرد، معلوم، مثبت، متعدی، مرکب پیشوندی و اصلی و بنابراین مرکب منکشف و عبارت فعلی است و قید زمان(که خود به شکل عبارت است) آن راطولانی‌تر ساخته است.

گزاره‌ی جمله از مفعول مستقیم و فعل (هر دو به شکل عبارت طولانی مفعولی و فعلی) و قید زمان ساخته شده است.

۳. «موتر هر چند سریعتر می‌شد شوق من برای دیدار آنجا نیز زیادتر می‌گردید.-الهام (جمله‌ی مختلط اخباری دارای تابعیت است.)

هرچه (هر: کلمه‌ی نامستقل، معین کننده+ چه : کلمه‌ی نامستقل، شدت دهنده‌ی صفت)- کلمه‌ی ربط مرکب و در عین حال قید مقدار و اندازه برای فعل (سریعترمی شد)

موتر/ سریعتر می‌شد. -فقره‌ی تابع، متمم دوم فعل فقره‌ی عمده (= با سرعت موتر)

شوق من/ برای دیدار آنجا زیادتر می‌گردید.-فقره‌ی عمده

(شوق من/ برای دیدار آنجا، با زیادت سرعت موتر، زیادتر می‌گردید.)

دو فقره‌ی جمله‌ی مختلط بدین صورت، با حذف کلمه‌ی ربط، شکل جمله‌های مستقل را به خود می‌گیرد و اکنون ما می‌توانیم هر دو فقره را به حیث دو جمله‌ی ساده‌ی مستقل به آسانی و سرعت تجزیه و ترکیب کنیم (تجزیه و ترکیب جمله‌های مختلط منکشف نیز به همین طریق صورت می‌گیرد).

موتر- اسم (مأخوذ از انگلیسی)، ساده، ذات، مفرد، اصلاً عام و در این جمله معرفه‌ی معهود ذهنی (موتر معینی که نویسنده با آن سفر کرده است)، نایب فاعل (اسم در حالت فاعلی)

نایب فاعل جمله، یک کلمه است.

سریعتر می‌شد- گزاره‌ی جمله

سریع تر(سریع: مأخوذ از عربی که در آن زبان، صفت مشبه است، در زبان دری صفت عادی، ساده+تر: پسوند صفت تفضیلی)- صفت تفضیلی، مشتق، اما در اینجا طرف مورد مقایسه که حرکت آن با حرکت موتر با صفت سرعت سنجیده شود وجود ندارد، صفت تفضیلی جزء فعل ولی مربوط به موتر و باز بسته‌ی نایب فاعل است.

می شد (می: پیشوند تصریفی استمراری یا اعتیادی+ شد: ریشه‌ی شماره ۲ فعل، بدون پسوند ضمیری نمودار غایب مفرد)- فعل ماضی عادی استمراری، شخص سوم، مفرد، مجهول، مثبت، با صفت باز بسته مرکب منکشف و به شکل عبارت است.

شوق- اسم (مأخوذ از عربی و در آن زبان مصدر سه حرفی)، ساده، معنی، مفرد، مضاف به ضمیر (در حالت اضافی) و بنابراین معرفه، نایب فاعل (در حالت فاعلی)

نشانه‌ی افزایش، صوت (i) پس از کانسوننت ها

من- ضمیر شخصی، مستقل (منفصل)، شخص اول، مفرد، مضاف الیه نهاد جمله به شکل عبارت اضافی(با سه جزء: مضاف، نشانه‌ی افزایش، مضاف الیه) است.

برای- پیشینه‌ی نامستقل ساده که به وسیله‌ی نشانه‌ی افزایش در جلو متمم فعل می‌آید

دیدار (دید: ریشه‌ی شماره ۱ فعل + آر: پسوند اشتقاقی)- اسم، مشتق، معنی، مفرد، مضاف، معرفه، متمم فعل (می گردید)

آنجا (آن: معین کننده + جا: اسم، مکان، ساده، مفرد)- مضاف الیه، عبارت اسمی

متمم فعل به شکل عبارت طولانی است: (برای دیدار- دیدار جا- آنجا).

زیادتر می گردید- فعل جمله

زیادتر(زیاد: مأخوذ از عربی، در زبان دری به حیث صفت و قید به کار می‌رود+ تر: پسوند اشتقاقی تفضیلی)- صفت تفضیلی، اما در این جمله هم (مانند سریعتر در جمله‌ی پیشتر) طرف مورد مقایسه موجود نیست، صفت تفضیلی جزء فعل لیکن مربوط به (شوق) و باز بسته‌ی نایب فاعل است.

می گردید (می: پیشوند تصریفی + گردید: ریشه‌ی شماره ۲ از ریشه‌ی شماره ۱ «گرد» بدون پسوند تصریفی نمودار غایب مفرد)- فعل ماضی عادی استمراری، شخص سوم، مفرد، مجهول، مثبت، با صفت باز بسته فعل مرکب منکشف و به شکل عبارت است.

فهرست اصطلاحات

در این کتاب اصطلاحات جدیدی استعمال شده است که چندی را اولین مرتبه آقای الهام، برخی را بار اول آقـای خـانلری و دوسـه تـا از آنها را آقای ذوالنور و مابقی را نگارنده نخستین بار به کار برده اسـت. در این فهرست، آن اصطلاحات به ترتیب الفبایی با معـادل انگلیـسی و صورت قدیمی بعض آنها تقدیم می‌شود.

آواز شناسی	Phonetics
آهنگ	Intonation
ادات، ادوات	Particle, particles
اعداد (کلمه‌های شمار- الهام)	Numerals
اسم فعل(مصدر)	Infinitive
پیشگفتار(در عربی تصدیر)	Perface
پیشینه، کلمه‌ی افزایش (حـرف اضافه)	Preposition
پسینه (علامه‌ی مفعولی)	Post position
پیـشوند (ذوالنـور)، (پیـشاوند، سابقه)	Prefix
پـسوند(ذوالنـور)، (پـساوند، لاحقه)	Suffix
توقف، فعل، (مکث- الهام)	Pause
ترکیب	Compounding

Word order	ترتیب کلمه
Co-ordination, parallelism	توازن، موازنه
Subordination	تابعیت
Attributive sub.	تابعیت وصفی
Conditional sub.	تابعیت شرطی
Temporal sub.	تابعیت زمانی
Concessive sub.	تابعیت امتیازی
Sub. Of object	تابعیت مفعولی
Sub. Of cause	تابعیت علت
Sub. Of purpose	تابعیت غرض و مقصود
Sub. Of result	تابعیت نتیجه
Simple sentence	جملهی ساده
Compound sentence	جملهی مرکب
Complex sentence	جملهی مختلط
Vocal cords	رشتههای صوتی (الهام)
Root	ریشه
Verb root	ریشهی فعل (مادهی فعل - خانلری)
Noun stem	ریشهی اسم
Present stem	ریشهی شماره ۱(ریشهی فعل امر)
Past stem	ریشهی شماره ۲(ریشهی فعل ماضی)
Spoken language	زبان گفتار

زبان نگارش	Written languge
ساخت کلمه	Word formation
شخص	Person
شخص اول	First person
شخص دوم	Second person
شخص سوم	Third person
شدت دهنده	Intensifier
صامتهای پیهم (گروپ کانسونت- الهام)	Cluster
صف توصیفی	Qualitative adjective Adj. of quality
صفت تفضیلی(صفت برتر- خانلری)	Comparative degree
صفت عالی (صفت برترین- خانلری)	Superlative degree
صفت پرسشی	Interogative adj.
صفت نسبتی	Attributive adj.
صورت اصلی (جمله)	Rudimentary form
صورت منکشف یامنشعب	Developed form
صیغه‌ی فعل (ریخت فعل – خانلری)	
عبارت (گروه کلمه‌ها- خانلری)	Phrase
عبارت اسمی	Noun pharse
عبارت اضافی	Attributive pharse

عبارت پیشنه یی	Prepositional pharse
عبارت توصیفی	Attributive pharse
عبارت عددی	
عبارت فعلی	Verbal pharse
عبارت مفعولی	
عدد (الهام)، مفرد و جمع	Number
علم واحدهای صوتی، فونیم شناسی (الهام)	Phonemics, phonology
علم واحدهاث صرفی، مورفیم شناسی (الهام) صرف	Morphemics, morphology
علم واحدهای نحوی (الهام)، نحو	Syntax
فشار کلمه	Word stress
فشار اصلی یا عمده	Principal stress
فشار اضافی یا متمم	Supplementary stress
فشار ثانوی	Scondary stress
فعل پیشوندی (خانلری)	
فقره	Clause
فقره‌ی تابع، فقره‌ی پیرو	Subordinate clause
فقره‌ی عمده، فقره‌ی پایه	Main clause
فقره‌ی متوازن یا موازن	Co-ordinate clause
فونیم مقطع (الهام	Segmental phoneme
فونیم عروضی (الهام)	Suprasermental phoneme
کانسونت بیصدا یا بی طنین	Unvoiced consonant

یـا بـی‌زنـگ (کانـسونت بی‌آوا- الهام)	
کانسونت صدادار یا طنین دار یا زنگدار	Voiced consonant
کلمه‌ی مرکب	Compound word
کلمه‌ی مستقل	Word
کلمه‌ی نامستقل	Functional Function word form
گروه، گروپ	Group
گزاره (خانلری) مسند	Predicate
گفتار	Speech
گفتار معیاری	Formal speech
گفتار مستقیم	Direct speech
گفتار غیر مستقیم	Indirect speech
گفته، قول	Utterance
مجاورت، تماس	Contuguity
مرکب تکراری	
مرکب عطفی	
مرکب اتصالی	Hyphen inncture
مشخصه (شناسه – خانلری)	Inflection, inflecxion
مـصوت مرکـب (خـانلری)، دیفتانگ	Diphthong
مطابقت	Agreement
معین کننده	Determiner
مفعول مستقیم، مفعول، (مفعول	direct object

	صریح، مفعول بی واسطه)
Indirect object	مفعول غیر مستقیم، (متمم فعل – خانلری(مفعول غیر صریح، مفعول با واسطه)
Introduction	مقدمه (در عربی تمهید)
Infix	میان وند (الهام، ذوالنور)
Noun of action	نام کار و حادثه(مصدر، حاصل مصدر، اسم مصدر)
	نشانه (خانلری)
Izafat marker	نشانه‌ی افزایش
Government	نفوذ (متمم- الهام)
Subject	نهاد (خانلری)، مسند الیه
Semi- vowel	نیم واول، نیم مصوت، شبه واول
Phoneme	واحد صوتی (الهام)، فونیم
Vowel	واول، صایت، مصوت
Juncture	وصل
Close juncture	وصل نزدیک، وصل کامل (الهام)
Affixes	وندها (الهام)

تعلیقات

۱- بنده در سالهای اقامت در جمهوری تاجیکستان و عضویت در اکادمی علوم آن کشور به وجود رساله ی چاپ ناشده ی در کتابخانه ی بخش شرق شناسی پی بردم که رساله مافوق لیسانس یک دانشجوی روسی در دانشگاه تاشکند بود. وی در این رساله لهجه‌ی مخصوص مردم وادی پنجشیر را مورد تحقیق قرار داده بود. رساله را توسط یکتن از فضلای تاجیکی که با رسم‌الخط فارسی بلدیت داشت، به فارسی دری برگرداندم و با مطالعه ی آن فهمیدم که بخشی از این رساله اثر مهمی در دستور لهجه ی فارسی دری – مخصوص مردم پنجشیر است. حینی که می خواستم ترتیب چاپ آن را فراهم کنم، تحولات سال ۲۰۰۱ پیش آمد و بنده به افغانستان برگشتم و با تاسف آن اثر مفقود گردید.

۲ و ۳- نام کتاب دکتر محمد جواد مشکور «دستورنامه» (درصرف و نحو زبان فارسی) و نام کتاب مرحوم دکتر عبدالرسول خیامپور «دستور زبان فارسی» است که برعکس یکی به نام دیگر آمده؛ بی‌تردید اشتباه چاپی است.

۴- در این رابطه کتب ذیل بر مبنای علمی نگاشته شده و مفید می‌باشند:

- دستور خط فارسی - پژوهشی در باره ی پیوستگی خط فارسی با زبان فارسی؛ دکتر سلیم نیساری.

- درآمدی برچگونگی شیوه ی خط فارسی؛ دکتر میر شمس الدین ادیب سلطانی.

- فرهنگ املایی و دستور خط و املای فارسی – بر پایه مصوبات فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ تالیف جعفر شعار.
- دستور خط فارسی، مصوبه ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۵- اما امروزه، دستور نویسان و زبان‌شناسان، دستور زبان را شامل چهار شعبه می‌دانند: ۱- آواشناسی، ۲- صرف، ۳- نحو، ۴- معناشناسی (Semantics).

رجوع شود به کتب زبان‌شناسی از جمله: مبانی معناشناسی نوین، دکتر حمیدرضا شهیدی، درآمدی بر زبان شناسی معاصر، ویلیام اگرادی، مایکل دابروسکی، مارک آرنف – ترجمه‌ی علی درزی.
۶- آواشناسی جدید، هشت مصوت زبان دری را به سه دسته تقسیم می کند: مصوتهای بلند آ /(â)/، او /u/، اِی / i/؛ مصوتهای کوتاه ـَ / a/، ـِ /e/، اُ /o/؛ و دو مصوت واو مجهول /ö/ و یای مجهول /Ī/ .
در فارسی امروز ایران دو مصوت اخیرالذکر وجود ندارد، در حالی که فارسی تاجیکی (ماوراءالنهر) این دو مصوت را حفظ کرده است.
تفاوت دیگر میان فارسی امروز ایران با فارسی افغانستان و فرارودان – بازهم – حفظ تمایز میان صامت /ق/و/غ/ در دو لهجه‌ی اخیرالذکر است. یعنی مردمان افغانستان و آسیای میانه این دو واج را از دو مخرج (واجگاه) واحد جداگانه ادا می کنند؛ در حالی که ایرانیان امروز برای هردو واج مخرج واحد دارند.
به در کاربرد الفبای فونتیک، اندکی آشفتگی در کار استاد مرحوم (نکهت) به نظر می‌رسد. ایشان علامت «i» را به جای آنچه که کسره (ـِ) یا مصوت کوتاه /e/ گفتیم به کار گرفته‌اند؛ و در عین حال این گفته‌ی ایشان که این مصوت در آخر کلمه نمی‌آید در خور تأمل است. چه مصوت مذکور در آخر کلمه به دو شکل می تواند بیایید: در قالب یک هجا /ئه/ مثل نشئه، تخطئه، تبرئه، ارائه ... که تلفظ ایرانی

واکه‌ی مذکور است. شکل دیگر در حالت اتصال به صامت است که با /ه/ نمایش داده می‌شود: خانه، لانه، شانه، پروانه، سینه، ریه... این صورت نیز تلفظ ایرانی پایان کلمات مذکور است.
در هردو صورت مذکور، حرف «های» آخر کلمه را «های بیان واکه» یا به قول قدما «های غیر ملفوظ» می گویند. غرض از نوشتن آن فقط نشان دادن این حقیقت است که واج آخر کلمه یک واکه (یعنی متحرک) است.
۷- فرهنگ بزرگ سخن، «نوشته‌یی» را ضبط نکرده و به جای آن «نوشتاری» آورده: نوشتاری neveŝāri (صفت نسبی، منسوب به نوشتار) مربوط به نوشتار: جنبه‌ی نوشتار، زبان نوشتاری، فرهنگ نوشتاری.
اما در باب نوشتار آورده است: نوشتار neveŝāri (اسم) آنچه نوشته شده؛ نوشته: در این نوشتار روی سخن ما شما آقایان است...
در کتب زبان‌شناسی نیز دو جنبه‌ی زبان به گفتاری و نوشتاری از هم تفکیک می‌شود. گویا نوشتار به قیاس از گفتار، ساخته‌ی متأخرین باشد. به هر حال، بخصوص در مورد ی که مرحوم استاد نکهت کلمه‌ی «نوشته‌یی» را بکار برده (e که در وسط و آخر کلمه می‌آید و حرف یا شکل نوشته‌یی آن را یای مجهول «ی» یاد کرده، و امروز به طور عموم «شکل نوشتاری» به کار می‌برند: «شکل نوشتاری صوت را حرف و نشانه می گویند. فرق حرف با نشانه در خط فارسی آنست که حروف در خط افقی در زنجیره‌ی مرتبط بهم نوشته می‌شود. نشانه‌ها در بالا یا پایین حروف قرار می گیرد... نشانه‌ها را واحدهای مکمل الفبا قلمداد می کنند. الفبای فارسی شامل ۳۳ حرف و نه نشانه است.»

دستور خط فارسی، دکتر سلیم نیساری، ص ۴۱. آن نهُ نشانه عبارت‌اند از: فتحه، ضمه، کسره، مدّ، مد، سکون، تنوین، نشانه‌ی همزه و نشانه‌ی یای کوتاه که کاربرد آن روبه زوال است، و یا حالت متروک است.
۸- کاربرد علامه‌ی (ii) برای مصوت بلند اِی /i/، مطابق آوانگاری بین‌المللی (الفبای فونتیک) نیست.
۹- صامت‌های پیهم که امروزه به «خوشه‌ی صامت» افاده می‌شود، می‌تواند در اول، وسط یا آخر کلمه بیایید. اما به گفته‌ی دکتر علی اشرف صادقی «خوشه‌های آغازی از همان آغاز (تشکل زبان فارسی دری) تحول پیداکرده و به کمک مصوتی تجزیه شده بودند.» این مسئله همانست که مولفان عرب و عجم آن را ناممکن بودن «ابتدا به ساکن» تعبیر کرده‌اند. شمس قیس رازی گفته است:
«ابتداء کلام جز به حرفی متحرک نتوان کرد... و جمهور ائمه‌ی نحو و لغت و کافه‌ی اصحاب عروض متفق‌اند بر آنکه ابتدا به حرف ساکن... مقدور بشر نیست». از خواجه نصیر طوسی نیز گفته‌هایی شبیه به حرفهای شمس قیس در دست است؛ ولی به نظر می‌رسد که در بعضی از گویشهای فارسی دری، هنوز خوشه‌ی صامت آغازی وجود دارد و ابتداد به ساکن ممکن است. شمس قیس نیز کلماتی را از قول ابن درستویه فسایی (ولایت فارس) آورده که خلاف حکم شمس و طوسی است؛ چون «فغان»، «درم» «سرای»، «شمار» ... نیز کلمه‌ی سر در لهجه‌ی فسایی «ثر» خوانده می‌شده و «ث» آن ساکن بوده و رای آن متحرک. ابن جنی (متوفی ۳۹۲ هـ) کلمه‌ی «کلید» را آورده و گفته که ایرانیان کاف آن را طوری تلفظ می کنند که معلوم نمی‌شود و فتوح است یا مکسور. به همین ترتیب کلمه‌های شتر (نهج‌الادب)، شکم (یواقیت‌العلوم»)، خوارزم (نهج‌الادب به نقل از قاضی عضدالدین ایجی. شکن (یواقیت‌العلوم).

به طور خلاصه باید گفت که خوشه‌ی صامت آغازی در مراحل اولیه‌ی تشکل زبان فارسی دری وجود داشته و به مرور زمان به یکی از چند صورت زیر شکسته است:

- مصوتی در آغاز اضافه شده؛ اشکم، اشتر....
- مصوتی در میان دو صامت آمده شِکن، شِمار...
- بعضی کلمات به هر دو صورت فوق چون: سِپید، اسپید، سِپند، اسپند...
- صامت اول به مصوت تبدیل شده.

با اختصار از مقاله‌ی «تحول خوشه‌ی صامت آغازی»، کتاب «مسائل تاریخی زبان فارسی»؛ دکتر علی اشرف صادقی.

۱۰- داریوش آشوری پس از بیان توانایی زبان فارسی دری، در به وجود آوردن ترکیب‌های جدید می‌نویسد: «در اینجا ما را با این جستار کاری نیست، بلکه یک پیشنهاد حاشیه‌ای و فرعی برای خوانا کردن خط فارسی در میان است. و آن اینکه از یک نشانه که ما آن را «ریز خط» (=Hyphen) می‌نامیم برای نشان دادن حالتهای خاصی از ترکیب یا ترکیب‌های کمیاب بهره گیریم. استفاده از این نشانه (-) در خط لاتینی و برای همه‌ی زبانهای اروپایی رایج است. از بین رفتن کسره‌ی مضاف، یا موصوف.

- هرگاه ترکیبی بر اثر حذف اضافه [از بین رفتن کسره‌ی مضاف، یا موصوف] پدید آید و امکانِ سرهم نوشتن دو کلمه نباشد، مانند: آب، اکسیژنه، چراغ - توری، چراغ - گاز، آچار- چارپا[پیچ تاب چهار رخ]، ماشین - دودی.
- مواردی که بر اثر حذف واو عطف دو کلمه با هم نوعی ترکیب می‌سازند، مانند پدر - مادر، خواهر - برادر، آفتاب - مهتاب.

- موارد که دو صفت یا دو اسم یا دو قید با هم ترکیب می‌شوند و با تکرار کلمه نوعی قید ساخته می‌شود، مانند: دیر- دیر، زود- زود، اندک- اندک ذره- ذره، قطره- قطره، تند-تند، آهسته-آهسته، ورق- ورق، فوج- فوج.

- در مورد اسمهایی که از ترکیب دو ستاك فعل ساخته می‌شوند مانند: شد- آمد و یا صورت دیگر آن مانند: آمد- نیامد.

- در مورد ترکیب‌های کمیاب در متن‌ها، مانند این نمونه‌ها: نحس شاگردی که با استاد خویش

همسری آغازد و آید به پیش (مولوی)

انبیا را گفته قوم راه به گم (بجای گمراه) (مولوی)

چهار دندان دیگر است هرسویی یکی؛ آن را به خِرد- دندان [= دندان عقل یا عقل دندان] گویند. (ذخیره‌ی خوارزمشاهی)

پلید –اعتقادان پاکیزه پوش (سعدی)

بخندید و گفت ای دلارام – جفت (سعدی)

یکی حجره خاص از پی دوستان

درِ حجره اندر سرا – بوستان (سعدی)

خبر داری ای استخوانی – قفس

که جانی تو مرغی است نامش نفس (سعدی)

صحب – روزی ! بوالعجب – کاری، پریشان – عالمی! (حافظ) سر خط همچین برای مشخص کردن عبارتهای اسمی یا صفتی یا قیدی می‌توان «ریز خط» را بکار برد، چنانکه در آمد – و شد، نشست – و برخاست، از- راه – رسیده از – آب – گذشته، تند – و – تیز، هوا – و – هوس، گاه – به – گاه.»

مقاله‌ی «چند پیشنهاد در باره‌ی روش نگارش و خط فارسی»، کتاب بازاندیشی زبان فارسی، صص ۱۴۴-۱۴۵.

۱۱- محمود شفیعی گفته است: «مهم‌ترین و اساسی‌ترین موضوع در تدوین دستور تقسیم صحیح کلمه‌هاست و ما در دستور زبان فارسی چنین تقسیمی که مورد قبول همگان باشد نداریم...

«از یک قرن و نیم پیش یعنی آغاز نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم هجری، کتابهایی مستقل در دستور زبان فارسی نوشته شد و راه تدوین دستور گشوده آمد.

«نویسندگان این کتابهای دستور عموماً چهار دسته‌اند:

۱) گروهی تقسیم کلمات را از زبان عربی تقلید کرده در فارسی هم کلمه را به اسم، فعل و حرف منقسم ساخته‌اند...

۲) عده‌ای دیگر تقسیمات سه‌گانه را در زبان فارسی کافی ندانسته، کلمات فارسی را به ده قسمت بر شمرده‌اند... در کتاب دبستان فارسی [تالیف میرزا حبیب اصفهانی] تقسیم ده‌گانه چنین است: اسم، صفت، ضمیر، کنایات، فعل، فروع فعل (اسم فاعل یا اسم مفعول و غیره)، متعلقات فعل (قیود و ظروف)، حروف (حروف تهجی و حروف مبانی)، ادوات (حرف ربط، حرف اضافه)، اصوات.

۳) دسته‌ی سوم کسانی هستند که به تقلید از زبانهای اروپایی، بخصوص فرانسوی، تقسیم کلمه را به نه قسمت شناخته‌اند و گویی چون در زبان فارسی حرف تعریفی مانند «آرتیکل» فرانسوی نداریم، عدد را از حساب اسم و صفت بیرون[ساخته] و نوعی جداگانه شمرده‌اند تا تقسیم نه‌گانه درست در آید... در تالیف مرحوم قریب و پیروان او تقسیم نه‌گانه‌ی کلمات بدین گونه است:

اسم، صفت، کنایه، عدد، فعل، قید، حرف اضافه، حرف ربط، اصوات....

۴) گروه چهارم که تقسیم نه‌گانه یا ده‌گانه را غیر منطقی می‌شناختند و تقسیم سه‌گانه‌های عربی را هم برای زبان فارسی کافی نمی‌دانستند،

تعداد را بیش از سه و کمتر از نه برشمردند از جمله.... استادهمایی در تقسیم کلمات شش قسم: نام برد اسم، صفت، فعل، اسم فعل، حرف و صوت... سپس اسم فعل را خارج ساخته آن را پنج دانسته است.
خیام پور: اسم، صفت، فعل، قید، شبه جمله و ادوات...
همایون‌فرخ: اسم، صفت، فعل، قیود، و ظروف، ضمیر و حروف.
ذوالنور: اسم، صفت، فعل، قید، شبه جمله، حرف و اصوات.
سومین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی، جلد دوم، مقاله‌ی «طرح تقسیم کلمه‌ها در دستور زبان فارسی» به تلخیص از صص ۱۵۳-۱۷۷.
اما خود آقای محمود شفیعی با دو نوع استقرا به این نتیجه می‌رسد که کلمه در زبان فارسی هفت تا است: یکی نقش کلمه در جمله، دوم مفهوم کلمه از نظر وضع. برای آگاهی از چگونگی استدلال و مبنای تقسیم‌بندی شفیعی، ملاک و ضابطه‌ی دوم او را می‌آوریم:
«کلمه اگر مستقلاً دلالت بر معنی ندارد «حرف» است و اگر بر معنی[دلالت] دارد یا بی اقتران به مفهوم زمان است یا با اقتران به مفهوم زمان، چنانکه دلالت کلمه بر معنی بدون اقتران زمان است: یا برای تعیین و نامیدن چیزی به کار می‌رود که «اسم» خوانده می‌شود یا به جانشینی اسم بر آن چیز دلالت می کند که «ضمیر» است یا چون بر حالات و چگونگی اسم دلالت می کند، می‌تواند جانشین اسم گردد که «صفت» نامیده می‌شود. هر گاه کلمه کیفیت صدور فعل را بیان کند و فعل را از اطلاق خارج سازد «قید» است.
اما آن که با اقتران به مفهوم زمان دلالت بر معنی دارد: اگر تصریف باشد «فعل» است و الا «شبه جمله» یا «اسم فعل.» ... از تلفیق دو تعریف مذکور [که ما فقط دومش را آوردیم] می‌توان تعریف کامل‌تر زیر را به دست آورد [با اختصار] به اسم، ضمیر، صفت، فعل، قید، اسم فعل، (شبه جمله)، حرف. با تعریفی که از حرف وجود دارد، پیشوند،

میانونـد و پـسوند مـی‌توانـد درکنـار آن بنـام «ادات» (حـرف و ادات) جاگیرد.

۱۲- دکتر خانلری در جلد دوم کتاب معتبر «تاریخ زبان فارسـی» (ص ۱۰۱ – ۱۰۹) در این باب بیشتر سخن گفته اسـت کـه خلاصـهٔ آن سـه نکته است:

در زبانهای هندو اروپایی – بطور عموم – در زبان فارسی دری ، بطور خاص، صیغه‌ی خاصی برای بیان معنای مصدر وجود ندارد.

پسوند مصدر در زبان فارسی «– ن» تنها نیست که به آخر فعل ماضـی افزوده شده باشد، بلکه اصل آن (– تن) است که ماده‌ی آن در فارسی باستان «– atan» بوده و در حالت رائی مفـرد بـصورت tanaiy – بـه کار رفته است.

پسوند مصدری «– تن» در تحول زبان فارسی باسـتان بـه فارسـی میانـه (پارسیک – پهلوانیک) در بعضی موارد به «– دن» تبـدیل شـده اسـت. اسـاس ایـن تبـدیل (ت بـه د) قاعـده‌ی زبـان شناسـی «همگـونگی» (Assimilation) است.

۱۳- ولی به نظر می‌رسد که امروزه کلمات «شنوان» (Šenvav –ān) (بن مضارع) معادل شنواندن و شنوانیدن، و «شنیدار» (– Še (a) nid ār) (اسم مصدر) به معنـای عمـل شـنیدن، وارد فرهنگهـا شـده اسـت. (فرهنگ بزرگ سخن ج ۵، زیر عنوان همان ماده)

در عین حال واژه‌ی «شنوان» در معنای صیغه‌ی امر، در فارسـی آسـیای میانـه مـورد اسـتعمال دارد: «دَرَ و رفتـه ایـن گـپ را بـه او شـنوان....» (صدرالدین عینی، یادداشتها، ص ۳۳۷، چاپ تهران)

۱۴- مرکب تکراری یا عطفی غیر از آنست که دکتر روان فرهادی در کتاب «زبان تـاجیکی مـاوراءالنهر» آنـرا «افعـال پیـاپی» خوانـده اسـت:

آورده دادن طبق را فراموش نکنید. به این ترتیب باید گفت که فعل مرکب چهار نوع است.

۱۵- دلیل این امر که پس از واولهای «آ» و «و» پسوند یا نویسه‌ی، «یی» و پس از واول «ه» (در واقع ـَ یا ـِ) پسوند یا نویسه‌ی (- گی) می‌آید اینست که:

در صورت اول توالی واکه ها واقع می‌شود: طلا + ی، اروپا+ ی (Europati , Tela +i) که توسط میانجی «ی» معنای نسبی یا نسبتی پیدا میکند: طلایی، اروپایی.

اما در مورد کلماتی که با مصوت یا واکه ی «ه» (ظاهراً) ختم می‌شوند، برای رفع ناخوشاهنگی، صامت میانجی «گ» و یا «ی» را داخل می کنند: میمنه گی، سرمه‌یی.

صامتهای میانجی پنج هستند: ی، گ، ج، ن، و.

سبزیجات= سبزی + ج + ات؛ دانایان= دانا + ی + ان؛ نیکوان= نیک + و + ان.

۱۶- دکتر جلال متینی در این رابطه بحثی دارد که در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد، شماره‌ی ۴۱، سال ۱۳۴۲ چاپ شده است.

۱۷- این قول استاد نیز درخور تأمل است. محمود شفیعی می‌نویسد: «صفت» آنگاه که با اسم بیاید امروز مفرد است و تغییر ناپذیر، ولی چون جانشین اسم شود، خصوصیات اسم پیدا کند (یعنی به شکل جمع نیز بیاید). سومین کنگره‌ی تحقیقات ایران، جلد دوم، به کوشش محمد روشن، ص ۱۷۵، مقاله‌ی «طرح تقسیم کلمه‌ها در دستور زبان فارسی».

۱۸- به نظر می‌رسد که کلمه های ربطی زیر عنوانهای «نتیجه» و «خلاصه» از نظر «وظیفه» در یک صنف قرار می گیرند: در نتیجه، بطور خلاصه...

۱۹- ظاهراً مراد نویسنده زبانهای «هند و اروپایی» است؛ زیرا در پاورقی در زبان لاتین مثال می‌آورد که مسلماً یکی از زبانهای هند و اروپایی است نه آریایی. اصطلاحاً- به زبان هندیها و ایرانیها اطلاق می‌شود که زبانهای آنان خود به دو شعبه‌ی ایرانی یا آریانی و هندی تقسیم می‌شود. ن هردو را دو به عنوان یک شاخه‌ی هندو ایرانی می گویند.

۲۰- دکتر سلیم نیساری معتقد است که «میان واژکها عبارت از اجزایی است که در میان ترکیب دو کلمه‌ی مکرر یا متفاوت قرار می گیرد. این اجزا در دستور زبان به نام میانوند شناخته می‌شود».

مواردی را که استاد نکهت از میانوند بودنشان امتناع ورزده، میانوند می‌خواند: سراسر، یکا یک، تکاپو، سراشیب...

دمبدم، سربه سر؛ و تأکید می کند که میانوند «ب» باید با کلمه‌ی دوم یکجا نوشته شود؛ چون در صورت جدانویسی (مثلاً سر «به» سر) در «به» در» آنرا در عاملیت یک رابطه جلوه گر می‌سازد. کلمه‌ی «در بدر» به معنای آواره و سر گردان است اما در عبارت «در به در و خانه به خانه دنبال او گشتم» واژک «به» یک رابطه است و میانوند نیست.

چون صامتهای میانجی فقط بخاطر برطرف کردن تنافر تلفظ (تاثیر آوایی)، نه ایجاد تغییر واژگان یا عاملیت دستوری، به کار می‌روند، میانوند به حساب نمی‌آیند.

پس با اغماض از نامگذاری های ذوالنور (که بیشتر جنبه‌ی تفننی دارد)، در زبان فارسی دری میانوند وجود دارد.

۲۱- این بیت ظهیر فاریابی را این طور نیز نقل کرده‌اند:

دو پستانش ز چاک پیرهن دیدم به دل گفتم
تماشا کن که سر و ناز بار آورده لیمویی

۲۲- به تعلیقیه‌ی شماره (۶) مراجعه شود.

۲۳- در کتب دستور و زبان شناسی جدید، واکه های کوتاه را این گونه نمایش می‌دهند فتحه «ـَ» (/a/)، کسره «ـِ» (/e/) و ضمه «ـُ» (/o/).

مآخذ و مراجع

الف- منابع فارسی

۱. آرزومانیان، آ. ا. آهنگ جمله‌های سوالی فارسی (خلاصه‌ی تیسس دکتورا، به زبان روسی، استفاده از ترجمه‌ی خطی دری آن)، مسکو، ۱۹۶۵،ص ۱۵.

۲. الهام، محمد رحیم. مقدمه‌یی بر دستور زبان، درمجله‌ی ادب، سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۲ و گستتنر توسط مرکز مواد درسی پوهنتون کابل، ۱۳۴۴، ص ۶۰.

الهام، محمد رحیم. دستور زبان، مجله‌ی «د کابل پوهنتون خپرونه»، شماره‌ی ۶ و ۷، سرطان – اسد ۱۳۴۴، کابل، ص ۱۶.

الهام، محمد رحیم. فونیم شناسی دری، همان مجله، شماره‌ی ۸ و ۹، سنبله و میزان ۱۳۴۴، کابل، ص ۱۵.

الهام، محمدرحیم. بحثهایی در علم زبان، گستتنر(یا پولی کاپی) توسط مرکز مواد درسی پوهنتون، کابل، ۱۳۴۵، ص ۷۰.

۳. بیتاب، عبدالحق. دستور زبان فارسی، چاپ فاکولته‌ی ادبیات، کابل، حوت ۳۳۳ ، ص ۱۱۲.

۴. پنج استاد دانشگاه (عبدالعظیم قریب، ملک‌الشعراء بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال همایی، رشید یاسمی). دستور زبان فارسی برای سال اول و دوم دبیرستانها، کتابخانه‌ی مرکزی، تهران، بی تاریخ [حدود ۱۳۱۹ ش.] ج ۱، ص ۱۵۰.

پنج استاد دانشگاه (عبدالعظیم قریب، ملک‌الشعراء بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال همایی، رشید یاسمی). دستور زبان فارسی برای سال سوم و چهارم دبیرستانها، کتابخانه‌ی مرکزی، تهران، بی تاریخ [حدود ۱۳۲۰ ش.]، ج ۲، ص ۱۳۷.

۵. خانلری، پرویز ناتل، بحثی در نحو فارسی- ساختمان جمله در زبان فارسی، مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۱۱ و ۱۲، دوره‌ی چهاردهم، تهران ۱۳۴۳.

خانلری، پرویز ناتل. مباحث ادبی و هنری- زبانشناسی و زبان فارسی، موسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۳، ص ۴۳۹.

خانلری، پرویز ناتل. دستور زبان فارسی«روش نو» برای سال اول دبیرستانها، شرکت سهامی طبع و نشر کتابهای درسی ایران، تهران، بی تاریخ [۴۵- ۱۳۴۴]، ج ۱، ص ۱۰۴.

خانلری، پرویز ناتل. دستور زبان فارسی« روش نو» برای سال دوم دبیرستانها، سازمان کتابهای درسی ایران، تهران، بی تاریخ [۴۵- ۱۳۴۴]، جلد ۲، ص ۱۳۶.

۶. دایی جواد، رضا. دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب، چاپخانه‌ی حیدری، اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۴۰، ص ۳۰۰.

۷. ذوالنور. دستور پارسی در صرف و نحو و املای فارسی، انتشارات کوروش کبیر، تهران، ۱۳۴۳، ص ۲۸۶.

۸. رجایی، احمدعلی. یادداشتی در باره‌ی لهجه‌ی بخارایی، مشهد، ۴۳- ۱۳۴۲.

۹. سعیدیان، عبدالحسین. دستور زبان فارسی و فنون ادبی، بنگاه مطبوعاتی مروج، تهران، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات کلی، ۱۳۴۳، ص ۳۰۴.

۱۰. طالقانی، سید کمال. اصول دستور زبان فارسی، امیر کبیر(تهران) و بنگاه مطبوعاتی و کتابفروشی مشعل (اصفهان)، ۱۳۴۴، ص ۳۰۴.

۱۱. عظیمی، علی اکبر. زبان‌شناسی عمومی، دانشکده‌ی ادبیات اصفهان، اصفهان، ۱۳۴۳، ص ۹۲.

۱۲. قریب، عبدالعظیم. دستور زبان فارسی (دوره‌ی سوم)، کتابفروشی علمیه‌ی اسلامیه، تهران، طبع بیست و پنجم ۱۳۳۴- ۱۳۳۵، ص ۲۲۳.

۱۳. همایون فرخ، عبدالرحیم. دستور فرخ (کتاب صرف، بخش اول اسم)، بنگاه آذر، تهران، ۱۳۱۴، ص ۲۱۰.

همایون فرخ، عبدالرحیم. دستور جامع زبان فارسی (هفت جلد در یک مجلد) به کوشش رکن الدین همایون فرخ، انتشارات علمی، تهران، چاپ دوم ۱۳۳۸، ص ۱۲۰۷.

ب- منابع انگلیسی

14. brik and birk, newman p. and genevieve B. (tufts university). Understanding and using English, The odyssey press inc. new york, fourth edition, 1965 14+ 560 pp.

15. Elwell- sutton, L.P. Elementary persion grammar, the syndics of the cambridge unversity press, london, 1963, 223 pp.

16. king, Herald V. Giude and work book in english syntax, ann arbor publishers, Michigan, USA, 1961, 42pp.

17. Lambton, Ann, k. s. persian grammar, the syndics of the Cambridge unineversity press, london 1961, 22+ 275pp.

18. Mace, John, Teach yourself modern persian, the english universities press limited, london, 1962. 264pp.

19. Pakhalina, T,N on the system of vowel phonemes in kabuli- persian Moscow, 1963, 11pp.

20. Phillott, D.C. Higher persian grammar, calcutta university, calcutta, 1919, 937pp.

21. Rastorgueva, V.S, A short Sketch of Tajik grammar (translated and edited by herbert H. papar), Indiana university, Bloomington, USA, 1963, 110pp.

22. Roberts, paul, english sentences Harcourt, brace and world inc. USA, 1962. 294pp.




ISBN 978-9936-8015-2-3
9 789936 801523